



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تنبيه الأُمَّة تنزيه المِلَّة

آية الله العظمى والعلية محمد باقر المجلسي

المصنف والمحقق: السيد محمد باقر المجلسي

ترجمته



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تنبيه الامه و تنزيه المله

نويسنده:

محمد جعفر بن محمد حسين نائيني (متخلص به طرب)

ناشر چاپي:

بوستان كتاب قم (انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم)

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تنبيه‌الامه و تنزيه‌المله	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
مقدمه تحقيق	۱۲
زندگينامه علامه نائيني	۱۲
اشاره	۱۲
هجرت به عتبات	۱۳
شخصيت علمي	۱۳
شخصيت معنوي	۱۴
شخصيت اجتماعي- سياسي	۱۵
آثار و تاليفات	۱۷
سرنوشت «تنبيه الأئمة و تنزيه الملّة»	۱۸
اشاره	۱۸
«تنبيه الأئمة» و انگيزه تحقيق و تصحيح آن	۲۰
يادآوری	۲۱
تقريظ آية الله آخوند ملا محمد كاظم خراساني	۲۲
تقريظ آية الله ملا عبد الله مازندراني بسم الله تعالى شأنه	۲۲
[مقدمه مؤلف]	۲۲
اشاره	۲۲
[انگيزه تأليف كتاب]	۲۴
[نامگذاري كتاب]	۲۴
[تعريف و تشریح مفاهيم]	۲۵
اشاره	۲۵

۲۵	[الف) ضرورت قیام حکومت به نوع مردم]
۲۵	[ب) اقسام سلطنت]
۲۵	اشاره
۲۶	[۱- سلطنت تملیکیه]
۲۷	[۲. سلطنت ولایتیه]
۲۷	[امتیاز دو نوع سلطنت]
۲۸	[عصمت، حافظ سلطنت ولایتیه]
۲۹	[نظارت بیرونی، جایگزین قوه عاصمه عصمت]
۲۹	[تحقق نظارت بیرونی]
۲۹	اشاره
۲۹	[۱. تدوین قانون اساسی]
۳۰	[۲. تشکیل مجلس شورای ملی]
۳۰	[مشروعیت نظارت مجلس]
۳۰	[اسارت و تبعیض، اساس سلطنت تملیکیه]
۳۱	[آزادی و مساوات، اساس سلطنت ولایتیه]
۳۱	[ج) آزادی از اسارت و بندگی]
۳۱	اشاره
۳۲	[قرآن و اسارت مردم]
۳۲	[اسارت مردم در تاریخ اسلام]
۳۳	[فرعون و اسارت بنی اسرائیل]
۳۳	[بنی امیه و اسارت مردم]
۳۴	[امام حسین علیه السلام، قهرمان حریت و آزادی]
۳۵	[امام عصر (عج) و آزادی از اسارت طاغوتها]
۳۶	[پیوستگی استبداد سیاسی و استبداد دینی]

۳۷	[د) مساوات آحاد ملت با سلطان]
۳۷	اشاره
۳۷	[مساوات در حقوق]
۳۷	[مساوات در احکام]
۳۷	[مساوات در مجازات]
۳۹	[فقها در مصاف با استبداد]
۳۹	[شعبه استبداد دینی و آمیختن حق و باطل]
۴۱	[فصول پنج‌گانه کتاب]
۴۱	اشاره
۴۲	[فصل اول: حقیقت سلطنت نزد ادیان و عقلا]
۴۲	اشاره
۴۲	[مقام اول: امانت‌داری، حقیقت سلطنت]
۴۳	[مقام دوم: درجه محدودیت سلطنت]
۴۴	[فصل دوم: تحدید سلطنت در عصر غیبت]
۴۴	اشاره
۴۴	[چند مقدمه:]
۴۴	[۱. وجوب نهی از منکر]
۴۴	[۲. نیابت فقهاء در عصر غیبت]
۴۴	[۳. لزوم تحدید غاصب]
۴۵	[نتیجه: لزوم تحدید سلطنت جائزه و تحویل آن به مشروطه]
۴۶	[شورویه بودن سلطنت و حفظ مملکت اسلامی]
۴۷	[فصل سوم: مشروطه و تحدید سلطنت]
۴۷	[الف) تحقق سلطنت اسلامی با مشورت عقلا]
۴۷	اشاره

۴۷	[مشورت در قرآن]
۴۸	[سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب]
۴۸	[امام علی و مشورت خواهی]
۴۹	[ب) نظارت بیرونی، جایگزین عصمت و عدالت]
۴۹	اشاره
۵۰	[نظارت نمایندگان ملت بر مجریان]
۵۰	[ج) ضرورت تدوین قانون اساسی]
۵۰	اشاره
۵۱	[مسلمانان و مباحث فلسفه سیاسی]
۵۲	[فصل چهارم: پاسخ به شبهات و مغالطات]
۵۲	اشاره
۵۳	[الف) مغالطه درباره آزادی]
۵۵	[ب) مغالطه درباره مساوات]
۵۵	اشاره
۵۵	[مساوات در اسلام]
۵۸	[ج) مغالطه درباره قانون اساسی]
۵۸	اشاره
۵۸	[تعریف بدعت]
۵۹	[الزوم مقدمه واجب]
۵۹	[د) مغالطه درباره هیئت نظار و مجلس شورای ملی]
۶۰	اشاره
۶۰	[۱. مداخله امت در امر امامت]
۶۰	اشاره
۶۰	[پاسخ:]

- ۶۱ [۲. دخالت مردم در امور حسبیه]
- ۶۱ اشاره
- ۶۱ [پاسخ:]
- ۶۱ اشاره
- ۶۲ [عدم لزوم تصدی شخص مجتهد]
- ۶۲ [مراتب تصدی امور حسبیه]
- ۶۲ [۳. عدم انطباق هیئت نظار با وکالت شرعیه]
- ۶۳ [۴. بدعت بودن اعتبار رأی اکثریت]
- ۶۳ اشاره
- ۶۳ [سیره پیامبر در عمل به رأی اکثریت]
- ۶۴ [امام علی علیه السلام و عمل به رأی اکثریت]
- ۶۴ [عاقبت اندیشی آخوند خراسانی]
- ۶۵ [بهانه جوئی‌ها با هدف حمایت از استبداد]
- ۶۶ [فصل پنجم: [صحت و مشروعیت مداخله نمایندگان مجلس و شرائط و وظائف آنان]
- ۶۶ اشاره
- ۶۷ [الف) صحت و مشروعیت مداخله]
- ۶۷ [ب) شرائط نمایندگان مجلس]
- ۶۷ اشاره
- ۶۷ [۱. اجتهاد در فن سیاست]
- ۶۷ [۲. وارسنگی از هوی و طمع]
- ۶۷ [۳. خیرخواه دین و دولت و مملکت]
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ [توصیه: دقت در انتخاب نمایندگان]
- ۶۹ [ج) وظائف اصلی نمایندگان]

۶۹	 اشاره
۶۹	 [۱. تطبیق دخل و خرج مملکت]
۷۲	 [۲. تشخیص وضع قوانین و تمیز ثابت از متغیر]
۷۲	 اشاره
۷۲	 [احکام ثابت و متغیر]
۷۳	 [چند فرع سیاسی:]
۷۳	 [۱. انطباق قوانین مجلس با احکام ثابت]
۷۳	 [۲. مشورت فقط در حوزه احکام متغیر]
۷۳	 [۳. الزام آور بودن قوانین حکومتی در احکام متغیر]
۷۳	 [۴. تدوین قوانین در حوزه احکام متغیر]
۷۴	 [۵. احکام متغیر، تابع مصالح و مقتضیات زمان]
۷۵	 [۳. تفکیک قوای مملکت]
۷۶	 [خاتمه]
۷۶	 [مقصد اول: قوای حافظ استبداد]
۷۶	 اشاره
۷۶	 [۱. جهل مردم]
۷۷	 [۲. استبداد دینی]
۷۷	 اشاره
۷۷	 [ریشه استبداد دینی در تاریخ اسلام]
۷۹	 [۳. شاهپرستی]
۸۰	 [۴. اختلاف کلمه بین مردم]
۸۳	 [۵. ترساندن و آزار و اذیت آزادی خواهان]
۸۴	 [۶. عادی و طبیعی بودن زورگویی اقویا]
۸۵	 [۷. استفاده از امکانات مملکت برای سرکوبی ملت]

- ۸۵ [مقصد دوم: راههای علاج قوای استبداد]
- ۸۵ اشاره
- ۸۵ [۱. آگاهی دادن به ملت]
- ۸۷ [۲. علاج استبداد دینی با تهذیب نفس]
- ۸۸ [۳. علاج شاهپرستی با تکیه بر شایسته‌سالاری]
- ۸۸ اشاره
- ۸۹ [ارواج امر به معروف و نهی از منکر]
- ۹۰ [۴. وحدت کلمه]
- ۹۰ اشاره
- ۹۱ [رسیدن به وحدت با تشکیل انجمنهای صحیح]
- ۹۳ [قلع شجره استبداد، علاج بقیه قوای آن]
- ۹۴ درباره مرکز

تنبيه الامه و تنزيه المله

مشخصات کتاب

سرشناسه : نایینی، محمدحسین، ۱۲۳۹-۱۳۱۵.

عنوان و نام پدیدآور : تنبيه الامه و تنزيه المله / محمدحسین نایینی؛ تصحيح و تحقيق سيدجواد ورعی.

مشخصات نشر : قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ص.: نمونه.

فروست : موسسه بوستان کتاب؛ ۱۰۴۶. اندیشه سیاسی؛ ۳۰. سیاسی- اجتماعی؛ ۹۶.

شابک : ۳۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۰۹-۰۲۹۷-۴

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Muhammad-Husayn Naini. Tanbih al-Umma Wa Tanzih al-Milla.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۸۷] - ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : اسلام و دولت

موضوع : استبداد

موضوع : مشروطیت

شناسه افزوده : جنگ هواییمصح

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره : BP۲۳۱/ن۱۵ت۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۸۲۲۵۲

مقدمه تحقیق

زندگینامه علامه نائینی

اشاره

آیه الله میرزا محمد حسین غروی نائینی از علمای به نام شیعه در سال ۱۲۷۶ ه. ق «۱» در خانواده‌ای روحانی در شهر نائین، از توابع اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش شیخ عبد الرحیم و قبل از وی جدش شیخ محمد سعید، هر دو شیخ الاسلام اصفهان بودند که از سوی سلطان وقت به این منصب نائل شدند.

نائینی تحصیل علم و دانش را از سنین کودکی در زادگاهش آغاز کرد و پس از طی مقدمات در سن ۱۷ سالگی عازم اصفهان شد و در محضر علمای این شهر، همچون: شیخ محمد باقر اصفهانی، میرزا ابو المعالی کلباسی، میرزا محمد حسن هزارجریبی و جهانگیر خان قشقایی تحصیلاتش را در

(۱) سید محسن امین در (ایان الشیعه، ج ۶، ص ۵۴) و شیخ عبد الحسین حلّی از شاگردان نائینی (مجله حوزه ش ۷۶-۷۷، ص ۳۱) ولادت او را به تاریخ ۱۲۷۳ ه. ق ثبت کرده‌اند. شیخ آقا بزرگ طهرانی در سال ۱۲۷۷ دانسته (نقباء البشر ج ۲، ص ۵۹۳)؛ ولی به استناد دستخط پدر او در پشت قرآن خود تاریخ ولادت او ۲۷ ذی القعدة ۱۲۷۶ بوده است. (ر. ک: مجله حوزه ش ۷۶-۷۷، ص ۴۰۶) گرچه عبد الهادی حائری با استناد به یک نسخه عکسی از گواهینامه زاد روز نائینی که به خط پدر وی نوشته شده، تاریخ ولادت او را در سال ۱۲۷۷ ثبت کرده است.

(تشیع و مشروطیت، ص ۱۵۳).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲

رشته‌های مختلف فقه، اصول، کلام و حکمت دنبال کرد. «۱» علاوه بر دروس متداول حوزه، برای آشنایی با ادبیات فارسی و عربی و دانش ریاضی نیز تلاش وافر نمود. «۲»

هجرت به عتبات

نائینی در سال ۱۳۰۳ ه. ق راهی عراق شد تا از محضر اساتید برجسته آن دوران، کسب فیض نماید. در سامراء رحل اقامت گزید و از شاگردان برجسته میرزای شیرازی و در اواخر عمر شریف او، کاتب و محرّر او شد. «۳» او را از جمله مشاوران میرزای شیرازی در ماجرای نهضت تنباکو شمرده‌اند، به طوری که به درخواست میرزا، او و بقیه شاگردان صورت تلگرافی را برای ارسال نزد ناصر الدین شاه تهیه و به محضر استاد بردند. «۴»

پس از وفات میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ ه. ق، مدتی در محضر سید محمد فشارکی به تحصیل پرداخت، ولی به علل گوناگون و از آن جمله تلاش دولت عثمانی مبنی بر جلوگیری از تمرکز قدرت در سامراء، شاگردان برجسته میرزا همچون: میرزا محمد تقی شیرازی، سید اسماعیل صدر عاملی، سید محمد فشارکی و میرزای نائینی پراکنده شدند. نائینی در سال ۱۳۱۴ راهی نجف اشرف گردید و در درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی حاضر و از خواص آن بزرگوار و اصحاب مجلس استفتای او شد. «۵» سالها در کنار خراسانی به فعالیت علمی و سیاسی مشغول بود.

(۱). اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۴.

(۲). مجله حوزه، ش ۷۶-۷۷، ص ۳۱ به نقل از شیخ عبد الحسین حلّی.

(۳). اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۴.

(۴). حماسه فتوا «ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی»، سال ۱۳۷۰، مصاحبه با آیه الله سید رضی شیرازی.

(۵). شیخ آقا بزرگ طهرانی، نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۹۳.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۳

شخصیت علمی

نائینی با آنکه استادش در قید حیات بود، تدریس رسمی آغاز کرد و شیفتگان علم و دانش را برگرد وجود خویش جمع نمود، او در طی این مدت طولانی، با تلاش و کوشش فراوان توانست به مدارج عالی علمی و معنوی در رشته‌های مختلف فقه، اصول، کلام، حکمت، ریاضی، اخلاق و عرفان دست یابد. در عین حال تبخّر او در «اصول فقه» سبب شد که به «مجدّد علم اصول» شهرت یابد.

حوزه درس اصول او به لحاظ «موشکافیهای دقیق» و «غموض تحقیقاتش» امتیاز خاصی پیدا کرد، به طوری که افراد مبتدی و متوسط در آن شرکت نداشته و تنها صاحب نظران در آن حضور می یافتند. «۱»

توانایی و مهارت او در تدریس و شاگردپروری سبب شد که بتواند شاگردان برجسته متعددی را تربیت نماید.

محضر درس او را از بزرگترین مجالس درس و بحث در نجف اشرف شمرده اند. «۲» سید حسن بجنوردی، شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، شیخ موسی خوانساری نجفی، شیخ محمد تقی آملی، سید ابو القاسم خوئی، شیخ احمد کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، سید جمال گلپایگانی، سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم، علامه طباطبائی، شیخ عبد الحسین حلّی و سید محمد هادی میلانی از جمله شاگردان برجسته او بودند. «۳»

او به گفته خود از دو تن از فقههای مشهور، حاج میرزا حسین طهرانی نجفی فرزند مرحوم میرزا خلیل و شیخ محمد طه نجف اجازه نقل روایت داشت. «۴»

(۱). همان، ص ۵۹۴.

(۲). اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۵.

(۳). ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۵؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۹۳.

(۴). ر. ک: ملا علی خیابانی تبریزی، علماء معاصرین، ص ۴۰۱-۴۰۲.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۴

نائینی به درجه ای از مقام و منزلت علمی دست یافت که شخصیت های بزرگی از او تجلیل نموده اند. سید محسن امین از او به «عالم جلیل، فقیه، اصولی، حکیم، عارف، ادیب، عابد و مدرّس» یاد کرده «۱»؛ مدرس تبریزی نیز از او به «فحول علما و فقه های امامیه عصر حاضر که به کثرت تحقیق و زیادت تدقیق شهرت دارد»، نام برده است. «۲»

مقام فقاهاست او در حوزه نجف مورد توجه خواص قرار داشت و همین امر سبب شد که پس از وفات میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی، مرجعیت شیعه بر عهده او و عالم مشهور معاصرش سید ابو الحسن اصفهانی نهاده شود.

شخصیت معنوی

میرزای نائینی علاوه بر موقعیت علمی، از مقام و منزلت معنوی نیز برخوردار بود. شیخ آقا بزرگ طهرانی او را «ورع، پرهیزکار، صالح و بی اعتنا به زخارف دنیا و بی توجه به ریاست و مقام» معرفی کرده، به طوری که هرگاه به نماز می ایستاد، بدنش از خوف پروردگار می لرزید و اشک دیدگانش بر محاسنش جاری می شد. «۳» تقریباً همه شاگردانش که درباره او سخن گفته اند، او را به تقوا و وارستگی، صفای باطن، عاری از هوا و خودبینی، خوش رویی و مهربانی، تواضع و فروتنی ستوده اند. «۴» انس با معنویات، تهجد و دعا و تضرع در پیشگاه پروردگار در زندگی نائینی از دوران نوجوانی و جوانی آغاز شد، خوشه چین خرمن اساتیدی چون: شیخ محمد باقر اصفهانی بود که در قنوت

(۱). اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۴.

(۲). محمد علی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۶۲.

(۳). نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۹۳.

(۴). ر. ک: مجله حوزه، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۶-۸۷؛ شیخ جعفر الشیخ باقر آل محبوبه، ماضی النجف و حاضرها، ج ۳، ص ۳۶۴.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۵

نماز شبشان دعای ابو حمزه ثمالی را زمزمه می کردند. «۱» ارتباط و پیوند او در نجف و سامرا با عارف نامور ملا حسینقلی همدانی نشانه مقام و منزلت معنوی اوست.

نائینی هرگاه از سامرا به نجف سفر می کرد، بر آخوند همدانی وارد می شد و در منزل او به دید و بازدید می پرداخت. «۲» شخصیت معنوی نائینی موجب شد که سید احمد کربلائی از شاگردان ملا حسینقلی همدانی که خود عارفی سالک بشمار می رفت، هنگام وفات، او را وصی و مسئول کارهای خود قرار دهد. «۳»

شخصیت اجتماعی - سیاسی

نائینی که در مکتب میرزای شیرازی تربیت شده و با منش اجتماعی - سیاسی او انس گرفته بود و در نهضت تنباکو از مشاوران وی بشمار می رفت، در عرصه های سیاسی - اجتماعی حضور جدی و فعالی داشت. از سوی دیگر انس و دوستی او با سید جمال الدین اسدآبادی از دوران جوانی در اصفهان «۴» و استمرار این پیوند تا زمانی که در سامرا بود، به طوری که سید جمال در سفری به سامرا برای ملاقات با میرزای شیرازی چند روزی در حجره نائینی ساکن شد؛ «۵» نشان از تفکر اجتماعی - سیاسی نائینی و منش او در این عرصه دارد. زندگی او در مقاطع مختلف و حضورش در جریانات مهم سیاسی آن عصر همچون انقلاب مشروطیت در ایران، جهاد بر ضد استعمار انگلیس، تجاوز روسیه و نهضت اسلامی در عراق که به تبعیدش منتهی شد، گواه بر شخصیت اجتماعی - سیاسی اوست.

(۱) مجله حوزه، ش ۳۰، ص ۴۰، مصاحبه با آیه الله نجفی همدانی.

(۲) همان، ص ۳۵، از قول پدرشان که شاگرد نائینی بود.

(۳) مجله حوزه، ش ۳۰، ص ۳۵.

(۴) همان، همو از قول پدرش که شاگرد نائینی بود.

(۵) حماسه فتوا، آیه الله سید رضی شیرازی.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۶

نقل کرده اند که شیخ حسن کربلائی دوست و هم بحث قدیمی نائینی - تاریخ دخانه - را به توصیه میرزای نائینی در تشریح نهضت اسلامی تنباکو نگاشت. «۱»

این مطلب گذشته از اینکه نشانگر حضور نائینی در عرصه های سیاسی - اجتماعی است، از هوشیاری او حکایت دارد که تاریخ صادقانه این نهضت عظیم به رهبری مرجعیت شیعه به قلم یکی از علمای وارسته و شاگردان رهبری نهضت نگاشته شود و از تحریف قدرت طلبان و قلم به مزدان مصون بماند.

در نهضت تنباکو در کنار میرزای شیرازی، در نهضت مشروطه در کنار آخوند خراسانی، در جهاد بر ضد بیگانگان در کنار عبد الله مازندرانی و در نهضت اسلامی ملت عراق، همگام با سید ابو الحسن اصفهانی بود.

پس از اعلان مشروطیت در ایران، او را بزرگترین حامیان مشروطه شمرده اند که با تألیف کتاب مشهور و ارزنده «تنبيه الأمة و تنزيه المله»، که مورد تأیید رهبران مشروطه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و ملا عبد الله مازندرانی قرار گرفت، سهم وافری در این نهضت ایفا کرد. تألیف این اثر در شرائط دشوار آن روز از یک سو در میان مسلمانان پشتوانه ای نظری برای مشروطه بشمار می آمد، به گونه ای که شخصیتی چون شهید مرتضی مطهری فارغ از ماجرای مشروطه درباره جایگاه این اثر می نویسد:

«انصاف این است که تفسیر دقیق از توحید عملی اجتماعی و سیاسی اسلام را هیچ کس به خوبی علامه بزرگ و مجتهد سترگ میرزا محمد حسین نائینی «قدس سرّه» توأم با استدلالها و استشادهای متقن از قرآن و نهج البلاغه در کتاب ذی قیمت تنبيه الامّة و تنزيه المله بیان نکرده است». (۲)

(۱) شیخ حسن اصفهانی کربلایی، تاریخ دخانیه، به کوشش رسول جعفریان، در مقدمه از قول آیه الله سید محمد حسینی همدانی داماد میرزای نائینی نقل کرده است.

(۲). شهید مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۴۲.

تنبيه الامّة و تنزيه المله، ص: ۱۷

سرنوشت ناگوار مشروطه در ایران که به حاکمیت استبداد سیاه خاندان پهلوی منتهی شد، و حوزه و روحانیت و رهبران مشروطه را مأیوس ساخت، از ارزش و اهمیت این اثر نمی‌کاهد، هر چند نائینی از اینکه کتابش پشتوانه چنان مشروطه‌ای باشد و مورد سوء استفاده قدرت طلبان و فرصت طلبان مدعی مشروطه خواهی قرار گیرد، ابا داشت و ناراحتی خود را از انتشار کتابش در آن شرائط مخفی نمی‌کرد، با این حال سرنوشت مشروطه موجب کناره‌گیری کلی نائینی از عرصه‌های سیاسی- اجتماعی نشد، شخصیتی چون او نمی‌توانست نسبت به سرنوشت اسلام و مسلمین بی‌تفاوت باشد.

در ماجرای هجوم روسیه به شمال ایران در سال ۱۳۳۰ ه. ق، در کنار علمای نجف به رهبری مازندرانی برای حرکت به سمت ایران آماده شد «۱»؛ چه اینکه در ماجرای جنگ جهانی اول و اعلان جهاد بر ضد انگلیس در عراق در سال ۱۳۳۳ ه. ق نیز در شمار علمایی قرار گرفت که در جبهه و جهاد حضور جدی داشتند «۲».

پس از به قدرت رسیدن ملک فیصل، توسط انگلیسیها و تشکیل کابینه و اعلان انتخابات عمومی برای ایجاد مجلس مؤسسان، نائینی همگام با علمای دیگر با آن مخالفت کرده و شرکت در انتخابات را تحریم نمود. فیصل و حامیان خارجی او که برگزاری انتخابات را در چنین وضعیتی ناممکن می‌دانستند، به زور متوسل شده و شیخ محمد خالصی زاده و سید محمد صدر را به ایران و پس از مدتی در سال ۱۳۴۱ ه. ق، شیخ مهدی خالصی را که رهبری این حرکت را بر عهده داشت، به حجاز تبعید کردند.

سید ابو الحسن اصفهانی و محمد حسین نائینی به همراه تعدادی از علما

(۱) سید حسن شبر، تاریخ العراق السياسي المعاصر، ج ۲، ص ۱۲۵.

(۲) عبد الهادی حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۱۵۶ به نقل از آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی که خود در این جهاد حضور داشت.

تنبيه الامّة و تنزيه المله، ص: ۱۸

به عنوان اعتراض به تبعید خالصی به سوی ایران حرکت کرده و در حقیقت به ایران تبعید شدند و مورد استقبال علماء و مردم ایران قرار گرفتند. «۱»

آیه الله شیخ عبد الکریم حائری یزدی، از علمای نجف استقبال گرمی به عمل آورد، درس خود را تعطیل کرده و از شاگردان خود خواست که در درس نائینی شرکت کنند. اقامت علماء در ایران نزدیک به یک سال طول کشید، سپس هیئتی از عراق به قم آمده و از نائینی و اصفهانی خواستار بازگشت علماء به عراق شد. «۲» با بازگشت علماء به عراق استقبال پرشوری از مراجع عظام تقلید نجف به عمل آمد.

پس از بازگشت به عراق در سال ۱۳۴۲ ه. ق، نائینی بیشترین وقت خود را صرف تدریس و رسیدگی به مراجعات مردم در منصب

مرجعيت نمود. هر چند با حضور علمای ديگري چون سيد ابو الحسن اصفهانی مرجعيت عام پيدا نکرد، اما به لحاظ موقعيت علمی و زهد و تقوای عملی، مورد توجه عام و خاص بود. بالأخره پس از هشتاد سال عمر با برکت در ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۵۵ ه. ق، دار فانی را وداع گفت و در صحن مولی الموحدين امير المؤمنين علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

آثار و تألیفات

نائینی آثار و تألیفات فراوانی بجا نهاد، برخی به قلم او و برخی ديگر محصول سالها تدریس اوست که به قلم شاگردانش به رشته تحریر در آمده، این آثار به روایت سيد محسن امين عبارتند از «۳» ۱. رساله‌ای برای عمل مقلدين «وسيلة النجات» ۲. حواشی علی العروة الوثقی

(۱). همان، ص ۱۷۵-۱۷۸؛ سيد عبد الحجت بلاغی، تاریخ نائین، ص ۱۸۸.

(۲). حسين مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۳۴۷؛ تاریخ نائین، ص ۱۸۸.

(۳). سيد محسن امين، اعيان الشيعة، ج ۶، ص ۵۵.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۹

۳. رساله الصلاة فی اللباس المشكوك ۴. رساله فی أحكام الخلل فی الصلاة ۵. رساله فی نفی الضرر ۶. رساله فی التعبدی و التوصلی ۷. تنبيه الأمة و تنزيه المله ۸. اجوبة مسائل المستفتين (احتمالا به نام ذخيرة العباد ليوم المعاد «رسالة سؤال و جواب» چاپ شده است). مؤلف «معجم المؤلفين العراقيين» آثار ديگري برای نائینی بر شمرده که عبارتند از «۱» ۹. رساله فی مسائل الحج و مناسكه ۱۰. فهرست الحواشی علی العروة الوثقی ۱۱. مناسك حج به زبان فارسی علاوه بر آن، آثار ذیل را نیز می‌توان در زمره تألیفات وی بشمار آورد:

۱۲. حواشی بر کتاب «الإبرث» نوشته ملا-هاشم خراسانی ۱۳. حواشی بر رساله سؤال و جواب نوشته ميرزا محمد تقی شیرازی شاگردان علامه نائینی بعضی از مباحث درس خارج فقه و اصول او را نیز به رشته تحریر در آورده‌اند که از آن جمله عبارتند از:

۱. منية الطالب فی شرح المكاسب از: موسی خوانساری نجفی

۲. کتاب الصلاة از: شيخ محمد علی کاظمی خراسانی

۳. المكاسب و البيع از: شيخ محمد تقی آملی

۴. اجود التقريرات از: سيد ابو القاسم موسوی خویی

۵. فوائد الاصول از: شيخ محمد علی کاظمی خراسانی

در میان آثار یاد شده، مهمترین اثر ميرزای نائینی که شهرت

(۱). کورکيس عواد، معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۱۵۲.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۲۰

اجتماعی- سیاسی او مرهون آن است، «رساله تنبيه الأمة و تنزيه المله» است که برخی نام آن را «تنبيه الأُمّة و تنزيه الملهة فی لزوم مشروطية الدولة المنتخبة لتقليل الظلم علی أفراد الأمة و ترقية المجتمع» ثبت کرده‌اند. «۱» گرچه محتوای کتاب به همین منظور نوشته شده، اما مؤلف محقق کتاب نام آن را «تنبيه الأُمّة و تنزيه الملهة» نهاده است. این اثر به زبان فارسی ولی با قلمی فقیهانه و عالمانه نگاشته شده است. «۲»

با توجه به اشتها این اثر و شواهد فراوانی که بر تألیف آن توسط علامه نائینی وجود دارد، اظهار تردید برخی «۳» در این زمینه بی‌اساس بوده و مسأله روشنتر از آن است که نیازمند ذکر شواهد باشد. بسیاری از شاگردان نائینی که درباره استاد سخن گفته‌اند، از تألیف این اثر در عصر مشروطه ذکری به میان آورده‌اند.

سرنوشت «تنبيه الأُمَّة و تنزيه المَلَّة»

اشاره

یکی از نکات قابل توجه درباره این کتاب، نظر مؤلف آن بر جمع‌آوری نسخ آن در بازار است. «۴» اینکه بعضی از مستشرقین «نفی نگارش تنبيه الامه و طرد آن» را به عنوان یکی از عوارض شهادت شیخ فضل الله نوری به مؤلف نسبت داده‌اند، «۵» و اینکه «نائینی تحت شرائط و عوارض بعدی مسؤده‌های

(۱). مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج ۴، ص ۱۶۲.

(۲). متأسفانه افراد بی‌اطلاع اصل کتاب را به زبان عربی دانسته‌اند که مرحوم طالقانی به ترجمه آن مبادرت کرده است! (ر. ک: صادق زیبا کلام، سنت و مدرنیته، ص ۴۸۹).

(۳). کاظم روحانی، نامه انجمن کتابداران ایران، دوره دهم، ش ۱۰، ص ۲۳۶ (به نقل از موسی نجفی، مجله مسجد، ش ۱۸، ص ۳۹).

(۴). سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۵؛ محمد حرز الدین، معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۸۷.

(۵) حامد الگار، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابو القاسم سَری، ص ۳۷۹.

تنبيه الأُمَّة و تنزيه المَلَّة، ص: ۲۱

تنبيه الامه را در رود فرات ریخت یا در آتش سوزاند» «۱» و یا اینکه «چون مؤلف این کتاب را با مقام و موقعیت خود در عرصه مرجعیت منافی دید، اقدام به جمع‌آوری آن نمود» «۲» و یا اینکه «چون نائینی احساس کرد با وجود این کتاب دشمنان او که مخالفان مشروطه بودند، او را زعیم سیاسی می‌شمارند نه زعیم دینی» «۳» همگی یا اخباری بدون شاهد و مدرک‌اند و یا صرفاً تحلیل‌هایی غیر واقعی به نظر می‌رسند. چنانکه نسبت دادن جمع‌آوری این کتاب به دشمنان مشروطه نیز گمانی بیش نبوده و چندان بر واقعیات منطبق نیست.

در این باره فقط به یادآوری چند نکته بسنده می‌کنیم:

۱. «اقدام به جمع‌آوری کتاب از سوی مؤلف» علی‌رغم آنکه توسط یکی از فرزندان ایشان در سالهای اخیر به شدت تکذیب شده و اظهار نموده‌اند که این داستان را در ایران شنیده‌اند، «۴» با شواهد متعددی که دارد دور از واقعیت نیست. گذشته از اینکه سید محسن امین و محمد حرز الدین این مطلب را مطرح کرده‌اند، عبد الهادی حائری به نقل از فرزند ارشد مؤلف که شاگرد وی نیز بوده، این مطلب را نقل کرده است. «۵» البته نسبت به جزئیاتی که در این زمینه گفته شده، نمی‌توان اطمینان پیدا کرد، اما اصل این اقدام از مؤلف فقیه آن دور از انتظار نیست.

۲. پاره‌ای از انگیزه‌هایی که برای این اقدام بر شمرده‌اند، هم با مقام و منزلت معنوی مؤلف و هم با واقعیات عصر او ناسازگار می‌نماید. اینکه او برای اشتها به «رجل دینی بودن» و رسیدن به مرجعیت چنین اقدامی کرده باشد، علاوه بر آن که با مقام معنوی و زهد و وارستگی او از دنیا منافات دارد،

(۱). حسن شایگان، مجله فرهنگ و توسعه، ش ۲۹-۳۰، مقاله «ملیت، حریت، عدالت، مدنیّت».

(۲). عبد الهادی حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۲۲۰.

(۳). علی خاقانی، شعراء الغربی، ج ۴، ص ۳۰۱.

(۴). مجله حوزه، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۰ و ۲۱.

(۵). تشیع و مشروطیت، ص ۲۲۰.

تنبيه الامه و تنزيه المله، ص: ۲۲

حکایت از «تنافی مرجعیت با رجل سیاسی بودن» دارد که با شرائط مرجعیت در یکصد سال گذشته و پس از نهضت تنباکو بویژه در عراق منطبق نیست.

بسیاری از مراجع این دوره حضور در عرصه‌های سیاسی- اجتماعی را وظیفه خویش دانسته و در دفاع از مبانی دین و حریم امت اسلامی تردیدی به خود راه نمی‌دادند.

۳. از این رو، احتمال اینکه سرنوشت مشروطه در ایران و حوادث غیر مترقبه‌ای چون شهادت شیخ فضل الله نوری که بر اثر نفوذ بیگانگان و خوش رقصی بیگانه‌پرستان رخ داد و روحانیت به کلی از صحنه خارج شد و مشروطه‌ای بر خلاف نظر رهبران مشروطه تحقق یافت، علت اصلی جمع‌آوری کتابی باشد که در حقیقت با هدف تحکیم پایه‌های نظام مشروطه نگاشته شده بود. اما با سرنوشت مشروطه، جمع‌آوری کتاب می‌توانست این اثر را داشته باشد که قدرت طلبان و آزادیخواهان غربزده با استناد به آثاری از این قبیل مستظهر به حمایت علما نباشند و این نکته بسیار مهمی است که حاکی از هوشیاری مؤلف است. فقیه وارسته‌ای چون نائینی که با احساس مسئولیت این اثر را تألیف کرد، ولی در همان ایام با حادثه ناگوار اعدام نوری و انحراف مشروطه روبرو شد، «۱» چنانکه کتابش را جمع‌آوری کند تا استبدادپیشگان جدید از آن سوء استفاده نکنند، دور از انتظار نیست، هر چند کتاب او حاوی مباحثی فراتر از مشروطه است.

علی رغم بی‌میلی مؤلف نسبت به نشر این اثر پس از به وجود آمدن شرائط جدید، چاپ دوم آن در تهران در چنین شرائطی به سال ۱۳۲۸ ه، خود شاهدی بر فراهم بودن زمینه‌های سوء استفاده است. در شرائطی که رهبران مشروطه و علما و روحانیان از مشروطه روگردان شده و منزوی گشته‌اند،

(۱) این اثر در ربیع الاول سال ۱۳۲۷ ه. ق به پایان رسید و در همین سال در بغداد به چاپ رسید.

شیخ فضل الله نوری نیز در ۱۳ رجب همین سال در تهران به شهادت رسید. (ر. ک: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۵۳۵).

تنبيه الامه و تنزيه المله، ص: ۲۳

و نائینی نیز از آن دل سرد گشته، چاپ مجدد اثر او توسط چه کسانی می‌توانست صورت بگیرد؟ به هر صورت احتمال اینکه چنین انگیزه‌ای در جمع‌آوری نسخ کتاب مطرح بوده، بعید نیست.

۴. نکته حائز اهمیت دیگر آنکه، این کتاب با انگیزه پاسخگویی به شبهات مخالفان مشروطه نگاشته شد، در حالی که پس از خروج مخالفان مشروطه از صحنه و یکه‌تازی مشروطه خواهان غربزده این کتاب جوابگو نبود، و به عبارتی لااقل بخش مهمی از آن «بلا موضوع» گشته بود، اینک اثری مورد نیاز بود تا از مشروطه مورد نظر رهبران مذهبی مشروطه در برابر مشروطه خواهان غربزده دفاع کند و پاسخگوی تفکرات آنان باشد. در آن شرائط علمای مشروطه خواه در مصاف با مشروعه خواهان نبودند تا این کتاب راهگشا

باشد، بلکه در مصاف با روشنفکران غربزده بودند و تألیفی نو لازم بود تا مبانی فکری علمای مشروطه خواه را مدلل سازد. با این همه اقدام به جلوگیری از نشر و گسترش این اثر در آن مقطع تاریخی نمی‌تواند این اثر نفیس را، که پاره‌ای از دیدگاههای اسلام در زمینه نظام سیاسی را مدلل ساخته، بی‌اعتبار نماید، به شرط آنکه با این اثر علمی «برخورد سیاسی» و «معامله منفعت طلبانه گروهی» نشود، بلکه به عنوان اثری نفیس و تلاشی علمی در تاریخ روحانیت شیعه در عرصه «فقه سیاسی» مورد توجه قرار گیرد.

«تنبيه الأُمَّة» و انگیزه تحقیق و تصحیح آن

«تنبيه الأُمَّة» تاکنون سه مرتبه به چاپ رسیده، - بار اول به سال ۱۳۲۷ ه. ق، در بغداد، قطع رقعی در ۹۵ صفحه، چاپ سربی، مطبعه حیدری.

- بار دوم به سال ۱۳۲۸ ه. ق، در تهران، قطع رقعی در ۹۵ صفحه، چاپ سنگی، کارخانه مشهدی خداداد باسمه چی.

تنبيه الأُمَّة و تنزيه المله، ص: ۲۴

- بار سوم به سال ۱۳۷۴ ه. ق، (برابر با سال ۱۳۳۴ ه. ش) در تهران با مقدمه و توضیحات آیه الله سید محمود طالقانی، قطع وزیری در ۱۴۲ صفحه. پس از آن بارها همین چاپ افست شده و منتشر گردیده است.

این اثر همچنین چند مرتبه به زبان عربی ترجمه شده که عبارتند از:

- بار اول در سال ۱۹۵۶ م به صورت ناتمام در مجله عرفان، شماره ۴۳ توسط صالح جعفری.

- بار دوم به سال ۱۴۱۰ ه. ق، به صورت کامل در مجله الموسم شماره ۵ توسط محمد سعید الطریحی در لبنان.

- بار سوم در سال ۱۴۱۹ ه. ق، به صورتی مستقل و با مقدمه‌ای سودمند به همت عبد الکريم آل نجف در مؤسسه احسن الحديث قم.

همچنین در سال ۱۴۱۸ نیز در پایان کتاب «ضد الاستبداد» تألیف توفیق السیف، همراه با توضیحاتی در پاورقی به چاپ رسیده است. در چاپ سوم کتاب که امروز در بازار موجود است، اغلاط فراوانی به چشم می‌خورد، علاوه بر آن پاره‌ای از عبارات حذف شده و در پاره‌ای موارد برای سهولت در فهم تغییراتی به عمل آمده که گاه معنا را دگرگون ساخته است. از این رو انتشار متنی تصحیح شده، همراه با ذکر مآخذ و منابع که نیاز امروز جامعه علمی است، ضروری می‌نمود.

اهمیت این اثر در تاریخ فلسفه سیاسی شیعه بالاخص تاریخ نهضت‌های صد ساله اخیر روحانیت از یک سو، و کثرت مراجعه محققان و پژوهشگران به این کتاب، ضرورت انتشار متن منقح و منطبق بر چاپ اول که به رؤیت مؤلف محقق رسیده و در عین حال همراه با توضیحاتی مختصر و مآخذ و منابع و فهرس مربوطه را دو چندان می‌نمود. چاپ مجدد این اثر به معنای نادیده گرفتن تلاش در خور تقدیر آیه الله طالقانی رحمه الله در وارد کردن این کتاب به متن ادبیات سیاسی جامعه در فضای استبدادزده رژیم گذشته نیست، اما پس از گذشت قریب به نیم قرن، نگاهی دوباره به این کتاب لازم بنظر می‌رسد

تنبيه الأُمَّة و تنزيه المله، ص: ۲۵

تا متناسب با شرائط امروز به جامعه عرضه شود.

متأسفانه علی رغم تلاش فراوانی که صورت گرفت به نسخه‌ای خطی از این اثر دست نیافتیم، ظاهراً دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه‌ها موجود است:

اول: نسخه خطی کتابخانه دکتر عبد الله فیاض که عکسی از آن در کتابخانه مجمع علمی عراق رقم ۷ در فهرس نسخ خطی ثبت شده است. «۱»

دوم، نسخه خطی کتابخانه مرحوم وزیری در یزد. ولی با مراجعه به میکروفیلم این نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی معلوم شد

که این نسخه به سفارش مرحوم وزیری در سال ۱۳۳۲ ه. ش از روی چاپ اول کتاب - احتمالاً به دلیل کمبود نسخ آن در بازار - استنساخ شده و در اثر کم دقتی نویسنده مواردی جا افتاده است، لذا ارزش علمی ندارد. تنها برای نگارنده این فائده را داشت که قبل از دسترسی به چاپ اول معلوم شد که چاپ دوم جز در موارد نادری منطبق بر چاپ اول است و البته با دسترسی به چاپ اول کتاب در کتابخانه ملک این امر مسجل گردید.

در این تصحیح چاپ اول کتاب مبنا قرار گرفته، اغلاط چاپ سوم تصحیح شده و موارد محذوف تذکر داده شده است و فقط پاره‌ای از اختلاف نسخه‌ها برای آنکه تا حدودی خطاهای چاپ سوم معلوم گردد، در پاورقی آورده شده و از ذکر اختلافهای جزئی صرف‌نظر گشته است. (چاپ اول با حرف رمز «أ»، چاپ دوم با حرف «د» و چاپ سوم با حرف «س» مشخص شده است). مآخذ، منابع و فهرس و پاره‌ای توضیحات در پاورقی و نیز مقدمه‌ای حاوی زندگینامه علامه نائینی، همچنین نشانه‌های سجاوندی برای فهم آسانتر عبارت عمیق و مسلسل وار کتاب، از جمله امتیازات این چاپ بشمار می‌رود. مناسب بود که تحلیلی از دیدگاههای نائینی در این مقدمه ارائه گردد،

(۱). عواد، میخائیل، مخطوطات مجمع علمی العراقی، ج ۳، ص ۲۳۲.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۲۶

اما چون پژوهشی مستقل در این زمینه در آینده نزدیک به محضر اهل فکر و اندیشه عرضه خواهد شد، از پرداختن به آن در اینجا صرف‌نظر نمودم.

در پایان لازم می‌دانم از محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین رضا مختاری در ارائه دیدگاههای خود در جهت تصحیح و تحقیق این اثر، همچنین از مسئولان کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، ملک و ملی و دست‌اندرکاران محترم مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی تشکر کنم و آمادگی خود را برای دریافت نظرات و پیشنهادات محققان و اندیشمندان درباره انتشار این اثر اعلام نمایم. به ارواح تابناک عالمان وارسته و متعهد جهان تشیع که عمر خود را برای اعتلای اسلام و مسلمین صرف کردند، درود می‌فرستم و این تلاش ناچیز را به روح مطهر علامه شیخ محمد حسین غروی نائینی رحمه الله آفریننده این اثر نفیس و روح ملکوتی حضرت امام خمینی رحمه الله مؤسس و بنیانگذار نظام علوی جمهوری اسلامی و تحقق‌بخش آرزوی عالمانی چون نائینی تقدیم می‌کنم. و السلام - سید جواد ورعی تابستان ۱۳۸۰

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۲۷

یادآوری

در مراحل پایانی انتشار این اثر، متوجه شدم که چندی پیش به همت آقای سید حمید رضا محمود زاده حسینی این کتاب توسط انتشارات امیر کبیر به چاپ رسیده است. علی‌رغم تلاش در خور تقدیر محقق محترم در جهت استخراج مآخذ و منابع آیات، روایات و نکات تاریخی، این چاپ نیز با نواقص و کمبودهایی روبروست:

۱. فاقد فهرست تفصیلی به منظور دسترسی آسان به مطالب کتاب است.
۲. تقریباً نیمی از کتاب - ظاهراً - بر اساس چاپ دوم کتاب تصحیح شده اما نیمه دوم آن مطابق با چاپ سوم است که طبعاً اغلاط فراوان و جا افتادگیهایی دارد. به عنوان نمونه:

ص ۹۷ ضرب المثل دوم در عبارت نائینی حذف شده است.

ص ۱۲۵ دو ضرب المثل در عبارت نائینی حذف شده است.

ص ۳۷ جمله «لا اعطیکم بیدی ..» در تنبيه الأُمّة آمده ولی محقق محترم در متن حذف کرده و در پاورقی آورده است.

ص ۳۷ شعر سید حیدر حلّی در متن تنبيه الأُمّة به طور کامل آمده است ولی در این چاپ ناقص آورده شده و در پاورقی تکمیل شده است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۲۸

ص ۱۳۵-۱۳۶ پنج، شش کلمه جا افتاده است.

نیز کلمات افک ص ۹۷، مکشوف ص ۱۰۳، انحاء فسوق ص ۱۱۷، تعدیل ص ۱۱۸، ضابط ص ۱۲۲، مقتضای نیابت ص ۱۲۳، ارجحیت ص ۱۲۵، ریاست روحانیه، محمد بن مسلمة و مسلمة بن مخلد ص ۱۳۳، رشته ص ۱۳۴، استنقاذ ص ۱۳۹، علمیات، تنبيه، و طیه ص ۱۴۸، مسالکت تنبيه ص ۱۴۹، اسناد ص ۱۵۳، شش مورد ص ۱۵۶-۱۵۷، اعلامشان ص ۱۵۹ به تبع چاپ سوم کتاب غلط چاپ شده است.

از این رو، چاپ کنونی به خاطر مقابله دقیق چند نسخه چاپی و محور قرار گرفتن چاپ اول به سال ۱۳۲۷ ق، در بغداد و تصحیح اغلاط فراوان چاپهای بعدی، هم چنین برخورداری از فهرست تفصیلی از چاپهای قبلی امتیاز پیدا می کند.

سید جواد ورعی تابستان ۱۳۸۱

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۳۳

تقریظ آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم رساله شریفه «تنبيه الأُمّة و تنزيه المله» که از افاضات جناب مستطاب شریعت مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين، العالم العامل آقا میرزا محمد حسین النائینی الغروی - دامت افاضاته - است، اجلّ از تمجید و سزاوار است که ان شاء الله تعالی به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقه استفاده و حقیقت کلمه مبارکه «بموا لا-تکم علمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دینانا» را به عین یقین ادراک نمایند. ان شاء الله تعالی.

فی شهر ربیع الأول سنه ۱۳۲۷ حرره الأحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی محل مهر مبارک

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۳۴

تقریظ آیه الله ملا عبد الله مازندرانی بسم الله تعالی شأنه

بحمد الله تعالی و حسن تأییده رساله شریفه «تنبيه الأُمّة و تنزيه المله» چنان که مرقوم فرموده اند، اجلّ از تمجید و برای تکمیل عقاید و تصدیق وجدانی مسلمین به مأخوذ بودن تمام اصول و مبانی سیاسیّه از دین قویم اسلام کافی و فوق مأمول است. فلله در مصنفه المحقق و جزاه عن الاسلام و اهله خیرا و کثر فی الفقهاء و المجتهدين امثاله بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

فی شهر ربیع الأول سنه ۱۳۲۷ حرره الأحقر عبد الله المازندرانی محل مهر مبارک

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۳۵

[مقدمه مؤلف]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف الأولين و الآخرين، و خاتم الأنبياء و المرسلين محمد و آله الطاهرين، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

[ترقی اروپائیان و اسارت مسلمانان] و بعد، مطلعین بر تواریخ عالم دانسته‌اند که ملل مسیحیه و اروپائیان، قبل از جنگ صلیب، چنانچه از تمام شعب حکمت علمیّه بی‌نصیب بودند، همین قسم از علوم تمدنیّه و حکمت علمیّه و احکام سیاسیّه هم، یا بواسطه عدم تشریع آنها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب سماویّه و در دست نبودن آنها بی‌بهره بودند و بعد از آن واقعه عظیمه «۱» عدم فوزشان را به مقصد، به عدم تمدن و بی‌علمی خود مستند دانستند، علاج این امّ الامراض را اهمّ مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طلب بر آمدند.

اصول تمدن و سیاسات اسلامیّه را از کتاب و سنت و فرامین صادره از

(۱). نهضت علمی و صنعتی در اروپا (رنسانس) در قرن ۱۶ میلادی.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۳۶

حضرت شاه ولایت- علیه افضل الصّلاة و السّلام- و غیرها اخذ و در تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول و استناد تمام ترقّیات فوق العاده حاصله در کمتر از نصف قرن اول را به متابعت و پیروی آن اقرار کردند، لکن حسن ممارست و مزاولت و جودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرائی و گرفتاری اسلامیان به ذلّ رقیّت و اسارت طواغیت امّت و معرضین از کتاب و سنت، مآل امر طرفین را به این نتیجه مشهوده و حالت حالیه منتهی ساخت، و حتّی مبادی تاریخیّه سابقه هم تدریجا فراموش و تمکین نفوس ابیّه مسلمین را از چنین اسارت و رقیّت وحشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند، و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت، که سرچشمه ترقّیات است، منافی و با ضرورت عقل مستقلّ، مخالف و مسلمانی را اساس خرابی‌ها شمردند، تا در این جزء زمان که- بحمد الله تعالی و حسن تأییده- دوره سیر قهقرائیّه مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادات شهوائیّه جائزین را نوبت منقضی، و رقیّت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی، از مقتضیات دین و آئین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذلّ رقیّت فراغنه امّت برخوردار، به حقوق مشروعّه ملّیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جابره و استفاده حقوق مغصوبه خود، سمندروار «۱» از دریاهاى آتش نیندیشده، ریختن خونهاى طیبّه خود را در طریق این مقصد، از اعظم موجبات سعادت و حیات ملّیه دانستند و [برتری] ایثار در خون خود غلتیدن

(۱). جانوری است شبیه سوسمار که در آتش متکون می‌شود و اگر از آن بیرون آید، می‌میرد.

(لغت نامه دهخدا).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۳۷

را بر حیات در اسارت ظالمین، از فرمایش سرور مظلومان علیه السّلام که فرمود:

«نفوس أبیّه من أن تؤثر طاعة اللّثام على مصارع الکرام» «۱» اقتباس کردند.

صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدّس و تعقّب آن به فتوای مشیخه اسلامیّه اسلامبول که مرجع اهل سنت‌اند، برای برائت ساحت مقدسه دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالفه با ضرورت عقل مستقلّ، حجّتی شد ظاهر و لسان عیب‌جویان را مقطوع ساخت، لکن دسته گران آدمی خوار ایران، چون برای ابقاء شجره خبیثه ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب و اموال مسلمین وسیله و دست آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند، لهذا به سنت ملعونه

فرعونیه که أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ [۱] گفت، از این اسم بی‌مسمی و لفظ خالی از معنی رفع ید نکرده، با فراغنه ایران همدست و کردند آنچه کردند!! شنائع عهد ضحاک و چنگیز را تجدید و دین‌داریش خواندند، و سلب فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عمّا یفعل و نحو ذلک از صفات خاصه الهیه- عزّ اسمہ- را از جابرین، با اسلامیت منافی شمردند، و از آلوده ساختن شرع قویم به چنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده، در مجمع مسیحیان عیب جو، بدان اعلان و چنین ظلمی را به ساحت مقدسه نبوت ختمیه- صلوات الله علیها- و بلکه به ذات اقدس احدیت- تعالی شأنه-، مستبدانه روا داشتند؛ درجه ظلم و استبداد را به این مقام منتهی، و ظلم به خالق را وسیله ظلم به مخلوق قرار دادند، صدق الله العظیم و کذلک یقول

[۱] غافر، آیه ۲۶ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ترجمه: فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او هم پروردگارش را بخواند (و از او کمک جوید) زیرا من می‌ترسم که دین شما را تغییر دهد و یا در زمین فساد پدید آورد.

(۱). موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۳۸

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْتَأْذَنُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ «۱».

انگیزه تألیف کتاب

و چون به مقتضای حدیث صحیح: «إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه و إلّا فعليه لعنة الله» (۲)، سکوت از چنین زندقه و الحاد و لعب به دین مبین و عدم انتصار شریعت مقدسه در دفع این ضیم (۳) و ظلم بین خلاف تکلیف، و بلکه مساعدت و اعانتی در این ظلم است، لهذا این اقلّ خدام شرع انور در مقام ادای این تکلیف و قیام به این خدمت بر آمده، لازم دانست مخالفت این زندقه و الحاد را با ضرورت دین اسلام آشکار سازد. امید که- بعون الله تعالی و حسن تأییده- به درجه قبول فائز و موجب سقوط از سایرین گردد و ما توفیقی إلّا بالله، علیه توکلت، و إليه أنیب، و هو المسدّد للصواب.

نامگذاری کتاب

و چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحاد و بدعت است، لهذا نامش را «تنبیه الأُمّة و تنزیه المله» [نهاده] و مقاصدش را در طی یک مقدمه و رسم پنج فصل و خاتمه ایراد می‌نمائیم.

(۱). روم، آیه ۱۰، سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.

(۲). کلینی، کافی، ج ۱، ص ۹۴ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه بدعتها در امت من آشکار شد، عالم باید علمش را آشکار سازد (و با آنها مبارزه کند)، عالمی که چنین نکند لعنت خدا بر او باد!

(۳). ظلم و ستم.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۳۹

[تعریف و تشریح مفاهیم]

اشاره

امّا مقدّمه: در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت، و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حرّیت و مساوات است.

[الف) ضرورت قیام حکومت به نوع مردم]

بدان که این معنی، نزد جمیع امم مسلّم و تمام عقلاء عالم بر آن متّفقند که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیّش نوع بشر، متوقّف به سلطنت و سیاستی است، خواه قائم به شخص واحد باشد یا به هیئت جمعیه، و چه آنکه تصدّی آن به حق باشد یا اغتصاب، به قهر باشد یا به وراثت یا به انتخاب.

همین طور بالضروره معلوم است که حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی «۱» هم چه آنکه راجع به امتیازات دینیّه باشد یا وطنیه، منوط به قیام امارتشان است به نوع خودشان، و الّا جهات امتیازیه و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف استقلال وطن و قومیتشان به کلی نیست و نابود خواهد بود، هر چند به اعلیٰ مدارج ثروت و مکنّت و آبادانی و ترقّی مملکت نائل شوند.

از این جهت است که در شریعت مطّهّره، حفظ بیضه اسلام را از اهمّ جمیع تکالیف و سلطنت اسلامیّه را از وظائف و شئون امامت مقرر فرموده‌اند- و تفصیل مطلب موکول به مباحث امامت و خارج از این مبحث است- و واضح است که تمام جهات راجعه به توقّف نظام عالم به اصل سلطنت و توقّف حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خودشان، منتهی به دو اصل است:

اول: حفظ نظامات داخلیه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر

(۱). هویت هر قومی.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۴۰

ذی حقّی به حق خود و منع از تعدّی و تجاوز آحاد ملّت بعضهم علی بعض إلی غیر ذلک از وظایف نوعیه راجعه به مصالح داخلیه مملکت و ملّت.

دوم: تحفّظ از مداخله اجانب و تحدّر از حیل معموله در این باب و تهیّه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذلک و این معنی را در لسان مشرّعین، «حفظ بیضه اسلام» و سایر ملل «حفظ وطنش» خوانند.

و احکامی که در شریعت مطّهّره برای اقامه این دو وظیفه مقرر است، «احکام سیاسیه و تمدنیّه» و جزء دوم از حکمت عملیه‌اش «۱» دانند. شدّت اهتمام عظمای از سلاطین متقدّمین فرس و روم در انتخاب حکمای کاملین در علم و عمل برای وزارت و تصدّی و قبول آنان هم با کمال تورّع از ترفّع قاهرانه از این جهت بوده، و بلکه ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیه، چه از انبیاء علیهم السّلام بوده و از حکما، همه برای اقامه این وظائف و تمشیت این امور بوده و در شریعت مطّهّره هم، با تکمیل نواقص و بیان شرائط و قیود آن، بر همین وجه مفرد، فرموده‌اند.

[ب) اقسام سلطنت]

اشاره

و کیفیت استیلاء و تصرف سلطان در مملکت به اعتبار انحصار آن در تملیک یا ولایت بودن و شق ثالث نداشتن، بر یکی از دو وجه متصور تواند بود.

(۱). ر. ک: خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۴۰، «و اما حکمت عملی و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مؤدی باشد به نظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه‌اند سوی آن، و آن هم منقسم شود به دو قسم: یکی آنچه راجع بود با هر نفسی به افراد و دیگر آنچه راجع بود با جماعتی به مشارکت .. پس حکمت عملی نیز سه قسم بود: اول را تهذیب اخلاق خوانند و دوم را تدبیر منزل و سیم را سیاست مدن». تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۱

[۱- سلطنت تملیک]

اول: آنکه، مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصی خود با مملکت و اهلش معامله فرماید، مملکت را بما فیها مال خود انگارد و اهلش را مانند عبید و اماء، بلکه اغنام و احشام، برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد، هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید، مقربش کند و هر که را منافی یافت، از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه‌قطعه به خورد سگانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونس تهریش «۱» و به نهب و غارت اموالش، وادارشان نماید و هر مالی را که خواهد، از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافیش بخشد و هر حقی را که خواهد، احقاق و اگر خواهد، پایمالش کند و در تمام مملکت به هر تصرفی مختار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حق الارض ملک شخصی خود استیفاء و در مصالح و اغراض شخصی خود مصروف دارد، و اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان، منوط به اراده و میل خودش باشد، اگر خواهد نگهداری و اگر خواهد به اندک چاپلوسی به حریف بخشد و یا برای تهیه مصارف اسفار لهوی و خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد و حتی دست درازی به ناموس را هم اگر خواهد، ترخیص و بی‌ناموس خود را برملاء سازد و باز هم با قدسیّت و نحوها از صفات احدیّت - عزّ اسمه - خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدتش کنند، تمام قوای مملکت را قوای قهر و

(۱). برانگیزد، هرّش بین الکلاب یعنی سگان را به یکدیگر برانگیخت. (فرهنگ جامع).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۲

استیلاء و شهوت و غضبش داند و بر طبق آن برانگیزاند لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ «۱».

و این قسم از سلطنت را چون دل‌بخواهانه و از باب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصی خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است، لهذا تملیک و استبدادیّه گویند و هم استبدادیّه و اعتسافیّه «۲» و تسلطیّه و تحکمیّه هم خوانند و جهت تسمیه و مناسبت اسماء مذکوره هم با مستمی ظاهر است و صاحب این چنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم به امر «۳» و مالک رقاب و ظالم قهار و امثال ذلک نامند، ملّتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشند أسراء و اذلاء و ارقاء گویند، و هم به ملاحظه آنکه حالشان حال ایتام و صغاری است، بی‌خبر از دارایی‌های مغضوبه خود، لهذا مستصغرین - که به معنی صغار و ایتام شمرده‌شدگان است - هم خوانند و بلکه به مناسبت آنکه حظّ این ملّت مسخره و فانیه در ارادات سلطانان، از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظّ نباتات است که فقط برای قضای حاجت دیگران مخلوق و حظّ استقلالی از وجود خود ندارند، لهذا این چنین ملّت مظلومه جاهله به حقوق و ظالمة به نفس خود را مستنبّین - که به معنی گیاههای صحرائی شناخته‌شدگان است - هم خوانند.

درجات تحکمیة این قسم از سلطنت به اعتبار اختلاف ملکات نفسانیته، و

(۱). انبیاء، آیه ۲۳.

(۲). عسف و اعتساف در اصل به معنای حرکت بدون راهنما و از بیراهه رفتن است. در ظلم و ستم نیز استعمال شده، چنانکه در حدیث وارد شده «لا- تبلغ شفاعتی إماما عسوفاً» یعنی شفاعت من به پیشوای ظالم و ستمکار نمی‌رسد. به معنای «رفتار بی تأمل و تدبیر» هم به کار رفته است.

(لسان العرب، ج ۹، ص ۲۰۶).

(۳). أ: حاکم بامره.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۳

عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان، و اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت به وظائف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحد یا مشرک بودنشان- در فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عمّا یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصّة الهیّه، و بلکه ذات احدیّت تعالی شانه- مختلف و آخرین درجه آن ادّعی الوهیّت است و تا هر درجه که قوّة علمیّه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند، به همان حدّ واقف و الاّ به آخرین درجه هم- چنانچه از فراغته سابقین به ظهور پیوست- منتهی خواهد بود و به مقتضای «الناس علی دین ملوکهم» «۱» معامله نوع اهل مملکت هم با زیر دستان خود بطبقاتهم، همان معامله اعتسافیّه سلطان است با همه. و اصل این شجره خبیثه فقط همان بی علمی ملت است به وظائف سلطنت و حقوق مشترکه نوعیه و قوام آن به عدم مسئولیت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه در میانه نبودن است.

۲. سلطنت ولایتیه

دوم آنکه، مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید اصلاً در بین نباشد. اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظائف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلای سلطان به همان اندازه محدود و تصرّفش به عدم تجاوز از آن حدّ، مقید و مشروط باشد.

(۱). ظاهراً جمله‌ای حکیمانه است که در برخی کتب مورد استناد قرار گرفته است.

(ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۸ از علامه حسین نوری در الفیض القدسی فی ترجمه العلامة المجلسی).

البته مضمون آن از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «الناس بأمرائهم أشبه منه بأبائهم» (ر. ک:

همان، ج ۴۶، ص ۷۵).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۴

امتیاز دو نوع سلطنت

و این دو قسم از سلطنت هم به حسب حاقّ حقیق، متباین و هم در لوازم و آثار، متمایزند؛ چه مبنای قسم اول به جمیع مراتب و درجاتش، بر قهر و تسخیر مملکت و اهلش در تحت ارادات دل‌خواهانه سلطان و صرف قوای نوع از مالیه و غیرها در نیل مرادات خود و مسئول نبودن در ارتکابات، مبتنی و متقوم است، هر چه نکرد باید ممنون بود! اگر کشت و مثله نکرد یا قطعه‌قطعه به خورد

سگان نداد و یا به نهب اموال قناعت و متعزض ناموس نشد، باید تشکر نمود! نسبت تمام اهالی به سلطان، نسبت عبید و اماء، و بلکه اذل^۱ از آن و به منزله احشام و اغنام و حتی از آن هم پست‌تر و به منزله نباتات است که فقط فائده وجودیه آنها رفع^۲ حاجت غیر و خود، بهره و حظی از وجود خود ندارند. و بالجمله حقیقت این قسم از سلطنت به اختلاف درجاتش عبارت از خداوندی مملکت و اهلش، که درجات این خداوندی هم مختلف است، خواهد بود، به خلاف قسم دوم؛ چه حقیقت واقعیه و لب آن عبارت است از ولایت بر اقامه وظائف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیت، و امانتی است نوعیه در صرف قوای مملکت که قوای نوع است در این مصارف، نه در شهوات خود و از این جهت اندازه استیلائی سلطان، به مقدار ولایت بر امور مذکوره، محدود و تصرفش، چه به حق باشد یا به اغتصاب، به عدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود، آحاد ملت با شخص سلطان در مالیه و غیرها از قوای نوعیه شریک و نسبت همه به آنها متساوی و یکسان و

(۱). س: اقل.

(۲). س: دفع.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۵

متصدیان امور، همگی امین نوعند نه مالک و مخدوم، و مانند سائر امناء و أجراء^۱ در قیام به وظیفه امانت‌داری خود، مسئول ملت و به اندک تجاوز مأخوذ خواهند بود؛ و تمام افراد اهل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان در قوی و حقوق، بر مؤاخذه و سؤال و اعتراض قادر و ایمن، و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت و مقهوریت در تحت ارادات شخصیّه سلطان و سایر متصدیان را در گردن نخواهند داشت؛ و این قسم از سلطنت را مقیده و محدوده و عادله و مشروطه و مسئوله و دستوریّه نامند و وجه تسمیه به هر یک هم ظاهر است و قائم به چنین سلطنت را حافظ و حارس و قائم به قسط و مسئول و عادل، و ملتی را که متنعم به این نعمت و دارای چنین سلطنت باشند محتسین و اباء و احرار و احیاء خوانند و مناسبت هر یک از اسماء مذکوره هم معلوم است.

[عصمت، حافظ سلطنت ولایتیه]

و چون حقیقت این قسم از سلطنت، چنانچه دانستنی، از باب ولایت و امانت و مانند سایر اقسام ولایات و امانات، به عدم تعدی و تفریط متقوم و محدود است، پس لا محاله حافظ این حقیقت و مانع از تبدلش به مالکیت مطلقه و رادع از تعدی و تفریط در آن، مانند سایر اقسام ولایات و امانات به همان محاسبه و مراقبه و مسئولیت کامله منحصر، و بالاترین وسیله [ای] که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و ادای این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود، همان عصمتی است که اصول مذهب ما- طائفه امامیه- بر اعتبارش در ولی نوعی

(۱). س: اعضاء و اجزاء.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۶

مبتنی است، چه بالضروره معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علوم لدنیه و انخلاع از شهوات بهیمیّه و اجتماع سایر صفات لازمه آن مقام اعلی که- احاطه تفصیلیه به آنها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است- مرحله اصابت واقع و عدم وقوع در منافیات و صلاح، حتی از روی خطا و اشتباه و هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه- عز اسمه- و مسئولیت و ایثار والی تمام امت را بر خود (إلی غیر ذلک من الوظائف)، به جائی منتهی است، که لا- یصل إلی إدراک حقیقه أحد و لا ینال کنه عقل البشر.

[نظارت بیرونی، جایگزین قوه عاصمه عصمت]

و با دسترسی نبودن به آن دامن مبارک اگر چه به ندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان «۱» مستجمع کمالات و هم از امثال بوذرجمهر قوه علمیه و هیئت مسدده و رادعه نظاری انتخاب نموده، بر خود گمارد و اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت را بر پای دارد، لکن گذشته از آنکه بازهم به مشارکت و مساوات ملت با سلطان و سد ابواب استیثارات در مالیه و غیرها و همچنین به آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر وافی و

(۱). انوشیروان فرزند قباد ساسانی، از شاهان سلسله ساسانی است، مدت پادشاهی او را ۴۸ سال نوشته‌اند. از اقدامات او در کشورداری: تقسیم کشور به چهار بخش و سپردن هر بخش به متعهدان خود، اصلاح آیین مالیات، آبادانی و شهرسازی، بنای معروف طاق یا ایوان کسری است. او را دوستدار ادب و حکمت و دانش شمرده‌اند و از اقدامات او در این زمینه انتقال کلیله و دمنه از هندوستان به ایران و ترجمه آن به زبان پهلوی ساسانی، انتقال آثار فکری یونانی و رونق بخشیدن به مرکز علمی جندی شاپور است. نبردهای پیروزمندانه او با رومیان از موارد مورد اتفاق مورخان است. او مشهور به عدالت‌پیشگی با مردم است. هر چند داستانهای از ظلم و بیداد او نیز در تاریخ مضبوط است. در جمع مشاوران او مردی کارداران و حکیم بنام بوذرجمهر که معزب بزرگمهر است، شهرت دارد. (ر. ک: مرزبان راد، علی، خسرو و انوشیروان در ادب فارسی، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۶).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۴۷

از مقوله تفضل است نه از باب استحقاق، علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایاب‌تر از عنقاء و از کبریت احمراند، و رسمیت و اطرادش هم از ممتنعات است.

[تحقق نظارت بیرونی]

اشاره

و غایت آنچه به حسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه‌اش با اطراد و رسمیت به جای آن قوه عاصمه عصمت و حتی با مغضوبیت مقام هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و قامت تواند بود، موقوف بر دو امر است:

[۱. تدوین قانون اساسی]

اول: مرتب داشتن دستور «۱» ی که به تحدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافی و کیفیت اقامه آن وظایف و درجه استیلای سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیت متضمن، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت‌داری به هر یک از طرفین افراط و تفریط چون خیانت به نوع است مانند خیانت در سایر امانات رسماً موجب انزال ابدی و سایر عقوبات مترتبه بر خیانت باشد و چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه به منزله رسائل عملیه تقلیدیّه در ابواب عبادات و معاملات و نحوه‌ها و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آن است، لهذا نظامنامه و قانون اساسی‌اش خوانند و در

(۱). قانون.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۴۸

صَحّت و مشروعیت آن، بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه، جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه، شرط دیگری معتبر نخواهد بود و مزید توضیح این امر و جهاتی که رعایتش در تمامیت این اساس لازم است بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۲. تشکیل مجلس شورای ملی

دوم: استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظاری از عقلا و دانایان مملکت و خیر خواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خیر و به وظایف و مقتضیات سیاسیّه عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظائف لازمه نوعیه و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط، و مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی، مجمع رسمی ایشان است.

و محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدل ولایت به مالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجرائیه‌اند در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان، و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند، و فتور در هر یک از این دو مسئولیت، موجب بطلان محدودیت و تبدل حقیقت ولایت و امانت به همان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفاء مسئولیت اولی، و یا به تحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت ثانیه.

[مشروعیت نظارت مجلس]

و مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنابر اصول اهل سنت و

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۴۹

جماعت که اختیارات اهل حلّ و عقد امت را در این امور متبع دانسته‌اند، به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود، و اما بنابر اصول ما- طایفه امامیه- که اینگونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت- علی مغیبه السلام- می‌دانیم، اشمال هیئت منتخبه بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافی است و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

[اسارت و تبعیض، اساس سلطنت تملیکیه]

و از آنچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه و اساس قسم اول از سلطنت، که دانستی عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید است، بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت و عدم مشارکت، فضلا از مساواتشان با سلطان در قوی و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان و موکول بودن تمام اجرائات به اراده او مبتنی، و عدم مسئولیت در ارتکابات هم از فروع این دو اصل و تمام ویرانی‌های ایران و شنایع مملکت ویرانه‌ساز و خانمان ملت برانداز آن سامان، که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباه نموده و بر هیچ حدّ هم واقف نیست، همه از این باب است و لا بیان بعد العیان و لا اثر

بعد عین.

[آزادی و مساوات، اساس سلطنت ولایتیه]

و اساس قسم دوم، که دانستی عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و به همان اندازه محدود است به عکس آن، بر آزادی رقاب ملت از این اسارت و

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۰

رقیت منحوسه ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت، از مالیه و غیرها، مبتنی و حق محاسبه و مراقبه داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم از فروع این دو اصل است.

و در صدر اسلام استحکام این دو اصل و مسئولیت مترتبه بر آنها به جایی منتهی بوده که حتی خلیفه ثانی با آن ابّهت و هیبت به واسطه یک پیراهن که از حله یمانیه بر تن پوشیده بود، چون قسمت آحاد مسلمین از آن حله‌ها بدان اندازه نبود، در فراز منبر از آن مسئول و در جواب امر به جهاد، «لا سمعا و لا طاعه» شنود، و به اثبات آنکه پسرش عبد الله قسمت خود را به پدر بخشید و آن پیراهن از این دو حصّه ترتیب یافته است، اعتراض ملت را مندفع ساخت. «۱»

و هم در موقع دیگر، در جواب کلمه امتحانیّه [ای] که از او صادر شده بود، «لنقومنک بالسّیف» استماع، «۲» و به چه اندازه از این درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود! و مادامی که این دو اصل و فروع مترتبه - کما جعله الشّارع - محفوظ و سلطنت اسلامیّه از نحوه ثانی به نحوه اولی تحویل نیافته بود، سرعت سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم، و پس از استیلای معاویه و بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت سلطنت اسلامیّه به اضداد آنها، مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت

(۱). ابن الجوزی، سیره ابن الخطّاب، ص ۱۲۷.

سلمان فارسی، عمر بن خطاب را دید که لباسی بر تن کرده که تهیه آن تنها با سهم دو نفر از بیت المال امکان پذیر است، ماجرا را از عمر پرسید و او پسرش عبد الله را شاهد گرفت که او سهمش را به پدرش بخشیده تا بتواند چنین لباسی را تهیه کند.

(۲). هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۸؛ «در پاسخ او گفتند: لو فعلت ذلك لقومناك تقويم القدح».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۱

بودند باز هم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود، و بعد از پی بردن آنان به مبادی طبیعیّه آنچنان ترقی و فرا گرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و قهقری بر گردانیدن طواغیت امت مسلمانان بی صاحب را به حالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه رقیت بهیمیّه و نشئه خسیسه نباتیه بعد از فوز به عالم انسانیّت، نتیجه را چنین منعکس ساخت إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ «۱».

[ج آزادی از اسارت و بندگی]

اشاره

و بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه و عدم مشارکت، فضلا از مساواتشان با سلطان مبتنی، و عدم مسئولیت هم متفرّع بر آن است، اساس قسم دوم هم بر آزادی از این عبودیت، و مشارکت و مساوات آحاد

ملت حتی با شخص ولی نوعی در جمیع نوعیات مبتنی، و مسئولیت هم از فروع آن است و در کلام مجید الهی - عز اسمہ - و فرمایشات صادره از معصومین - صلوات الله علیهم - در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خود سرانۀ جائزین را به «عبودیت» که نقطۀ مقابل این حریت است، تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده‌اند.

[قرآن و اسارت مردم]

چنانچه در کیفیت استیلای فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هرگز او را مانند

(۱). رعد، آیه ۱۱ «خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را که در خودشان است، تغییر دهند».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۲

قبطیان به الوهیت پرستش نموده، از این جهت در مصر معذب و محبوس و از رفتن به ارض مقدّسه ممنوع بودند، مع هذا در سورۀ مبارکۀ شعراء از لسان حضرت کلیم - علی نبینا و آله و علیه السّلام - به فرعون می‌فرماید وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱) و در آیه مبارکۀ دیگر از لسان قوم فرعون می‌فرماید وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۲)، از آیه مبارکۀ دیگر هم که از لسان آنان می‌فرماید وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۳)، ظاهر است عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریتی است که بدان گرفتار بودند.

[اسارت مردم در تاریخ اسلام]

و هم اشرف کائنات صلی الله علیه و آله در روایت متواتره بین الامیۀ در مقام اخبار به استیلای شجرۀ ملعونۀ امویہ و دولت خبیثۀ مروانیہ می‌فرماید: «إذا بلغ بنو العاص ثلاثين اتّخذوا دين الله دولا و عباد الله خولا (۴) و کلمۀ مبارکۀ «خول» را

(۱). شعراء، آیه ۲۲ «(موسی به فرعون گفت:) آیا این منّتی است که بر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را بنده و بردۀ خود ساخته‌ای؟!

(۲). مؤمنون، آیه ۴۷ فَقَالُوا أُنَؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (فرعون و اطرافیانش در پاسخ موسی و هارون) گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم. در حالی که قوم آنان بردگان ما هستند؟!

(۳). اعراف، آیه ۱۲۷ (فرعون درباره موسی و قومش گفت): «به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگه می‌داریم و ما بر آنها کاملاً مسلطیم».

(۴). مجلسی در بحار الانوار روایات متعددی نقل می‌کند که سند آنها به ابی ذر غفاری می‌رسد که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمودند: «إذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثين رجلا اتّخذوا دين الله دخلا و عباد الله خولا و مال الله دولا» (ج ۲۲، ص ۳۹۸) همچنین از ابو سعید خدری نقل کرده، با این تفاوت که «اتّخذوا دين الله دخلا» نقل شده است (ج ۱۸، ص ۱۲۶) یعنی هنگامی که شمارۀ پسران عاص به سی نفر برسد، در دین خدا دخالت می‌کنند (یا دین خدا را بازیچه قرار می‌دهند) و بندگان خدا را مملوک خود قرار می‌دهند و مال خدا را دست به دست بین خود می‌گردانند.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۳

صاحب «مجمع البحرين» به عبید تفسیر نموده (۱) و در «قاموس» به مواشی و نعم هم تعمیم داده. (۲)

و آیه مبارکۀ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ (۳)، هم دلیل تعمیم [است] و حاصل مفاد حدیث مقدّس نبوی که متضمّن اخبار

به غیب است آنکه، بعد از بلوغ عدد شجره ملعونه به سی نفر، دین را به دولت تبدیل «۴» و بندگان خدا را عیب و اماء و مواشی خود قرار خواهند داد. مبدأ تحویل سلطنت اسلامی از نحوه ولایت به تملک و اغتصاب رقاب مسلمین را در این حدیث مبارک، که از دلائل نبوت است، تعیین و به اکمال عدد میثوم منوط فرموده‌اند- صلی الله علیه و آله الطاهرین.

[فرعون و اسارت بنی اسرائیل]

و حضرت سید اوصیاء- علیه و آله افضل الصلاة و السلام- هم در خطبه مبارکه قاصعه در نهج البلاغه در شرح محنت و ابتلای بنی اسرائیل به اسارت و عذاب فرعونیان می‌فرماید «اتخذتهم الفراعنة عبيدا». و [در] تفسیر این عبودیت چنین فرموده: «فساموهم سوء العذاب و جرّعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم في ذل الهلكة و قهر الغلبة، لا يجدون حيلة في امتناع و لا سيلا الى دفاع» [۱].

[۱] نهج البلاغه، خ ۱۹۲ «فرعونها آنان را به بندگی و بردگی گرفتند و سختی عذاب را به ایشان

(۱). فخر الدین طریحی، مجمع البحرين، ماده خول.

(۲). مجد الدین فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۷۲.

(۳). انعام، آیه ۹۴ «(روز قیامت به آنها گفته می‌شود): و آنچه را که به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاشتید».

(۴). با توجه به اینکه در مصادر «دین الله دغلا یا دغلا» نقل شده، مقصود آن است که دین خدا را بازیچه یا مورد دخل و تصرف قرار خواهند داد.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۵۴

و هم در همان خطبه مبارکه در بیان استیلای اکاسره و قیاصره بر بنی اسماعیل و بنی اسرائیل، با اینکه نه از ادعای خدائی اسمی و نه از داستان پرستش رسمی و جز طرد و تبعیدشان از مساکن دلگشای شامات و اطراف دجله و فرات به صحراهای درمنه‌زار بی‌آب و علف- چنانچه سیره جائرین اعصار است- قهر به امر دیگر نداشتند، مع ذلک آن حضرت- صلوات الله علیه- همین محنت را عبودیت مقهورین و ربوبیت قاهرین دانسته و می‌فرماید: «كانت الأكاسرة و القیاصرة أربابا لهم، یحتازونهم عن ریف الآفاق، و بحر العراق، و خضرة الدنيا إلى منابت الشیخ الخ» [۱].

[بنی امیه و اسارت مردم]

و هم در خطبه مبارکه دیگر- پس از اظهار شمه‌ای از ملالتهای قلب مبارکش از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان به آنکه به مکافات این عمل از چنان نعمت عظمی محروم و در تحت حکم بنی امیه اسیر [و] مقهور خواهید شد و یسومونکم سوء العذاب*، «۲» بعد از آن فرمایشات چنین می‌فرماید: «و ایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی» [۳]. عدول در تعبیر از «ولات» به «ارباب» برای افاده همین معنی و با نبوی

چشانیدند و تلخی را جرعه جرعه به آنان نوشاندند، پس همواره در خواری و تحت استیلاء بودند، به طوری که چاره‌ای برای سرباز زدن و راهی برای دفاع نمی‌یافتند».

(۱). نهج البلاغه، خ ۱۹۲ «کسری‌ها و قیصرها بر آنان مسلط بودند، آنها را از کشتزارها و دریای عراق (دجله و فرات) و سبزه‌زار جهان به جاهایی که درمنه (گیاهی داروئی است [لغت نامه دهخدا]) می‌روید، راندند».

(۲). بقره، آیه ۴۹.

(۳). نهج البلاغه، خ ۹۳ «و به خدا سوگند بعد از من، بنی امیه را کارگزاران بدی برای خود خواهید یافت».

تنبيه الأُمَّة و تنزيه المله، ص: ۵۵

سابق متواتر بين الأُمَّة متحد المفاد است.

[امام حسین علیه السلام، قهرمان حریت و آزادی]

سرور مظلومان- علیه افضل الصلاة و السلام- تمکین از حکم دعی بنی امیه را ذلت عبودیتش می‌شمارد، و در جواب ارجاس و ارذال اهل کوفه که «انزل علی حکم بنی عمک» به حضرتش عرضه داشتند، چنین می‌فرماید:

«لا أعطینکم بیدی إعطاء الدلیل، و لا أقرّ لکم اقرار العبيد ..» [۱] و هم می‌فرماید:

«هیهات منّا الذلّة أبا الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون و جدود طابت و حجور طهرت و أنوف حميّة و نفوس أبیّة من أن تؤثر طاعة اللّثام علی مصارع الکرام» [۲] طاعت فجره و تن در دادن به حکم لئیمان را عبودیتشان دانست.

و چنانچه سید حلّی رحمه الله فرموده:

«کیف یلوی الی الدّئیة جیدا لسوی الله ما لواها خضوع» [۱]

[۱] دیوان سید حیدر حلّی، تحقیق علی خاقانی، ج ۱، ص ۸۷، در ضمن قصیده‌ای می‌گوید:

کیف یلوی علی الدّئیة جیدا لسوی الله ما لواها الخضوع

یعنی چگونه بر پستی سر خم کند درحالی که جز برای خداوند خضوع نکرده است. مؤلف محقق این بیت را به «سید حلّی» نسبت داده که در چاپ سوم کتاب اشتباها «سید علی» ضبط شده و شاعری غیر معروف جلوه کرده و مترجمین عربی کتاب را به خطا افکنده است. (ر. ک):

(۱). مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۷. حضرت در پاسخ قیس بن اشعث که از ایشان خواست با پسر عموهایش صلح کند و حکومت آنان را بپذیرد، فرمود: نه به خدا سوگند، دستم را مانند شخص ذلیل و خوار به شما نمی‌دهم و مانند بردگان به نفع شما اقرار نمی‌کنم.

(۲). موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۵ سخنان امام در منابع مختلف با تفاوت‌هایی نقل شده است. امام خطاب به مردم کوفه فرمود: «هرگز ما زیر بار ذلت نمی‌رویم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و دامنهای پاک و بزرگان غیرتمند و انسانهای بزرگوار آن را برای ما نمی‌پسندند، آری نمی‌پسندند که پیروی فرومایگان بر قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود».

تنبيه الأُمَّة و تنزيه المله، ص: ۵۶

نفس قدسیّه حضرتش از آن ابا فرمود، از برای حفظ حرّیت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا، و این سنّت کریمانه [را] برای احرار اّمت استوار و از شوائب عصیّت مذمومه تنزیهش فرمود، و از این جهت است که در تواریخ اسلامیّه صاحبان نفوس ایّه را که به این سنّت مبارکه رفتار و چنین فداکاری‌ها نمودند، «اباء الضیم» [۱] و احرارشان نامیده، همه را خوشه

چین آن خرمن و از قطرات دریای آن إباء و حرّیت شمردند، و خود حضرتش - صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه - هم، حرّ بن یزید ریاحی را بعد از خلع طوق رقّیت و خروج از ربقة عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حرّیت و فوز به فنا و شهادت در آن رکاب مبارک، به منقبت علیای حرّیتش ستود و به خلعت والای «أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ في الدنيا و أنت الحرّ في الآخرة» [۲] سرافرازش فرمود.

[امام عصر (عج) و آزادی از اسارت طاغوتها]

و هم بمقتضای احادیث وارده در تفسیر آیه مبارکه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ - إلی قوله تعالی - يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا [۳] و انطباق فقرات آخر

تنبيه الأُمّة و تنزيه المَلّة، تعریب: عبد الحسن آل نجف و التحقيق: عبد الکریم آل نجف، ص ۱۱۲، همچنین توفیق السیف، ضد الاستبداد، ص ۲۶۶.

[۱] کسانی که از ظلم و ستم ابا داشته و گریزانند.

[۲] طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰، امام به حرّ فرمود: تو آزاده‌ای چنانکه مادرت تو را حرّ نامید، به خواست خدا در دنیا و آخرت آزاده‌ای.

[۳] نور، آیه ۵۵ «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان در زمین خلیفه خواهند شد، چنانکه به گذشتگان آنها خلافت تنبيه الأُمّة و تنزيه المَلّة، ص: ۵۷

دعای افتتاح [۱] بر مندرجاتش، موعود به این کرامت حضرت امام ثانی عشر و مهدی منتظر - ارواحنا فداه - و مراد از این شرکت به ذات احدیت - تقدّست اسماءه - که در این آیه مبارکه ولیّش - صلواته علیه - را از آن تنزیه فرموده، همین مقهوریت به بیعت و طاعت طواغیت امت است، که شخص حضرتش، چنانچه خودش فرموده، «لیس فی عنقی بیعة طاغیة زمانی»، [۲] به عدم مقهوریت بدان ممتاز است.

و بلکه از اخبار وارده در تفسیر آیه مبارکه اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ [۳] که خدای خود قرار دادن نصاری احبار و رهبانان را، به همین تمکین و طاعت از پایان و پا درین تفسیر فرموده‌اند، ظاهر است که چنانچه گردن نهادن به ارادات دل‌دلخواهانه سلاطین جور در سیاسات ملکیه، عبودیت آنان است، همین طور گردن نهادن به تحکّمات خود سرانه رؤسای مذاهب و ملل هم، که به عنوان دیانت ارائه می‌دهند، عبودیت آنان است، روایت شریفه مرویه در احتجاج که متضمّن ذمّ تقلید از علمای سوء و هواپرستان ریاست و دنیا طلبان است، هم مفید همین معنی

روی زمین را بخشید. تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نمی‌سازند». برای ملاحظه روایات در تفسیر آیه، به تفسیر علی بن ابراهیم ج ۲، ص ۱۰۸ مراجعه کنید.

[۱] سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲ «اللّهم اجعله الدّاعی إلی کتابک و القائم بدینک و استخلفه فی الأرض کما استخلفت الذّین من قبله و مکن له دینه الذّی ارتضیته له، أبدله من بعد خوفه أمنا یعبدک لا یشرک بک شیئا».

[۲] کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده که توسط محمد بن عثمان از ناحیه مقدّسه وارد شده که «. إنه لم یکن أحد من آبائی إلّا و قد وقعت فی عنقه بیعة للطاغیة زمانه، و إنی أخرج حین أخرج و لا بیعة لأحد من الطّواغیت فی عنقی» (طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص

۵۴۵.

[۳] سورة توبه، آیه ۳۱، «(آنها) دانشمندان و رهبان خویش را معبودهایی در برابر خداوند قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ ..» ابی الجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه روایتی نقل می‌کند. (ر. ک: علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶).

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۸

است؛ لکن استبعاد قسم اول به قهر و تغلب مستند، و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی، و اختلاف تعبیر آیات و اخبار که در قسم اول «عَبَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و «اتَّخَذْتَهُمُ الْفِرَاعَةَ عِبِيداً»، و در قسم دوم «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً» فرموده‌اند، ناظر به این معنی و فی الحقیقه منشأ استبعاد [قسم اول تملک ابدان و منشأ] قسم دوم تملک قلوب است.

[پیوستگی استبداد سیاسی و استبداد دینی]

و از اینجا ظاهر شد جودت استنباط و صحت مقاله بعضی از علمای فن «۱» که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند. و هم معلوم شد که قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیّت خسیسه - که وسیله آن فقط به التفات و تنبه ملت منحصر است - در قسم اول، اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود.

روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استبعاد را عیاناً مشهود ساخت، و کشف حقیقت این به هم آمیختگی و مقوم به یکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صعوبت علاج شعبه ثانیه و سرایتش به شعبه اولی، بعد از این در خاتمه، در طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

و بالجمله، تمکین از تحکّمات خود سرانۀ طواغیت امت و راهزنان ملت، نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیّه - عز اسمہ - بلکه به نصّ کلام مجید الهی - تعالی شأنه - و فرمایشات مقدّسه

(۱). ظاهراً مقصود مؤلف، عبد الرحمن کواکبی در طبایع الاستبداد است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۵۹

معصومین - صلوات الله عليهم - عبودیت آنان و از مراتب شرک به ذات احدیت - تقدّست اسماءه - است در مالکیت و حاکمیت ما یرید و فاعلیت ما یشاء، و عدم مسئولیت عمّا یفعل، إلى غیر ذلک از اسماء و صفات خاصّه الهیّه - جلّ جلاله - و غاصب این مقام هم نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدّسه مذکوره، غاصب رداء کبریائی و ظالم به ساحت احدیت - عزّت کبریاؤه - هم خواهد بود، و بالعکس آزادی از این رقیّت خبیثه خسیسه از این هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشئه نباتیت و ورطه بهیمیّت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و در لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصّه هم مندرج است، و از این جهت است که استنفاذ حرّیت مغصوبه امم و تخلص رقابشان از این رقیّت منحوسه و متمتع فرمود نشان به آزادی خدادادی، از اهمّ مقاصد انبیاء عليهم السلام بوده [است].

حضرت کلیم و هارون - علی نبینا و آله و علیهما السلام - به نصّ آیه مبارکه فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ «۱» فقط تخلص رقاب بنی اسرائیل از اسارت و عذاب فرعونیان و آزادانه با خود بردنشان به ارض مقدّسه را خواستار بودند، و بقای ملک و دوام عزّتش را - چنانچه در همان خطبه مبارکه قاصعه تصریح فرموده «۲» - التزام نمودند و عدم اجابت، و تعاقب فرعونیان برای ارجاعشان اسیرانه به مصر به غرق آنان و آزادی اسرائیلیان مؤدّی گردید.

و هم در همان خطبه مبارکه قاصعه - بعد از آن فرمایشی که سابقاً

(۱). طه، آیه ۴۷، «بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن».

(۲). نهج البلاغه، خ ۱۹۲ «و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون علیهم السّلام علی فرعون .. فشرطا له - إن أسلم - بقاء ملكه و دوام عزّه (سلطانه)».

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۶۰

نقل کردیم - تخلّص بنی اسماعیل و بنی اسرائیل از ذلّ رقیّت اکاسره و قیاصره را، از فوائد بعثت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله الطّاهرین - احصاء فرموده‌اند «۱»، إلی غیر ذلک از آنچه در تواریخ ثبت و از اخبار مستفاد است.

(د) مساوات آحاد ملت با سلطان

اشاره

و اما مساوات تمام افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام، [و] شدّت اهتمام حضرت ختمی مرتبت - صلواته علیه و آله - را در استحکام این اساس سعادت امت، از سیره مقدّسه حضرتش توان فهمید. خوب است از هر بابی نمونه‌ای ذکر شود:

[مساوات در حقوق]

اول: مساوات در حقوق را از داستان فرستادن دخترش حلّی و زیور موروثه از مادرش خدیجه - سلام الله علیهما - را به مدینه منوره برای فکاک شوهرش ابی العاص از امیر مسلمین، و گریستن آن حضرت به مشاهده آن و بخشیدن و ارجاع تمام مسلمین حقوقشان را به آن معظّمه «۲» باید استفاده نموده، که به چه دقت مقرر فرموده‌اند!

[مساوات در احکام]

دوم: مساوات در احکام را از امر به تسویه فیما بین عمّش عباس و پسر عمّش عقیل - با اینکه بالمجبوریّه ایشان را به جنگ آورده بودند - با سایر

(۱). ر. ک: ص ۱۱۶ همین کتاب.

(۲). طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۴.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۶۱

اسرای قریش، حتی در بستن دستها و بازوهایشان باید سرمشق گرفت، که اصلا جهت فارقه و مائزه در کار نیست. «۱»

[مساوات در مجازات]

سیم: درجه مساوات در مقاصّه و مجازات را از برهنه فرمودن دو کتف مبارک بر فراز منبر در همان قرب ارتحال، با اشتداد، مرض و حاضر فرمودن تازیانه یا عصای ممشوق «۲» برای مقاصّه نمودن سواده «۳» - به محض ادّعی آنکه در بعض اسفار هنگامی که برهنه بوده، تازیانه یا عصای مزبور، از ناقه تجاوز و به کتفش رسیده - و بالاخره قناعت او به بوسیدن خاتم نبوت که در کتف مبارک بود.

(۴)

و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای استحکام این اساس مبارک مجالی را فرض، و فرمود: «اگر از صدیقه طاهره، سیده النساء، فاطمه زهرا- صلوات الله علیها- سرقت سرزند، دست مبارکش را قطع خواهم نمود»، «۵» باید استنباط نمود که به کجا منتهی و تا چه اندازه برای امتش

(۱). ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۵۳۴-۵۳۷.

(۲). باریک.

(۳). سواده بن قیس.

(۴). محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۰۸.

(۵). مسلم بن الحجاج النیشابوری، صحیح مسلم، با شرح نووی، ج ۶، ص ۱۵۵.

اسامه بن زید درباره زنی که دزدی کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت کرد و حضرت فرمود:

آیا برای تعطیلی حدی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟ سپس برخاست و طی سخنانی فرمود:

ای مردم! کسانی قبل از شما هلاک شدند به خاطر اینکه هرگاه صاحب منصبی دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه شخص ضعیفی دزدی می‌کرد، بر او حد جاری می‌کردند. سپس فرمود:

«وایم الله لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطع محمد یدها». این روایت در منابع شیعی مشاهده نشد.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۶۲

آزادی در مطالبه حقوق را مقرر فرموده‌اند؟! و از برای احیای همین سنت و سیره مبارکه و محو بدعت تفضیل در عطا، و استرداد قواطع و تیولان، و برپا داشتن اساس مساوات بود که در عصر خلافت شاه ولایت- علیه افضل الصلوة و السلام- آن همه فتن و حوادث برپا [شد]! و حتی بزرگان اصحابش مانند عبد الله [بن] عباس و مالک اشتر و غیرهما برای اطفاء نوائر فتن فی الجملة رفتار به سیره محدث سابقین را در عطا و قسمت و تفضیل سابقین بدریین و مهاجرین اولین و امتهات مؤمنین را بر لا حقین تابعین و ایرانیان تازه مسلمان از حضرتش استدعا نموده و آنچنان جوابهای سخن شنودند. «۱»

داستان حدیده محمده «۲»، در جواب یک صاع گندم خواستن برادرش عقیل؛ «۳» و عتابهای مکمله مقام عصمت به فرزندش سید الشهداء علیه السلام برای استقراض یک مدّ عسل از بیت المال «۴» که معاویه با آن عداوت از شنیدن آنها «۵» گریست و گفت آنچه گفت؛ و عاریه مضمونه خواستن یکی از بنات طاهرات، گردن‌بندی از بیت المال و آن فرمایشات صخره صماء شکاف «۶» الی غیر ذلک از آنچه در کتب سیر مسطور و موجب سربه‌زیری تمام مدعیان بسط عدالت

(۱). ر. ک: نهج البلاغه، خ ۱۲۶، خ ۱۵.

(۲). آهن گداخته.

(۳). نهج البلاغه، ج ۲۲۴.

(۴). این ماجرا را درباره امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند. ر. ک: محمد بن سلیمان الکوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین، ج ۲، ص ۷۴-۷۵؛ ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۰۹.

(۵). س: آن، بر اساس چاپ سوم که اسم اشاره مفرد آمده مترجم تنبيه الامه بر مؤلف محترم خرده گرفته که گریه معاویه مربوط به ماجرای استقراض عسل نبوده است. (ر. ک: توفیق السیف، ضد الاستبداد، ص ۲۷۳).

(۶) طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۳.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۶۳

و مساوات است؛ همه برای حفظ این رکن اعظم و خروج از عهده مسئولیت مترتبه بر آن است.

[فقها در مصاف با استبداد]

و از برای پیروی و متابعت همین سنت «۱» و سیره مأخوذه از انبیا و اولیا- علیهم أفضل الصّیّلاه و السّیّلام- است که در این عصر فرخنده، که عصر سعادت و یقظه «۲» و انقضاء دوره اسارت و انتهاء سیر قهقرائی اسلامیان- بعونه تعالی- باید شمرد، ربانین فقهاء، روحانین، رؤسای مذهب جعفری- علی مشیّده افضل الصّیّلاه و السّیّلام- هم در استنقاذ حرّیت و حقوق مغصوبه مسلمین و تخلیص رقابشان از ذلّ رقبت و اسارت جائزین، همان همّت مجدّانه را مطابق همان سیره مقدّسه مبارکه مبذول، و بر طبق دستور مقرر در شریعت مطهره که «ما لا یدرک کله لا یرک کله» «۳» در تحویل سلطنت جائزه غاصبه از نحوه اولی- که علاوه بر تمام خرابی‌ها عیائیه، اصل دولت اسلامیّه را هم به انقراض عاجل مشرف نموده است- به نحوه ثانیه، که حاسم «۴» اکثر موادّ فساد و مانع استیلا کفره بر بلاد است، بذل مهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضه اسلام را مصروف فرموده و می‌فرمایند، و چون بدیهی است تنبه «۵» غیرتمندان

(۱). أ: است.

(۲). بیداری.

(۳). ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۵۷، ح ۲۰۷؛ اگر انجام تکلیفی به طور کامل ممکن نبود، نباید همه را ترک کرد، بلکه باید به مقدار توان بجا آورد، از این روایت برای اثبات قاعده فقهی «میسور» استفاده شده است. (ر. ک: مولی احمد نراقی، عوائد الاّیام، ص ۲۶۱).

(۴). ریشه‌کن کننده و از بین برنده.

(۵). س: تنبيه.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۶۴

اسلام به آزادی رقابشان از رقبت جائزین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیات مملکت با غاصبین و پی بردن به خطرات مترتبه بر استبداد و فعال ما یشاء بودن ظالمین برای جدّشان در طلب و شوقشان به مطلب، اعظم وسیله و اقوی سبب است؛

[شعبه استبداد دینی و آمیختن حق و باطل]

همان شعبه استبداد دینی به اقتضای همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین قدیما و حدیثا متکفل بوده و هست، خطاب مستطاب و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۱» را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت و این دو اصل سعادت و سرمایه حیات امت را- که دانستی حفظ حقوق ملّیه و مسئولیت ولات و غیرها همه مترتب بر آنها است- محض تنفّر و صرف قلوب و پی نبردن ملّت به مطلوب، به صورتهای زشت قبیح دیگر جلوه گر ساخت! امّا حرّیت مظلومه مغصوبه ملّت از ذلّ رقبت جائزین را، که دانستی از اعظم مواهب الهیه- عزّ اسمه- بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجره ملعونه بنی العاص، و استنقاذش از غاصبین از اهمّ مقاصد انبیا و اولیا علیهم السّیّلام بوده، به موهومش خواندن قناعت نکرده، و به

صورت بی‌مانعی فسقه و ملحدین در اجهار به منکرات و اشاعه کفریات و تجزیه مبدعین در اظهار بدع و زندقه و الحادش جلوه دادند، و حتی بی‌حجاب بیرون آمدن زنان و نحو ذلک از آنچه به داستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی‌ربط تر است - و مسیحیان به واسطه منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبد.

(۱). بقره، آیه ۴۲ «و حق را به باطل نیامیزید و حقیقت را با اینکه می‌دانید، کتمان نکنید».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۶۵

باشد یا مثل فرانسه و انگلیس، شوروی، علی‌ای حال در ارتکابش بلا مانعند - از لوازم و مقتضیات این حرّیت مظلومه مغضوبه شمردند! و امّا مساوات در قوی و حقوق و سایر نوعیات را - که شنیدی اشرف کاینات صلی الله علیه و آله محض استحکام این اساس «۱» سعادت اُمت، کتف‌های مبارک را در چنان حال شدت مرض برای استیفای قصاص ادّعائی گشود و حضرت شاه ولایت - علیه افضل الصلاه و السلام - هم برای رفع ید نمودن از آن و تسویه فیما بین سابقین بدرّین با ایرانیان تازه مسلمان، آن همه محتتها کشید تا عاقبت در محراب عبادت شربت شهادت نوشید - به صورت مساوات مسلمین با اهل ذمه در ابواب توارث و تناکح و قصاص و دیاتش در آوردند، و بلکه مساوات اصناف مکلفین، مانند بالغ و نابالغ، و عاقل و مجنون، و صحیح و مریض، و مختار و مضطرّ، و مؤسر و معسر، و قادر و عاجز الی غیر ذلک از آنچه اختلاف آنها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و به داستان مشروطیت و استبداد از فلک اطلس ابعاد است، را هم از مقتضیاتش شمردند! و بالجمله چون سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقومه آن و حفظ حقوق ملّیه، همه منتهی به این دو اصل است، لهذا این دو موهبت عظمای الهیه - عز اسمه - را به چنین صور قبیحه در آوردند، غافل از آنکه آفتاب را به گل اندودن محال و دهنه دریای نیل را به بیل مسدود ساختن، از ابلهی است. ملّت ایران هر چند چشم و گوش بسته و از مقتضیات دین و ضروریات مذهب به واسطه گمان ماها بی‌خبر، و به حقوق ملّیه و آزادی از این رقیّت ملعونه و مساوات با غاصبین حرّیت، و حقوقشان پی نبرده و جز مسخّرت

(۱). س: حذف شده است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۶۶

برای خوشگذرانی و چپاول مفت‌خوران معّم و کلاهی، رتبه و مقامی برای خود تصوّر نکرده، و حتی بی‌ربط بودن این امور را به اساس مشروطیت و تجدید استیلای جائزین هم بر نخورده باشند، مع هذا کله این مقدار را خوب می‌فهمند که این همه جانبازی‌های عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت، بطبقاتهم من العلماء و الأخیار و التّجّار و غیرهم، در استنقاذ حرّیت و مساواتشان، برای فرستادن نوامیس خود بی‌حجاب به بازار، و مواصلت با یهود و نصاری، و تسویه فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نحو ذلک در تکالیف، و بی‌مانعی فسقه و مبدعین در اجهار به منکرات، و اشاعه کفریات و اشباه ذلک نخواهد بود، و رؤسا و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضه اسلام و حراست ممالک اسلامیّه بر آن متوقّف باشد، چنین احکام اکیده و تصریح به آنکه مخالفت به منزله محاربه امام زمان - ارواحنا فداه - است، نخواهند فرمود؛ «۱» و هم این دسته جباره و طواغیت اُمت و ماحیان احکام شریعت و رواج‌دهندگان انحاء فسوق و فجور در مملکت را هم خوب شناخته و می‌دانند که در این ارتکابات شنیعه چنگیزی، جز حفظ مقام مالکیت رقاب و فاعلیّت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عمّا یفعل، مقصد و هم دیگری اصلاً به خاطرشان نرسیده و در نظر ندارند؛ و هم چنین اتّصاف ما دسته ظالم‌پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی را هم به تمام اوصافی که در روایت احتجاج برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفای

(۱). اشاره به جمله‌ای است در اطلاعیه مراجع عظام نجف در دفاع از مشروطیت. میرزا حسین طهرانی، آخوند خراسانی و ملا عبد الله مازندرانی برای مقابله با دربار استبدادی محمد علی شاه حکمی صادر کرده، «بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت» را «به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فدا» و مخالفت و مسامحه نسبت به آن را «به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت» دانستند. (ر. ک: کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۷۳۰).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۶۷

مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه می‌فرماید: «أولئك أضّر على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد (لعنه الله) على الحسين عليه السلام» «۱»، کما ینبغی فهمیده و می‌دانند که از این درجه همدستی با ظالمین دردمان چه و مقصدمان چیست؟! خود را در عنوان آیه مبارکه و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ «۲» مندرج ساختیم و بالاخره جز افتضاح ابدی و خزی دارین و عذاب الیم الهی سودی نخواهیم برد سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا «۳».

و خوب است عنان قلم را از شرح این فضیحت که تبعاتش هر چه باشد بازهم عاید به نوع است گرفته، کشف حقیقت این مغالطات را به موقع خود احاله و به فهرست مندرجات فصول پنج گانه، مقدمه را ختم کنیم، و اجمال آن بدین ترتیب است:

فصول پنج گانه کتاب

اشاره

اول: آنکه حقیقت سلطنت مجعوله در دین اسلام و سایر شرایع و ادیان، و بلکه نزد حکما و عقلای غیر متدینین عالم، قدیما و حدیثا، همه بر وجه ثانی

- (۱). طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۲ «آنان ضررشان بر ضعفای شیعیان ما از لشکر یزید بر امام حسین علیه السلام بیشتر است».
- (۲). آل عمران، آیه ۱۸۷ «و هنگامی که خدا از کسانی که به آنها کتاب داده شد، پیمان گرفت که حتما آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی آن را پشت سر انداخته و به بهای اندکی فروختند، و چه بد متاعی می‌خرند!».
- (۳). احزاب، آیه ۶۲ «این سنت خداوند در اقوام گذشته است و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت» همچنین با اندک تفاوتی در (سوره فتح، آیه ۲۳).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۶۸

مجعول، و تحویلش به وجه اول، مطلقا از بدع ظالمانه طواغیت امم و اعصار است.

دوم: آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظائف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و غضب اندر غضب است به نحوه ثانیه و تحدید استیلائی جوری به قدر ممکن واجب است؟ و یا آنکه مغضوبیت مقام، موجب سقوط این تکلیف است؟

سیم: آنکه، بر تقدیر لزوم تحدید مذکور، آیا همین مشروطیت رسمیه، که دانستی رکن مقومش دو امر و وسیله تحدید منحصر در آن است، متعین و خالی از محذور است یا نه؟

چهارم: در ذکر بعضی از وساوس و مغالطات القائیه و دفع آنها.

پنجم: در بیان شرایط صحّت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این باب و وظیفه عملیه آنان بر وجه اجمال.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۶۹

[فصل اول: حقیقت سلطنت نزد ادیان و عقلا]**اشاره**

فصل اول: در توضیح امر اول و کلام در آن در دو مقام است:

اول: در بیان اصل محدودیت استیلاء و سلطنت مجعوله در جمیع شرایع و ادیان به اقامه همان وظائف و مصالح لازمه نوعیه.

دوم: در کشف درجه این محدودیت و حقیقت آن.

[مقام اول: امانت‌داری، حقیقت سلطنت]

امّا امر اول: از آنچه در مقدمه گذشت، ظاهر و هویداست، چه، بعد از آنکه دانستی اصل تأسیس سلطنت و ترتیب قوی و وضع خراج «۱» و غیر ذلک، همه برای حفظ و نظم مملکت و شبانی گله و ترتیب نوع و رعایت رعیت است، نه از برای قضای شهوات و درک مرادات گریان آدمی خوار و تسخیر و استبعاد رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه؛ پس لا محاله سلطنت مجعوله در هر شریعت و بلکه نزد هر عاقل، چه به حق تصدی شود یا به اغتصاب، عبارت از «امانت‌داری نوع و ولایت

(۱). د، س: وضع و خراج.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۷۰

بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظائف راجعه به نگهبانی خواهد بود، نه از باب قاهریت و مالکیت و دل‌خواهانه حکمرانی در بلاد و فیما بین عباد؛ و فی الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذی حقی به حق خود است، نه از باب تملک دل‌خواهانه و تصرف شخص متصدی؛ و از این جهت است که در لسان ائمه و علمای اسلام سلطان را به ولی و والی و راعی، و ملت را به رعیت تعبیر فرموده‌اند؛ و هم از روی همین مبنا و اساس آنکه حقیقت سلطنت عبارت از «ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله است» لهذا به نصب الهی - عز اسمه - که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایات است موقوف، و تفصیل مطلب به مباحث امامت موکول است.

و چون که دانستی قهر و تسخیر رقاب ملت در تحت تحکّمات خود سرانه، علاوه بر آنکه از اشنع انحاء ظلم و طغیان و علوّ در ارض است، اغتصاب رداء کبریائی و با اهمّ مقاصد انبیا علیهم السّلام هم منافی است، پس اهمال و سکوت از قلع چنین شجره خبیثه در هیچ‌یک از ادیان سابقه هم اصلاً محتمل نخواهد بود.

و بلکه از آیه مبارکه **قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ** «۱» که از لسان ملکه سبا حکایت فرموده‌اند، ظاهر است که با اینکه قومش آفتاب‌پرست بوده‌اند، مع هذا اراده حکومتشان شورویّه عمومیّه بوده نه استبدادیّه.

(۱). نحل، آیه ۳۲ (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم برای من بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده‌ام».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۷۱

و حتی از آیه مبارکه **فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى** «۱» که داستان مشورت فرعونیان در امر حضرت کلیم و هارون - علی نبینا

و آله و علیهما السلام- و منتهی شدن مذاکره علتیه ایشان را در این باب به مذاکره سرّیه حکایت فرموده‌اند، استفاده توان کرد که چنانچه رفتار دولت انگلیس فعلاً مبعّض و نسبت به ملت انگلیسیه، چون کاملاً بیدارند، «مسئوله و شورویه»، و نسبت به اسرا و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیّه که به واسطه بی‌حسی و خواب گران، گرفتار چنین اسارت و بازهم در خوابند، «استعبادیّه و استبدادیّه» است؛ همین طور رفتار دولت فرعونیه هم با وجود ادّعای الوهیت مع هذا مبعّض و نسبت به قبطیان که قومش بودند شورویه و نسبت به اسباط بنی اسرائیل استعبادیّه بوده و آیه مبارکه **يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** (۲) هم مفید همین معنی است.

و علی کلّ حال، رجوع حقیقت سلطنت اسلامیّه، بلکه در جمیع شرایع و ادیان، به باب امانت و ولایت احد مشترکین در حقوق مشترکه نوعیه، بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی، و محدودیت آن [از تبدل] به مستبدانه تحکّم و دل‌خواهانه قهر و ارتکاب نداشتن، از اظهر ضروریات دین اسلام، و بلکه تمام شرایع و ادیان است، و هم استناد تمام تجاوزات و دل‌خواهانه حکمرانی‌ها، قدیما و حدیثاً، به تغلب و

(۱). طه، آیه ۶۲ «آنها در میان خود در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و در گوشی با هم سخن گفتند».

(۲). سوره قصص، آیه ۴ **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** .. فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی کشاند ..

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۷۲

طغیان فراعنه و طواغیت امم از واضحات است.

و به موجب حدیث نبوی متواتر بین الائمة، و اتفاق تواریخ اسلامیّه، بر وقوع همان اخبار غیبی نبوت، مبین شد که مبدأ تحویل سلطنت اسلامیّه از نحوه ثانیه به اولی (۱)، استیلای معاویه و بلوغ اغصان «الشجرة الملعونة فی القرآن» (۲) به عدد می‌شوم سی نفر بوده و سلطنت می‌شوم استبدادیّه از آنان موروث است.

[مقام دوم: درجه محدودیت سلطنت]

و اما مرحله ثانیه هم از آنچه سابقاً گذشت اجمالاً مبین شد، و دانستی که به مقتضای آنچه اساس مذهب ما- طائفه امامیه- بر آن مبتنی، و کلمه «۳» الهیة عصمت را در ولایت بر سیاست امور امت معتبر دانستیم، درجه این محدودیت فقط نه بر همان خود سرانه تحکّم و مستبدانه ارتکاب نداشتن واقف و به همین اندازنده مقصور است، بلکه اجمالاً دانستی که تا به کجا منتهی است.

و اما بنا بر اصول اهل سنت: که نه عصمت و نه نصب الهی- عز اسمه-، هیچ‌یک را لازم ندانسته، بیعت اهل حلّ و عقد این امت را موجب انعقادش دانستند، هر چند درجه محدودیت به جایی که مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد، لکن عدم تخطی از کتاب و سنت و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله را در نفس عقد بیعت، شرط لازم الذکر و اندک تخلف

(۱). س: ولایتیه باول.

(۲). اسراء، آیه ۶۰ واژه «شجرة ملعونه» در این آیه در بعضی از روایات به بنی امیه تفسیر شده است.

(ر. ک: علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱).

(۳). أ: کلیه.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۷۳

و دل‌خواهانه ارتکاب و حکمرانی را، منافی مقام و منصب دانسته، در لزوم جلوگیری متفق شدند، و علی هذا محدودیت سلطنت

اسلامیه، به همان درجهٔ اولی که عبارت از خودسرانه ارتکاب و استیثار نداشتن است، با اغماض از مرحلهٔ اهلیت متصدی و هم اغماض از آنچه لازمهٔ مقام عصمت و خاصهٔ مذهب ما است، قدر مسلم بین الفریقین، و متیقن علی المذهبین، و متفق علیه امت، و از ضروریات دین اسلام است، و چون که حفظ این درجهٔ مسلمة بین الامه، به حسب قوهٔ بشریه عادتاً ممکن و مانند سایر درجات آن، که به مذهب ما مخصوص و جز قوهٔ عاصمهٔ عصمت حافظش نتواند بود، متعذر نیست؛ لهذا لزوم حفظش را به هر وسیله که ممکن شود، خصوصاً با تصدی غاصب، هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید، الا ان یخرج من ملتنا و یستدین بغیر دیننا. «۱»

(۱). مگر اینکه از ملت ما خارج شده و به دینی غیر از دین ما در آمده باشد.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۷۵

[فصل دوم: [تحدید سلطنت در عصر غیبت]

اشاره

فصل دوم: در تنقیح امر دویم است و باید سه مطلب من باب المقدمه بیان شود:

[چند مقدمه:]

[۱. وجوب نهی از منکر]

اول: آنکه در باب نهی از منکر بالضروره من الدین معلوم است که، چنانچه شخص واحد فرضاً در آن واحد منکرات عدیده را مرتکب شود، ردعش از هر یک از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط به تمکن از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است.

[۲. نیابت فقهاء در عصر غیبت]

دویم: آنکه از جمله قطعیات مذهب ما- طائفة امامیه- این است که در این عصر غیبت- علی مغیبه السلام- آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم، معلوم باشد، تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۷۶

«وظائف حسیه» نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود.

[۳. لزوم تحدید غاصب]

سیم: آنکه در ابواب ولایات بر امثال اوقاف عامه و خاصه و غیرها از آنچه راجع به باب ولایات است، این معنی نزد تمام علمای اسلام مسلم و از قطعیات است که چنانچه غاصبی عدوانا وضع ید نماید و رفع یدش رأساً ممکن نباشد، و لکن ترتیبات عملیه و گماشتن هیئت نظاری توان تصرفش را تحدید و موقوفه مغصوبه را- مثلاً- از حیف و میل و صرف در شهواتش، کلاً ام بعضاً «۱»،

صيانت نمود، البته وجوب آن بديهي و خلاف در آن نه تنها از علمای متشرعين، بلکه از عقلای دهرين هم هيچ متصور و متحمل نخواهد بود.

[نتيجه: لزوم تحديد سلطنت جائره و تحويل آن به مشروطه]

و چون اين سه مطلب مبين شد، مجال شبهه و تشكيك در وجوب تحويل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی به نحوه ثانيه، با عدم مقدوريت از يد آن باقی نخواهد بود، چه، بعد از آنکه دانستی که

(۱). به طور کامل يا در بعضی از موارد و شئون.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۷۷

نحوه اولی هم اغتصاب رداء کبريائي - عز اسمہ - و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت - صلوات الله عليها - و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است، به خلاف نحوه ثانيه که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب ديگر خالی است.

پس حقيقت تحويل و تبديل سلطنت جائره، عبارت از قصر و تحديد استیلای جوری و ردع از آن دو ظلم و غصب زائد خواهد بود، نه از باب رفع يک فرد از ظلم و وضع فرد مباین ديگر اخف از اول؛ و به عبارت اوضح آنکه، تصرفات نحوه ثانيه فقط به همان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصور، و تصرفات نحوه اولی زياده و اضعاف آن است و بر هيچ حد هم واقف و مقصور نیست، و تبديل نحوه سلطنت عبارت است از منع و ردع از اين زيادتها.

و بتقريب و بيان ديگر آنکه، تصرفات نحوه ثانيه، همان تصرفات ولايتيه است که ولايت در آنها، چنانچه بيان نموديم، برای اهلش شرعا ثابت و با عدم اهليت متصدی هم از قبيل مداخله غير متولی شرعی است در امر موقوفه، که به وسيله نظارت نظار از حيف و ميل صيانت شود و با صدور اذن عمن له ولايه الاذن «۱»، لباس مشروعيت هم تواند پوشيد و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولايت هم به وسيله اذن مذکور خارج تواند شد و مانند منتجس بالعرض است که به وسيله همین اذن قابل تظهير تواند بود، و تصرفات نحوه اولی به عکس مذکور و ظلمي است قبيح بالذات و غير لایق برای لباس مشروعيت و صدور

(۱). از جانب کسی که ولايت بر اذن دارد.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۷۸

اذن در آن اصلا [جائز نیست] و از قبيل تملک غاصب نفس عين موقوفه را و ابطال رسم وقفيت آن و مانند نفس اعيان نجاسات است که تا در محل باقی است اصلا قابل طهارت نتواند بود، الا بعد از ازاله؛ و تبديل و تحويل نحوه سلطنت بعينه همان داستان گماشتن نظار است برای صيانت موقوفه مغصوبه و تحديد تصرفات غاصب بر موجبات صلاح آن و رفع نحوه يد تملکيه او که غصبی است زائد و الزامش به مقتضای وقف و منعش از حيف و ميل و صرف در شهوات خود و از قبيل ازاله عين نجاست است از محل منتجس.

و چقدر مناسب است رؤیای صادقه‌ای که خود اين اقل خدام شرع انور در همین خلال دیده و متضمن همین تشبيه است ضمنا درج شود:

چند شب قبل از اين، در عالم رؤیا خدمت مرحوم آيه الله آقای حاجی ميرزا حسين تهرانی - قدس سره - نجل مرحوم حاجی ميرزا خليل - طاب رمسه - مشرف و پس از التفات به رحلت ایشان و گرفتن طرفين رداء مبارکشان برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب

مسائل «۱» راجعه به عالم موت و نشئه برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسائل دیگر، سؤالاتی عرض شد و از لسان مبارک ولی عصر- ارواحنا فدا- نقل جواب فرمودند. بعد از ختم آنها عرض کردم: اهتمامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود؛ حضرت فرمودند: مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است، مثالی که متضمن به تشبیه باب، که شرحش در نظر نماند، ذکر فرموده، بعد به این عبارت گفتند: حضرت فرمودند: مشروطه مثل آن است که

(۱). س: حذف شده است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۷۹

کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد به شستن دست وادارش نمایند انتهی.

چه قدر این مثال مبارک تمام و منطبق است بر مطلب و سهل ممتنعی است! که به هیچ خاطر نرسیده و بر صحت رؤیا، علاوه بر قرائن قطعیه دیگر، اماره واضح است. سیاهی کنیز اشاره است به غصبت اصل تصدی، و آلودگی دست اشاره به همان غصب زائد، و مشروطیت چون مزیل آن است، لهذا به شستن ید غاصبانه متصدی تشبیهش فرموده‌اند. و بالجملة حفظ همان درجه مسلمة از محدودیت سلطنت اسلامیة که دانستی متفق علیه امت و از ضروریات اسلام است، علاوه بر آنکه فی نفسه از اهم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین مبین است، در صورت مغضوبیت مقام و تصدی و تعدی غاصب، چنانچه نسبت به حالت حالیه ایران، ضروری مذهب ماست، از جهات عدیده دیگر، که اجمالا اشاره شد، در عنوان امر به معروف و نهی از منکر و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین و دفع تظاول ظالمین هم، مندرج است.

[شورویه بودن سلطنت و حفظ مملکت اسلامی]

و با اغماض از تمام مذکورات، تمام سیاسیین و مطلعین بر اوضاع عالم من الاسلامیین و غیرهم، بر این معنی متفقند «۱» که، هم چنانکه مبدأ طبیعی آن چنان ترقی و نفوذ اسلام در صدر اول، که در کمتر از نصف قرن به چه سرعت و سیر به کجا منتهی شد، همین عادل و

(۱). س: معتقدند.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۰

شورویه بودن سلطنت اسلامیة و آزادی و مساوات آحاد مسلمین با اشخاص خلفا و بطانۀ «۱» ایشان در حقوق و احکام بوده، همینطور مبدأ طبیعی این چنین تنزل مسلمین و تفوق ملل مسیحیه بر آنان هم که معظم ممالکشان را بردند و هیچ نمایند که این اقل قلیل باقیمانده را هم ببرند، همین اسارت و رقیّت مسلمین در تحت حکومت استبدادیۀ «۲» موروته از معاویه، و فوز آنان است به حکومت مسئوله مأخوذه از شرع مسلمین؛ و چنانچه بازهم مسلمانان از این سکر و غفلت به خود نیابند و کما فی السابق در ذلت عبودیت فراعنه امت و چپاولچیان مملکت باقی بمانند، چیزی نخواهد گذشت که- العیاذ باللّه تعالی- مانند مسلمین معظم افریقا و اغلب ممالک آسیا و غیر ذلک، نعمت و شرف استقلال قومیت و سلطنت اسلامیة را از دست داده، و در تحت حکومت نصاری اسیر، و دو دوره نخواهد گشت که مانند اهالی اندلس و غیرها، اسلامیتشان به تنصّر و مساجدشان کنیسه و اذانشان به ناقوس و شعائر اسلامیة به زنار، و بلکه اصل لسانشان هم مانند آنان مبدل، و روضه منوره امام هشتمشان- صلوات الله علیه- هم پایمال نصاری خواهد گشت، و فی الله المسلمین عنه و لا أرانا الله ذلک. «۳»

و گذشته از کمال بداهت و وضوح این امر و حصول تمام مبادی و مقدمات قریبه به مطلب، حتی پرداختن همسایگان جنوبی و

شمالی به نقشه قسمت مملکت فیما بین خودشان، و کثرت مشاهده نظائر و اشباه

(۱). دربار.

(۲). س: استعبادیه.

(۳). خداوند مسلمانان را از چنین عاقبتی حفظ کند و چنین روزی را به ما نشان ندهد.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۱

آن؛ فلا اقلّ من لزوم التحذر؛ و علی هذا بديهی است که تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه ظالمه اولی به نحوه عادلّه ثانیه، علاوه بر تمام مذکورات، موجب حفظ بیضه اسلام و صیانت حوزه مسلمین است از استیلاي کفار؛ از این جهت از اهمّ فرائض خواهد بود؛ جمع الله علی الهدی کلمتنا و علی التقی شملنا و لا- جعلنا من الذين يجعلون أصابعهم في آذانهم من الصّواعق حذر الموت «۱»، بمحمد و آله الطّاهرين صلوات الله عليهم اجمعين. «۲»

(۱). بقره، آیه ۱۹.

(۲). خداوند گفتار ما را بر هدایت، و پریشانی ما را بر تقوا جمع کند و ما را از کسانی قرار ندهد که «از ترس مرگ انگشتان خود را در گوشه‌هایشان می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند»، به حق محمد و خاندان پاک او که صلوات خدا بر همه آنان باد. تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۳

[فصل سوم: [مشروطه و تحدید سلطنت]

[الف) تحقق سلطنت اسلامی با مشورت عقلا]

اشاره

فصل سیم: در تحقیق امر سیم، و توضیح آن موقوف به بیان سه امر است، اول: آنکه، چنانکه دانستی حقیقت سلطنت اسلامیّه عبارت از ولایت بر سیاست امور امت و به چه اندازه هم محدود است، همین طور ابتناء اساسش هم، نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت، بر مشورت با عقلای امت که عبارت از همین شورای عمومی ملی است، نه تنها با خصوص بطانّه و خواص شخص والی که شورای درباریش خوانند، به نصّ کلام مجید الهی - عزّ اسمّه - و سیره مقدّسه نبویه صلی الله علیه و آله که تا زمان استیلاي معاویه محفوظ بود، از مسلمات اسلامیّه [است].

[مشورت در قرآن]

و دلالت آیه مبارکه و شاورهم فی الأمر «۱»، که عقل کلّ و نفس

(۱). آل عمران، آیه ۱۵۹ و شاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکل علی الله .. «در پیشامدها با آنان مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۴

عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلای امت مکلف فرموده‌اند، بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است، چه بالضروره معلوم است مرجع ضمیر، نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه، و تخصیص آن به خصوص عقلا و ارباب حل و عقد از روی مناسبت حکمیه و قرینه مقامیه خواهد بود، نه از باب صراحت لفظیه، و دلالت کلمه مبارکه «فی الامر» که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است، بر اینکه متعلق مشورت مقزّه در شریعت مطهره، کلیه امور سیاسیه است، هم در غایت وضوح؛ و خروج احکام الهیه - عز اسمه - از این عموم از باب تخصّص است نه تخصیص.

و آیه مبارکه وَاَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ^۱ هم اگر چه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آن است که به مشورت نوع، برگزار شود، در کمال ظهور است.

[سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب]

سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب «و اُشیروا علی اصحابی» فرمودن در حوادث را، کتب سیر مشروحا متضمّن و موافقتش با آراء اکثرهم به جائی منتهی بود که حتی در غزوه احد، با اینکه رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب، عدم خروج از مدینه مشرفه را ترجیح فرمود، و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود؛ مع هذا چون اکثر آراء بر خروج مستقر بود، از این رو با آنان موافقت و آن همه مصائب جلیله را تحمل فرمود. «۲»

(۱). شوری، آیه ۳۸ «و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست».

(۲). طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۹.

تنبيه الامه و تنزيه المله، ص: ۸۵

عدم تخطی خلفای اولین از این سیره مقدسه و ترقیات فوق العاده مترتبه بر آن هم، از وقایع صدر اول تفصیلا معلوم [است].

[امام علی و مشورت خواهی]

و حضرت شاه ولایت - علیه افضل الصلاة والسلام - هم در طی خطبه مبارکه که در بیان حقوق والی بر رعیت و حقوق رعیت بر والی در صفین انشاء فرموده، به قاطبه حاضرین - که عددشان را از پنجاه هزار نفر کمتر نگفته‌اند - می‌فرماید:

«فلا تکلّمونی بما تکلّم به الجابره و لا تتحفّظوا منی بما یتحفّظ به عند أهل البادره و لا تخالطونی بالمصانعه، و لا تظنّوا بی استثقالا فی حقّ قیل لی، و لا التماس إعظام لنفسی؛ فإنّه من استثقل الحقّ أن یقال له أو العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه فلا تکفّوا عن مقاله بحقّ أو مشوره بعدل» «۱».

چقدر سزاوار است ما مدعیان مقام والای تشیع، اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم و از روی واقع و حقیقت رسی و الغای اغراض نفسیه، این مطلب را بفهمیم که این درجه اهتمام حضرتش در رفع ابّهت و هیبت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی درجات آزادی آنان و ترغیب و تحریصشان بر عرض هر گونه اعتراض و

(۱). نهج البلاغه، خ ۲۱۶؛ با من آنگونه که با گردنکشان سخن گفته می‌شود، سخن نگوئید و آنچه که از مردم خشمگین پنهان داشته می‌شود، از من پنهان نکنید و با من به تظاهر و چاپلوسی رفتار نکنید، و درباره من گمان مبرید که اگر حقّی گفته شود، بر من گران آید و یا مرا به بزرگی تعظیم نمائید، زیرا کسی که گفتن حق بر او یا پیشنهاد عدل دشوار آید، عمل به آن دو برای وی

دشوارتر است. پس از حق‌گویی یا مشورت به عدل، خودداری نکنید.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۶

مشورت، و در عداد حقوق والی بر رعیت و یا حقوق رعیت بر والی شمردن آن، و همچنین «أشيروا على أصحابي» فرمودن‌های اشرف کاینات صلی الله علیه و آله بر طبق امر الهی - عز اسمہ - برای چه مطلب بوده؟ اگر با وجود مقام والای عصمت و استغنا از تمام عالم در اصابه واقع، مع هذا به رعایت تحفظ از خطا و اشتباه چنین اهتمام فرموده‌اند و حاشاهم عن ذلك! پس لازم است که لا اقل برای منع از تجاوزات عمدیه، این اساس سعادت را استوار داریم، و اگر از برای تنزیه سلطنت حقّه ولایتیه از مجرد تشبیه صوری به سلطنتهای استبدادیّه فراعنه و طواغیت امم و حفظ اساس مسئولیت و شوریّت آن و تحفظ بر آن دو اصل طیب و طاهر «حرّیت» و «مساوات» آحاد امت با مقام والای خلافت بوده - كما هو الظاهر بل المتیقّن «۱» - پس البتّه لازم است نحوه سلطنت اسلامیّه را، اگر چه متصدی مغتصب باشد، به قدر قوه تحفظ کنیم، و اگر محض تعلیم امت و از برای سرمشق ولات و قضات و عمال، و به غرض التزام آنان به رفتار بر این نهج و عدم تخلف از این دستور العمل بوده، پس لازم است تعلّم کنیم - صلوات الله علیه و علی الأطائب من ولده القائمين من بعده - و علی کلّ حال زهی اسف و حسرت که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی، چه قدر از مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی‌خبریم؟! و به جای آنکه شورای عمومی ملّی را هَـذِهِ بِضَاعَتَنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا «۲» بگوئیم، با اسلامیّت

(۱). س: المتعین.

(۲). یوسف، آیه ۶۵ «این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده است».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۸۷

مخالفش می‌شماریم و حتی آیه واضح الدلاله سابقه را هم گویا در کتاب مجید الهی - عز اسمہ - هرگز نخوانده و یا به مفادش بر نخورده [ایم] یا آنکه به واسطه منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَهُ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «۱» را تجدید نمودیم.

(ب) نظارت بیرونی، جایگزین عصمت و عدالت

اشاره

دویم: آنکه، در این زمینه که دستمان نه تنها از دامان عصمت، بلکه از ملکه تقوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و به ضدّ حقیقی و نقطه مقابل آنها گرفتاریم، همچنانکه بالضروره معلوم است حفظ همان درجه مسلّمه از محدودیت سلطنت اسلامیّه، که دانستی متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام است، و هم چنین صیانت «۲» این اساس شوریّتی که به نصّ کتاب و سنت و سیره مقدسه دانستی که ثابت و از قطعیات است، جز به گماشتن مسدّد و رادع خارجی که به قدر قوه بشریه به جای آن قوه عاصمه الهی - عز اسمہ - و لا اقلّ جانشین قوه علمیه «۳» و ملکه عدالت و تقوی تواند بود، غیر ممکن و به صرافت طبع این نوع متصدیان عاداتا از محالات و مانند حراست گوسفند را به

(۱). بقره، آیه ۱۰۱ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ .. و هنگامی که فرستاده‌ای از جانب خدا به سراغشان آمد و با نشانه‌هایی که نزد آنها بود. انطباق داشت، گروهی از آنان که به ایشان کتاب آسمانی داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر

افکندند، گویی هیچ از آن خبر ندارند.

(۲). د: سیاست.

(۳). س: قوه عقلیه.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۸۸

گرگ وا گذاشتن و چشم تبرید به آتش داشتن [است] و از این رو وجوب گماشتن هیئت مذکوره، - چنانچه سابقا گذشت - بدیهی و غیر قابل انکار است.

[نظارت نمایندگان ملت بر مجریان]

همین طور بالضروره معلوم است که قوه مسدده و رادعه خارجیه، وقتی مؤثر و مفید و جانشین قوای نفسیه تواند بود که بر همان وجهی که ارادات نفسیه در تحت ملکات و ادراکات و منبعث از آنها است، همان طور طبقات متصدیان هم فقط عبارت از قوه اجرائیه مملکت، و در تحت ترجیحات قوه مسدده و علمیه و منبعث از آن باشند، و هم در صورتی اطرادپذیر و غیر قابل از برای تخلف تواند بود که اصل اساس دولت و وضع سلطنت به طور رسمیت و قانونیت بر همین وجه مبتنی، و به وسیله بیداری و هشاری و حکمت عملیه «۱» عقلای ملت جمیع قوای استبدادیه - که شرحش در خاتمه خواهد آمد - مسلوب و ابواب تخلص و چاره مسدود باشد و الا قوای ملعونه استبدادیه حتما متحرک و نائره طاغوتیه حکما زبانه خواهد کشید و مال امر لا محاله به حال ما ایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد بود.

[ج) ضرورت تدوین قانون اساسی]

اشاره

سیم: آنکه، بعد از آنکه به موجب همین تشریح مبین شد و دانستی که گاشتن قوه و هیئت مسدده، بنابر اصول مذهب ما - طائفه امامیه -

(۱). س: علمیه.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۸۹

قدر مقدور از جانشین «۱» قوه عاصمه عصمت است، و بنابر مبانی اهل سنت به جای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت، حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل و مراقبت در عدم تجاوز از حدود، متوقف بر آن و منحصر در آن است؛ پس البته رکن اعظم این تحفظ و اصل اهم این مراقبت، مرتب داشتن دستور محدّد «۲» است که - به همان ترتیبی که اجمالا در مقدمه گذشت - به تمیز وظائف نوعیه لازمه از آنچه در آن حق مداخله نیست کاملاً وافی، و تفصیل حدود مذکوره را بر وفق مقتضیات مذهب به طور قانونیت و بر وجه رسمیت متضمن باشد، و الا بدون دستور مذکور البته مراقبت و محافظت متصدیان مانند محمول بلا موضوع و از قبیل سر بی صاحب تراشیدن خواهد بود.

و بالجمله چنانکه ضبط اعمال مقلدین در ابواب عبادات و معاملات، بدون آنکه رسائل عملیه در دست و اعمال شبانه روزی خود را بر آن منطبق کنند از ممتنع است، همین طور در امور سیاسیه و نوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بود نشان بدون ترتیب دستور مذکور از ممتنع، و فی الحقیقه پایه و اساس حفظ محدودیت و مسئولیت مبتنی بر آن، و

اصل اصیل در این باب، و مقدمه منحصراً مطلب، و از این جهت واجب است.

و چون این سه مطلب کما هو حقّه مبین شد و دانستی که حفظ نحوه سلطنت اسلامیه، از تبدل و تحفظ بر محدودیت و مسئولیت و

(۱). س: جانشینی.

(۲). س: حذف شده است.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۹۰

شورویت و سائر مقومات ولایتیه بودن آن جز به ترتیب دستور محدّد، و گماشتن هیئت مسدّده، عادتاً از ممتنع است و هم دانستی که گماشتن هیئت مسدّده در این باب نه تنها برای واداری به اقامه وظائف لازمه و منع از تجاوزات و فقط از باب گماشتن هیئت نظار است برای حفظ امثال موقوفه مغضوبه از تطاول و چپاول غاصب، بلکه خیلی ادقّ و الطف و بالاتر از آن و بنابر اصول مذهب ما قدر مقدور از جانشین قوه عاصمه عصمت، و بنابر مبانی اهل سنت به جای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت است؛ و هم دانستی که این جانشینی وقتی متحقّق و کاملاً صورت پذیر گردد که بر همان وجهی که ارادات نفسیه منبعث از ملکات و ادراکات است، هیئت مسدده هم در مملکت دارای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد.

بعد از تنبه و التفات به این معانی و مبانی، تمامیت این ترتیب و مقوم بودن حفظ نحوه سلطنت اسلامیه، به این دو رکن مقوم و مسئولیت مترتبه بر آن دو اصل مبارک (حرّیت و مساوات) و متوقّف بودن این جانشینی به همین تجزیه قوای مملکت، و مأخوذ بودن تمام این مبانی، پس از ردّ هر یک از فروع به اصل خودش از شرع قویم اسلام، و خاصّه از مقتضیات مذهب ما- طائفه امامیه- چه قدر بدیهی، و عدم انطباق تحدید استیلای جوری- که وجوبش در فصل سابق از جهات عدیده مبین شد- جز بر این ترتیب، چه قدر ضروری است.

و الحقّ جودت استنباط و حسن استخراج اول حکیمی که به این معانی بر خورد و مسئوله و شورویّه و مقیده و مشروطه و محدوده بودن نحوه سلطنت عادلّه ولایتیه و ابتناء اساسش را بر آن دو اصل

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۹۱

مبارک (حرّیت و مساوات) و مسئولیت مترتبه بر آنها، و متوقّف بودن حفظ مقوماتش را به این دو رکن مقوم، از آنچه بیان نمودیم استفاده و استنباط نمود، و به طور قانونیت و بر وجه اطّراد و رسمیت هم به چنین تمامیت مرتّبش ساخت و هم امکان اقامه قوه مسدّده و رادعه خارجیه را به جای قوه عاصمه عصمت و لا- اقلّ ملکه تقوی و علم و عدالت از کیفیت انبعاث ارادات نفسیه از ملکات و ادراکات استخراج نمود، و به وسیله تجزیه قوای مملکت و قصر شغل متصدیان فقط به قوه اجرائیه و در تحت آراء قوه مسدّده و مسئول آن، و آنان هم مسئول آحاد ملت بودن، وجود خارجی اش داد، زهی مایه شرف و افتخارش و بسی موجب سربه‌زیری و غبطه ما مردم است!

[مسلمانان و مباحث فلسفه سیاسی]

با اینکه- بحمد الله تعالی و حسن تأییده- از مثل یک کلمه مبارکه «لا تنقض الیقین بالشک» «۱» آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سایر فرق چنین غافل و ابتلای به اسارت و رقیت طواغیت امت را الی زمان الفرج- عجل الله تعالی ایامه- به کلی بی‌علاج پنداشته، اصلاً در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلص

(۱). حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ زراره دربارهٔ مردی که در حال وضو خواب او را ربوده بود از امام علیه السلام سؤال می‌کند که آیا چنین خوابی مبطل وضوست یا نه؟ امام به تفصیل پاسخ داده، سپس ضابطه‌ای تعیین می‌کند که یقین هرگز با شک نقض نمی‌شود. فقهاء از این جمله در روایات متعدّد اصل استصحاب را کشف کرده و در مباحث متعدد از آن سود جسته‌اند.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۹۲

رقابشان از این اسارت منحوسه، گوی سبقت ربودند، مبدأ طبیعی آن چنان ترقی و نفوذ را از سیاست اسلامیّه اخذ و به وسیلهٔ جودت استنباط و حسن تفریع، این چنین فروع صحیحه بر آن مرتّب، و به همان نتایج فائقه نائل شدند و ما مسلمانان به قهقرا برگشتیم، حال هم که بعد اللّٰه و اللّٰه، اندک تبتهی حاصل و مقتضیات احکام دین و اصول مذهبمان را با کمال سربه‌زیری از دیگران اخذ و مصداق هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا شد، باز هم جهله و ظالم پرستان عصر و حاملان شعبهٔ استبداد دینی درجهٔ همدستی با ظالمین را به آخرین نقطه منتهی و سلب فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یزید، و مالکیت رقاب، و عدم مسئولیت عمّا یفعل از جائزین را با اسلامیّت و قرآن منافی شمردند؛ همانا بر طبق ارادهٔ استبدادیّه خود و محض همدستی با جائزین، دین و «۱» مذهبی تازه اختراع نموده، اسمش را اسلام، و اساسش را بر تشریک طواغیت امت با ذات احدیّت - تقدّست اسماءه - در صفات مذکوره مبتنی ساختند! و کتاب جور و استبدادی هم که به مقتضای اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلٰى اَوْلِيَائِهِمْ، «۲» از کفرستان روسیه بر ایشان نازل، که متضمن این دستور العملهای جوریه و مبنی بر همین مبانی است، «۳» قرآن آسمانی‌اش

(۱). س: حذف شده است.

(۲). انعام، آیه ۱۲۱ و اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلٰى اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ و شیاطین به دوستان خود مطالبی را مخفیانه القا می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزید؛ و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود.

(۳). ظاهرا اشاره به قانونی از روسیه است که محمد علی شاه بعد از تعطیل مجلس به جای قانون اساسی مشروطه پیشنهاد کرد و به نجف ارسال کرد، ولی اثری از این قانون در آثار تاریخی یافت نشد.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۹۳

خواندند و به همدستی با طواغیت امت مستظهر و در بلد اسلام به چنین خلاف ضروری واضح، اجهار و چنین نغمه‌ها سرودند، و داستان اَجْعَلِ اللّٰهَ اِلٰهًا وَاَحَدًا اِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هَذَا اِلَّا اخْتِلَافٌ «۱» را تجدید نمودند، عصمنا الله تعالى من غلبة الهوى و إثارة العاجلة و معاونة الظلمة و سوء الخاتمة بمحمد و آله الطاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - «۲».

(۱). ص، آیات ۵ و ۷ «(کافران درباره پیامبر گفتند: آیا او به جای این همه خدایان خدای واحدی قرار داده؟ این به راستی چیز عجیبی است! .. ما هرگز چنین چیزی در آیین واپسین نشنیده‌ایم، این تنها یک آیین ساختگی است.

(۲). خداوند ما را از غلبهٔ هوی و هوس و برگزیدن دنیا و معاونت و همکاری با ستمکاران و عاقبت سوء حفظ فرماید به حق محمد و خاندان پاک او، که درود و صلوات خدا بر همه آنان باد.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۹۵

[فصل چهارم:] [پاسخ به شبهات و مغالطات]

فصل چهارم: در ذکر جمله‌ای از وساوس و شبهات القائیه و دفع «۱» آنها هر چند با وضوح آنکه اساس این وساوس به همدستی با جابره و طواغیت مبتنی و ناشی از همان شعبه استبداد دینی و به غرض حفظ شجره خبیثه استبداد و محض استرقاق و استعباد رقاب عباد است لهذا مستغنی از تعرض و جواب، و اعتنای به آن خروج از وظیفه و بعید از صواب است، و لکن به ملاحظه آنکه مبدا ملل اجنبیه و غیر مطلقین به احکام شرعیه این اباطیل مستبدانه مغرضانه را در عداد اقوال علمای اسلام شمارند و چنین واضحات ضروریه را هم در شریعت مطهره قابل اختلاف و در نزد متشرعین محلّ خلاف پنداشته، لسان طعن به دین مبین گشایند، لهذا عجالتاً در این مختصر به دفع وساوس راجعه به اصول و مقدمات این اساس سعادت اکتفا، و استقصا و دفع بقیه اباطیل را با اینکه اوقات اشرف از آن است، به مقاله‌ای علی حده موکول می‌داریم.

(۱). س: رفع.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۹۶

و چون دانستی که اساس ولایتیه و عادلّه بودن نحوه سلطنت، چه آنکه به حقّ تصدّی شود یا به اغتصاب، به آن دو اصل طیب و طاهر (حرّیت و مساوات) مبتنی و حفظ شوریّت و محدودیّت و سائر مقوماتش هم به ترتیب دستور اساسی و عقد مجلس شورای ملی متوقف است، لهذا مغالطات راجعه به هر یک از آن دو اصل مبارک و این دو رکن مقوم را علی حده مذکور و به دفعش می‌پردازیم.

[الف] مغالطه درباره آزادی

اول: مغلطه راجعه به اصل مبارک «حرّیت» است، که الحق از شاه مغلطه کاری‌های عالم و کشف حقیقتش هم از همه اهمّ و الزم است؛ چه، بعد از آنکه در مقدمه مبین شد و دانستی که حقیقت سلطنت تملّکيه عبارت از اغتصاب رقاب ملت است در تحت تحکّمات خود سرانه، و [پس از طلوع اسلام] مبدأ این اغتصاب را هم به مقتضای حدیث نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنّه دانستی که بلوغ بنی العاص - لعنهم الله تعالى - به عدد می‌شوم «۱» سی نفر بوده، و هم دانستی که اساس ولایتیه بودن آن، اگر چه متصدّی مغتصب باشد هم، بر آزادی از این اسارت و رقیّت مبتنی است؛ پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره، عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیّت، و تمام منازعات و مشاجرات واقعیه فیما بین هر ملت با حکومت تملّکيه خودش بر سر همین مطلب خواهد بود، نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب!

(۱). س: حذف شده است.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۹۷

مقصد هر ملت چه متدین به دین و ملتزم به شریعتی باشند و یا آنکه اصلاً به صانع عالم هم قائل نباشند، تخلص از این رقیّت و استنقاذ رقابشان است از این اسارت، نه خروج از ربقه عبودیّت الهیه - جلّت آلاؤه - و رفع التزام به احکام شریعت و کتابی که بدان تدبیر دارند، و طرف این تشاجر و تنازع هم فقط حکومت مغتصبه رقابشان است نه صانع و مالک و پروردگارشان؛ و چون تمام این منازعات و مشاجرات واقعیه فیما بین انبیا و اولیا علیهم السّلام با فراغنه سلف، و هم فیما بین پیروان ایشان با طواغیت خلف، و این درجه اهتمام در تبدیل نحوه سلطنت، همه بر سر استنقاذ این اعظم مواهب الهیه - عزّ اسمه - از مغتصبین آن بوده و هست، و حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه عبارت از فوز ملت به این موهبت است، از این جهت تمام همت ظالم پرستان به صرف قلوب ملت از ادراک حقیقت آن مصروف و مقتضیات دین و مذهب ملل مسیحیه را از لوازم این سر آمد نعم الهیه - عزّ اسمه - شمرده، و به

حساب آن به خرجش آوردند؛ و لکن هیئات هیئات، گذشت آن زمانی که ملت ایران این قدر چشم و گوش بسته بودند که لعن مرحوم قدوة المتألهین، آخوند ملا محراب حکیم «۱»- علیه الرحمة- را چون قائل به وحدت واجب الوجود بود، لازم، و تبری از حضرت کلیم- علی نبینا و آله و علیه السلام- را هم چون پیغمبر یهودیان است واجب می‌شمردند، و حتی به واسطه اشتراک در اسم گاهی نسبت به ساحت

(۱). حکیم و عارف معروف که در قرن ۱۲ هجری می‌زیست و در درس اسماعیل خواجه‌ای مازندرانی و آقا محمد بیدآبادی در اصفهان شرکت می‌کرد. به دلیل اعتقاد به وحدت وجود در این شهر تکفیر شد و به ناچار به کربلا عزیمت کرد و عزلت گزید و در سال ۱۱۹۷ در گذشت.

(ر. ک: محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۸، ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۸۵).

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۹۸

مقدسه امام هفتم علیه السلام هم- العیاذ بالله تعالی- جسارت می‌شد و از هر امر حق به محض یک کلمه واهیة ناحقی دوری می‌نمودند، حالا- بحمد الله تعالی- چشم و گوشها باز و گذشته از تمام آنچه کشف حقیقت این حریت مظلومه مغضوبه و اهتمام انبیا و اولیا علیهم السلام در استنقاذ از غاصبین آن گذشت و دانستی که حقیقت استبداد دولت غاصبه عبارت است از اغتصاب آن، و مشروطگی آن هم عبارت از انتزاعش از غاصبین است؛ و این اتساع مشربها بی‌ربط به این داستان، و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب و نسبت به استبداد و مشروطیت دولت یکسان است.

علاوه بر همه اینها این معنی را هر ذی شعوری می‌فهمد که از ابتدای پی بردن سایر ملل به این اساس سعادت و سبقت در استفاده آن از کتاب و سنت «۱»؛ اغلب مسیحیان با کمال اتساع مشرب که به اقتضای مذهبشان بدان قائل، و حتی طوائفی هم که اصلاً به شریعت و دینی التزام ندارند و در اتساع مشرب اعلی درجه را دارند مع هذا کله؛ برای استنقاذ حریتشان به جنگیدن با غاصبین آن دچار، و به اشد از مصائب ما گرفتار بودند، و به اضعاف ما بذل نفوس و اموال نمودند تا به این سرمایه حیات ملی نائل شدند؛ و هم هر کوری می‌بیند که ملت روسیه با این شدت ابتلای به اسارت و رقیّت دولت ظالمة خود و این همه جانبازی‌ها برای تخلص از این شدت، و عدم فوزشان از روی قوت قوای استبدادیه به مقصد، مع هذا اتساع مشربشان با سایر مسیحیان که به اعلی درجه حریت نائلند، به واسطه اتحاد مذهب، یکسان و

(۱). س: از واژه «سبقت» تا واژه «سنت» جا افتاده است.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۹۹

مباحثاتشان بر یک نسق و التزامشان به لوازم تنصّر و بذل اموال در ترویج شعائر نصرانیت به یک منوال است.

و بعد از وضوح این معانی و مشاهده اشتراک هر دو دسته مسیحیان قدیم و حدیثا در این اتساع مشرب، بی‌ربط بودن آن به داستان آزادی از رقیّت طواغیت امت، با اغماض آن از تمام آنچه گذشت، عیاناً هم مشهود، و این مغلطه کاری با این همه بذل جهد- بعونه تعالی- بی‌نتیجه خواهد بود؛ حالا- بحمد الله تعالی- ملت بیدار و از مقتضیات دین و مذهب خود کاملاً خبر دارند؛ مقتضیات مذهب مسیحیان را هم که بین الكل مشترک است، با آزادی از رقیّت فراعنه و طواغیت، خوب از همدیگر تمیز می‌دهند «۱»، و به این مغالطات و مفتریات، دوباره به اسارت و رقیّت جباره تن در نمی‌دهند، و به نظیر کلمه کفریه «لا- حکم الا لله» گفتن بقایای خوارج نهروان، از اطاعت احکام پیشوایان روحانی سر نمی‌پیچند و به روی امام زمان- ارواحنا فدا- شمشیر نمی‌کشند؛ و ما ظالم پرستان هم چنان روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیّت را لا- مذهبی و یا از دعوات زنادقه و ملاحدۀ بایه- لعنهم الله

تعالی - جلوه می‌دادیم و مشروطیت دولت جائزه را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقّه به خرج می‌آوردیم، مسلمان را به تمکین از این رقیّت ملعونه وادار، و به ازاء این حسن خدمت تیول و مرسوم «۲» و جائزه و انعامها می‌گرفتیم، بعد از این مگر در خواب ببینیم!

(۱). د: نمی‌دهند.

(۲). به معنای مقرری، موجب، ماهانه و سالانه (ر. ک: لغت‌نامه دهخدا) در چاپ سوم به کلمه «رسوم» تغییر یافته که به همین معنا به کار برده می‌شود.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۰۰

(ب) مغالطه درباره مساوات

اشاره

دویم: مغالطه راجعه به اصل طاهر مساوات است، و ظاهر است که هم چنانکه اساس ولایتیه بودن سلطنت و خروجش از نحوه جائزه تمکین به اصل مبارک اول که عبارت از آزادی رقاب ملت از رقیّت جائزین است مبتنی، و از این جهت دچار آن همه مغالطات بود؛ همین طور عادلانه بودن آن و مسئولیت حافظه از تبدل و انقلابش هم به این اصل مبارک دوم، که عبارت از مساوات آحاد ملت با همدیگر و با شخص والی در جمیع نوعیات است منتهی، و کلمه مبارکه «و أنت القاسم بالسوئیة و العادل فی الرعیة» (۱) که در زیارت غزای غدیریّه به حضرت سید اوصیا - علیه و آله افضل الصلاة و السلام - عرضه می‌داریم، ناظر به همین معنی است، و به واسطه رکبیت این دومین سرمایه سعادت و حیات ملی در مسئولیت متصدیان و ممنوع بودنشان از استیثارات دل‌بخواهانه و تجاوزات مستبدانه، از این جهت به چنان صورت قبیحه سابقه در مقدمه، که نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه قاطبه ملّین از آن بیزارند، جلوه‌اش دادند؛ چه بالضروره معلوم است اختلاف اصناف مکلفین نسبت به انحاء تکالیف نه مطلبی «۲» است مخصوص به دین اسلام، بلکه در جمیع شرایع و ادیان مطرد و جاری است، و حتی منکرین تمام شرایع و ادیان هم البته احکام عقلائیّه که

(۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۶۴؛ زیارت امام علی علیه السلام در نجف و در روز عید غدیر که امام حسن عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارشان امام هادی علیه السلام شنیده و نقل فرموده‌اند.

(۲). ا، د: مطلب.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۰۱

لازمه نشئه بشریت و مایه تمیز از حیوانیت و به اختلاف قدرت و عجز و اختیار و اضطرار، و دارائی و نداری، و ممیز «۱» و عاقل بودن و نبودن و امثال ذلک از مستقلات عقلیه، مختلف است، لا محاله دارند؛ و هم بالضروره مراتب و طبقات رجال هر ملت و دولت «۲» مختلف و از برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم وظیفه خاصه و حکم مخصوصی مقرر است.

و بعد از بداهت این معنی حتی طفل ممیز هم تواند فهمید که تسویه فیما بین اصناف مختلفه الاحکام و رفع امتیازشان از همدیگر، با ضرورت تمام شرایع و ادیان و حکم عقل مستقل مخالف و موجب ابطال قوانین سیاسیّه جمیع امم و هدم اساس نظام عالم است و نزد هیچ‌یک از ملل متمدنه و غیر متمدنه اصلا صورت خارجیه ندارد تا بدین وسیله توان لفظ مساوات را بر این معنی حمل و چنین مغالطه کاریها کرد.

قانون مساوات از اشرف قوانین مبارکه مأخوذه از سیاسات اسلامیّه، و مبنا و اساس عدالت و روح تمام آن قوانین است. شدّت اهتمام شارع مقدّس در استحکام این دومین اساس سعادت امت در مقدّمه اجمالاً مبین و حقیقت آن در شریعت مطهره، عبارت از آن است که، هر حکمی که بر هر موضوع و عنوانی به طور قانونیت و بر وجه کلیّت مرتّب شده

(۱). س: تمیز.

(۲). س: از «رجال» تا «دولت» حذف شده است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۰۲

باشد، در مرحله اجراء نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود؛ جهات شخصیه و اضافات خاصّه رأساً غیر ملحوظ، و اختیار وضع و رفع و اغماض و عفو مسلوب، و ابواب تخلف و رشوه گیری و دل‌بخوانه حکمرانی به کلیّ مسدود باشد. نسبت به عناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امتیّت بر نفس و عرض و مال و مسکن و عدم تعرّض بدون سبب و تجسّس نکردن از خفایا و حبس و نفی نکردن بی موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروع و نحو ذلک از آنچه بین العموم مشترک و مخصوص فرقه خاصّه‌ای نیست «۱»، بطور عموم مجری شود، و در عناوین خاصّه هم بین مصادیق و افراد آن عنوان نسبت به عموم اهل مملکت بعد از دخول در آن عنوان، اصلاً امتیاز و تفاوتی در بین نباشد، مثلاً مدّعی علیه وضع باشد یا شریف، جاهل باشد یا عالم، کافر باشد یا مسلم ایا من کان «۲» به محاکمه احضار، و قاتل و سارق و زانی و شارب الخمر و راشی و مرتشی و جائر در حکم، و مغتصب مقام و غاصب اوقاف عامه و خاصه و اموال ایتام و غیر ایتام و مفسد و مرتدّ و اشباه ذلک هر که باشد، حکم شرعی صادر از حاکم شرع نافذ الحکومه بر او مجری گردد و تعطیل‌بردار نباشد، و احکام مخصوصه به خصوص مسلمین یا اهل ذمه بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجرا یابد الی غیر ذلک من العناوین المختلفه؛ این است حقیقت مساوات و معنی تسویه.

اساس عدالت و روح تمام قوانین سیاسیه، عبارت از این مساوات، و

(۱). أ، د: اختصاص ندارد.

(۲). س: ایا ما کان.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۰۳

قیام ضرورت دین اسلام بر عدم جواز تخطّی از آن از بدیهیات است و انطباق فصل دستور اساسی ملّتين اسلامیّتين هم که متّحد المفاد و هر یک به منزله ترجمه دیگری و متکفّل بیان این روح سیاست و اساس عدالت است، بر همین معنای ضروری، نه بر آن مغالطه ملحدانه مخالفه با ضرورت تمام شرایع و ادیان، حتی نزد غیر اهل لسان هم از واضحات است؛ چه، بعد از آنکه صریح عبارت هر دو دستور، متساوی الحقوق بودن تمام ملّت است نسبت به قوانین دستوریّه که هر یک متضمّن بیان حکم خاصّ برای عنوان عامّ و یا موضوع مخصوصی است، پس بالضروره مساوات جز آنکه، احکام مرتبه بر هر یک از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت به اشخاص موضوعات آنها بالسویه مجرا گردد و ارادات شهواتیه بر آنها حاکمیت نداشته باشد، نخواهد بود؛ بلکه نزد سایر ملل هم از قانون مساوات جز این معنی مراد نباشد، و الاّ مناقض [و] هادم تمام قوانینشان خواهد بود، و منشأ اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان با شرع اسلام، عدم انطباق قوانین تفصیلیّه ایشان است بر احکام شریعت، نه التزامشان به عدالت و مساوات در اجرای آن قوانین، و با انطباق آن دستورات تفصیلیّه بر احکام شرعیّه، چنانچه دستورات اسلامیّه مبتنی بر آن است. بالضروره بر التزام

به این قانون مبارک مساوات جز عدم امتیاز وضع از شریف و قوی از ضعیف و احیای سنت و سیره مقدسه نبوت ختمیه- صلوات الله علیها- و سلب حاکمیت ارادات و اختیارات جائزانه طاغوتیه در اجرا و یا الغای دستورات مذکوره و استحکام اساس مسئولیت از تجاوزات، اثر و نتیجه دیگری مترتب نتواند بود، لکن چون تمام مطلب و جان مقصد تخلیص خود از تنبیه الأمة و تنزیه المله، ص: ۱۰۴

مساوات با آحاد ملت و رهانیدن ظالمین از این مسئولیت و تحفظ بر این حاکمیت بود، از این رو این اصل و اساس عدالت به چنان صورت قبیحه و به لباس رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الأحکام که دانستی تمام امم از آن بیزارند، جلوه گر شد داستان یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ «۱» تجدید و مصداق لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ «۲» هم مشهود گردید. عجب تر آنکه، با وضوح آنکه اصل عقد دستور اساسی فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلا و تعیین وظائف آنان و تشخیص وظائف نوعیه لازمه الاقامه از ما عدای آن است؛ و دستورات تفصیلیه هم یا سیاسی است عرفیه محضه «۳» که حفظا للنظام مقرر [شده] و یا شرعیاتی است بین العموم مشترک و غیر مختلف الصنف و اصلا نه به تکالیف تعبدیه یا توصلیه و احکام معاملات و مناکحات و سایر ابواب عقود و ایقاعات و مواریث و قصاص و دیات و نحو ذلک- از آنچه مرجع در آن رسائل عملیه و فتاوی مجتهدین و متابعتش هم موکول به دیانت مسلمانان و خارج از وظائف متصدیان و هیئت مبعوثان است،- مداخله و ربطی دارد «۴»، و نه به وظائف حکومت شرعیه و تفصیل موارد حکم به استیفای قصاص و دیه و اجرای حدود الهیه- عز اسمہ- بر مسلم و کافر اصلی و مرتد فطری و ملی و غیر ذلک،- از

نائینی، میرزا محمد حسین غروی، تنبیه الأمة و تنزیه المله، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۴ ه ق

تنبیه الأمة و تنزیه المله؛ ص: ۱۰۴

(۱). بقره، آیه ۷۵ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمِعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده ای از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند.

(۲). اعراف، آیه ۱۷۹ «آنها دلها و قلبهایی دارند که با آن اندیشه نمی کنند و نمی فهمند».

(۳). س: حذف شده است.

(۴). س: ندارد، به دلیل تصرفی که در عبارت مؤلف شده با جملات بعدی ناهمگون گشته است.

تنبیه الأمة و تنزیه المله، ص: ۱۰۵

آنچه به نظر مجتهد نافذ الحکومه موکول و از برای قوه اجرائیه جز انفاذ احکام صادره ابواب مداخله در آن- بحمد الله تعالی- مسدود است- کاری دارد، و نه از ضمّ قانون مساوات به قانون محاکمات جز آنکه در این ابواب باید به مجتهد نافذ الحکومه رجوع و احکام صادره هر چه باشد بر محکوم علیه هر که باشد بی تأمیل اجراء شود، به نتیجه و مفاد دیگری توان ادعا نمود. مع هذا کله برای تتمیم مغالطه مغرضانه مذکوره، اختلاف موضوعات و احکام شرعیه را در ابواب مذکوره تعداد، و با قانون مساوات که نتیجه و مفادش را دانستی، منافی به خرج داده و ضمنا هم خودنمایی شد، و از این هم عجب تر آنکه با صراحت قانون مساوات در تساوی اهل مملکت فقط نسبت به قوانین موضوعه برای ضبط اعمال متصدیان [است]، نه رفع امتیاز کلی فیما بین آنان، و بداهت مختلف

الصنف نبودن آن قوانین و اجنبی بودن تمام مغالطات مذکوره به این داستان؛ مع ذلک برای توجیه این مغالطات و صرف اذهان از این به بی‌ربطی و بینونت بدیهیه پای مغالطه عجیبه دیگری به میان آمد! حاصلش آنکه اگر قوانین مذکوره مطابق اسلام است با اختلافات مشهوده در ابواب مذکوره، چگونه تساوی ممکن و اگر مخالف با اسلام است، چگونه ممکن است قانونیت به هم رسانند؟! یا للعجب، گذشته از آنکه دستورات قانونیه همه به مرآی و مسمع است و این مغالطه تردیدیه محلّ ندارد، بنا بود قوانین و دستورات موضوعه برای تحدید استیلا و ضبط اعمال متصدیان، مخالف اسلام نباشد نه آنچه احکام اسلام است از ابتدای کتاب طهارت تا آخر دیات در طی سیاسیات نوعیه، جزء دستور العمل متصدیان و مسئول عنه آنان شود، گویا مثال معروف: «هر گردکانی گرد است نه هر گردی گردکان»

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۰۶

هم که در طفولیت برای تمرین کودکان تعلیمشان می‌کنند، به واسطه شدت غرضانیت و غلبه هوی، و طبع بر قلوب فراموش شد! و الحق اوقات اشرف از تعرض این اقاویل و دفع این اباطیل است.

[ج] مغالطه درباره قانون اساسی

اشاره

سیم: مغالطات راجعه به ترتیب اصل دستور محدّد است که ظالم پرستان اطراف برای برداشته شدن این لجام از دهان فلک پهنای ظالمین، به الحان مختلفه نغمه‌سرائی‌ها نمودند؛ مآل همه آنکه، دین ما مسلمانان اسلام، و قانونمان قرآن آسمانی و سنت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است، تدوین قانون دیگری در بلد اسلام بدعت و در مقابل صاحب شریعت دکان باز کردن است، و التزام به آن هم چون بدون ملزم شرعی است، بدعتی دیگر، و مسئول داشتن از تخلف هم بدعت سیم است. و نتیجه و محصل این مغالطات بعد از تهذیب و تقریب آنها ادعای بدعت بودن این ترتیب است از جهات ثلاثه مذکوره؛ و محض آنکه هر کس تواند فهمید حقیقت و روح این مغالطات، بعینه داستان رفع مصاحف شامیان و «لا حکم الا لله» گفتن خوارج نهروان، و بلکه دست بالای آنها است، لازم است دو مطلب بیان شود:

[تعریف بدعت]

اول آنکه: این مطلب از اظهر بدیهیات اسلامی و متفق علیه کلّ علمای امت و از ضروریات است که مقابلی با دستگاه نبوت و در مقابل شارع مقدّس، دکان باز کردن، که در لسان اخبار بدعت و به اصطلاح تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۰۷

فقها تشریعش هم گویند، در صورتی متحقّق و صورت‌پذیر گردد که غیر مجعول شرعی، خواه حکم جزئی شخصی باشد و یا عنوان عام و یا کتابچه و دستور کلی، هر چه باشد به عنوان آنکه مجعول شرعی و حکم الهی - عزّ اسمہ - است، ارائه و اظهار و الزام و التزام شود؛ و الا بدون اقترا به عنوان مذکور، هیچ نوعی الزام و التزامی بدعت و تشریع نخواهد بود، خواه شخصی باشد مانند التزام و الزام خود یا غیر، به مثل خوابیدن و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معینه و نحو ذلک از تنظیمات شخصیه، و یا نوعی باشد قلیله الافراد مثل التزام و الزام اهل یک خانه یا قریه و شهری مثلاً به تنظیم امورشان بر وجه خاص و طرزی مخصوص، و یا کثیره الافراد مانند التزام و التزام اهل قطر یا اقلیمی به تنظیم امورشان بر وجه مذکور؛ و خواه آنکه قرار داد تنظیمات مذکوره محض بنای عملی و صرف قرارداد خارجی باشد، یا به ترتیب کتابچه دستوریّه و نظامنامه؛ چه بالضروره معلوم است ملاک تحقّق تشریع و

بدعت و عدم تحقق آن، اقتران و عدم اقتران به قصد و عنوان مذکور است، نه بود و نبود کتابچه و قانون‌نامه در بین.

[لزوم مقدمه واجب]

دوم آنکه: همچنانکه امور غیر واجبه بالذات به تعلق نذر و عهد و یمین و امر آمر لازم الاطاعه و اشتراط در ضمن عقد لازم و نحو ذلك، واجب و لازم العمل می‌شود همین طور اگر اقامه واجبی هم بر آن متوقف شود لا محاله عقلا لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود، هر چند انصاف مقدمه واجب را به وجوب شرعی استقلالی هم قائل تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۰۸

نباشیم؛ چه، بالضروره توقف واجب بر آن عقلا موجب لزوم اتیان است و این مقدار از لزوم مقدمه فیما بین تمام علمای اسلام اتفاقی و از ضروریات است.

و چون این دو مطلب مبین شد، وجوب اصل ترتیب دستور اساسی به طوری که به همان کیفیت سابقه، تحدید استیلای جوری را بر وفق مقتضیات مذهب کاملاً متکفل و متضمن باشد، نظر به توقف حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسئولیت سلطنت غاصبه بر آن، از بدیهیات، و عدم اندراجش من حیث نفسه، و بدون ارائه و ادعای آنکه مندرجاتش من عند الله است، در عنوان تشریع و بدعت و مقابلی با دستگاه نبوت ظاهر و هویدا، و مأخوذ بودن مغالطه مغرضانه و عامیانه مذکوره بعینها از جهله اخباریه- که به واسطه نفهمیدن حقیقت تشریع و بدعت از برای نفس رسائل عملیه نوشتن فقهای عصر غیبت بعینه همین هفوات را بافته، مقابلی با دستگاه نبوتش خواندند- هم از واضحات است.

سبحان الله شدت انهماک «۱» در غرضانیت و داستان اُخْلِمَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ «۲» کار انسان را به اینجاها می‌رساند که به غرض ابطال تحدید استیلا- و هدم اساس مسئولیت جائزین از ارتکابات دل‌بخواهانه در نفوس و اعراض و اموال مسلمین، چنین اراجیف بر هم بیافد؛ شبهات واهیة جهله اخباریه را، بالاولویه ثانیاً احیا و اساس دیانت مسلمین و نتیجه زحمات حفاظ دین مبین خصوصاً مجددین قرن

(۱). اصرار و لجاجت.

(۲). اعراف، آیه ۱۷۶ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ .. اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می‌بردیم، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۰۹

سیزدهمین را، من حیث لا- یشعر، به باد فنا دهد فَأَعْتَبُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ «۱» مگر حقیقت تشریع و بدعت با این کمال وضوح و بداهت مجهول بود؟ و یا از روی نقشه سابقین که در آخر خطبه مبارکه شششقیه در وصفشان فرمود: «بلى لقد سمعوها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا فى اعينهم و راقهم زبرجها» «۲»، رفتار شد؟

و گویا مساعدت‌های فوق العاده مشهوده در اجرای قانون نامه نظامی، که بعد از هدم اساس سعادت ملت ایران به تعلیم روسیان ترتیب یافت و آن همه احکام مخالفه با ضرورت دین اسلام را متضمن بود و اجرای آن هم به عهده تحکیم و تسلط لیاخف «۳» روسی بر نفوس و اعراض و اموال مسلمین موکول و زیاده از تمام احکام اسلامی و آیات قرآنی در اجرای آن و قطع نفس ملت بذل اهتمام شد، موجب تعیین شق دوم باشد!

[د) مغالطه درباره هیئت نظار و مجلس شورای ملی]

اشاره

چهارم: مغالطات راجعه به گماشتن هیئت نظار و عقد مجلس شورای ملی است، و چون این مطلب فی الحقیقه جزء اخیر علّت

(۱). حشر، آیه ۲ «پس عبرت بگیرید ای صاحبان دیده و بصیرت».

(۲). امام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه در وصف مخالفان حکومت خود می‌فرماید: «گویا نشنیدند که خدای سبحان می‌فرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (قصص، آیه ۸۳) این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است. حضرت سپس می‌فرماید: آری، به خدا سوگند شنیدند و حفظ کردند، ولی دنیا در چشمان آنان آراسته و زینت آن ایشان را فریفته است. (۳). ا، د، لیا هف.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۱۰

تحدید استیلای جوری و لجام دهان ظالمین است، لهذا در ابطالش بیشتر کوشیده تا توانستند منتخبین دوره اول را به هر افک «۱» متهم و نسبت به اصل مطلب هم، چه مضحکات و منسوجات عنکبوتیه بر هم بافتند!

[۱. مداخله امت در امر امامت]

اشاره

اول: هفوات حملیه از جهله و متسیکین اهل تبریز است که با چه آب و تابى کتابچه آیات و اخبار دالّه بر عدم جواز مداخله امت در امر امامت را- کناقل التمر الى الهجر و داعی مسدده الى التّصال- «۲» به نجف اشرف ارسال و به این عبارت که «رعیت را به مداخله در امامت و سلطنت حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- چه کار است؟ اعتراض «۳» کردند، همانا از شدت غرضانیت گمان کردند، طهران ناحیه مقدسه امام زمان- ارواحنا فداه- است و یا کوفه مشرفه، و زمانمان، عصر خلافت شاه ولایت علیه السلام. و مغتصبین مقام هم، آن بزرگواران و منتخبین ملت به یکی از آن دو مرکز برای مداخله در آن خلافت حقّه یا ولایت مطلقه مبعوثند!

(۱). س: آنک.

(۲). مؤلف به دو ضرب المثلی استناد کرده که امام علی علیه السلام در پاسخ معاویه به آنها استناد فرموده بودند. چون معاویه در نامه خود از نعمات الهی و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن گفته بود، حضرت در پاسخ او می‌فرماید: مثل تو مثل آن کسی است که از بصره خرما بار کرده و به هجر (شهری در حوالی بحرین که مرکز خرماسست) برد و مانند تیراندازی است که به استاد خود در این فن، تیراندازی بیاموزد. (ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ میدانی، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۱۵۲؛ ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۳۶)؛ ضرب المثل دوم در چاپ سوم حذف شده است.

(۳). د، اعراض؛ س: عرضه داشتند.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۱۱

[پاسخ:]

خدا کند نفس مسیحاوشی به فریاد اسرا و اذلاء ایران و مرز و بوم از ظلم ویرانش برسد و دم روح القدس هم کمک کند و این امر عیانی ادراک شود که نه طهران ناحیه مقدسه است و نه کوفه مشرفه و نه مغتصین مقام، آن بزرگوارانند و نه مبعوثان ملت به غیر از جلوگیری غاصب و تحدید استیلای جوری برای مقصد دیگر مبعوثند.

شاید بعد از ادراک این همه محسوسات عیانی، دفع این شبهه ابن کمونیه «۱» ممکن و عویصه اشکل از جذر اصم «۲» منحل گردد! ان شاء الله تعالی.

۲. دخالت مردم در امور حسیه

اشاره

دوم: وساوس دسته دیگر است که بعد از تسلیم اصل وجوب تحدید استیلای جوری به قدر قوه و امکان، و لزوم گماشتن هیئت نظار و برای نظارت و جلوگیری از تجاوزات متصدیان، مع هذا برای هدم این اساس تحدید، وسوسه دیگری القاء نمودند. حاصلش آنکه هر چند هیچ یک از این دو مقدمه جای شبهه و مجال

(۱). ابن کمونه بغدادی (م ۶۹۰ ه. ق) به دلیل شبهه معروف و دشواری که در مبحث «توحید واجب» وارد کرده، شهرت یافته. گرچه حکما از شبهه او پاسخ گفته اند، اما هر شبهه ای که بسیار قوی و دشوار باشد به نام او نسبت داده می شود. و صدر المتألهین از او به افتخار الشیاطین یاد کرده است. (ر. ک: الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۳۲) مؤلف در اینجا از باب طنز شبهه را ابن کمونیه خوانده است.

(۲). در ریاضیات به عددی گویند که جذر صحیح ندارد مانند عدد ده که مجذور (تقریبی) عدد سه و دو دهم (۳/۲) می باشد، این عدد اعشاری را به خاطر آنکه به طور صحیح بر مجذور خود دلالت ندارد جذر اصم نامیده اند، در برابر جذر منطبق و گویا مانند عدد سه که جذر عدد نه می باشد. (ر. ک: لغت نامه دهخدا).

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۱۲

انکار نباشد، لکن چون قیام به سیاست امور امت از وظائف حسیه و از باب ولایت است، پس اقامه آن از وظائف نواب عام و مجتهدین عدول است نه شغل عوام و مداخله آنان در این امر و انتخاب مبعوثان بیجا، و از باب تصدی «۱» غیر اهل و از انحاء اغتصاب مقام است.

[پاسخ:]

اشاره

و هر چند این شبهه فی الجمله به لسان علمی است و مانند سایر تلفیقات واهی چندانی سروپا نیست و هم چون متضمن تسلیم اصل وجوب تحدید، و گماشتن هیئت نظار و رفع ید از انکار اصل مطلب و ادعای مداخله در امر امامت بودن آن است، لهذا موجب

کمال تشکر و امتنان است، و لکن مع هذا از مصادیق واضحه مثال معروف «حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء»، «۲» است. چه، بالضرورة از وظائف حسیه- نه از تکالیف عمومیه- بودن وظائف سیاسیه اولاً و بالذات، مسلم و مجال انکار نباشد، و لکن گذشته از آنکه نظر به شورویّه بودن اصل سلطنت اسلامیّه- چنانچه سابقاً مبین شد- عموم ملت از این جهت و هم از جهت مالیاتی که از برای اقامه مصالح لازمه می‌دهند، حقّ مراقبت و نظارت دارند، و هم از باب منع از تجاوزات در باب نهی از منکر مندرج، و به هر وسیله [ای] که ممکن شود واجب و تمکن از آن در این باب به انتخاب ملت متوقف است. علاوه بر همه آنها از جهات سیاسیه «۳» هم وظیفه فعلیه نظر به مغضوبیت مقام و عدم تمکن از تحدید صحیح جز بر این وجه، موجب

(۱). أ، د: متصدی.

(۲). چیزی را آموختی ولی چیزهای دیگری را فراموش کردی.

(۳). أ: سیاستیه.

تنبيه الأُمَّه و تنزيه المله، ص: ۱۱۳

تعیّن آن است، چه بالضرورة در باب وظائف حسیه دو امر دیگر هم مسلم و از واضحات است:

[عدم لزوم تصدی شخص مجتهد]

اول: عدم لزوم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحّت و مشروعیت آن؛ و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت مستغنی از بیان، و حتی عمل عوام شیعه هم مبتنی بر آن است.

[مراتب تصدی امور حسیه]

دوم: آنکه عدم تمکن نواب عام- بعضاً و کلاً- از اقامه آن وظائف، موجب سقوطش نباشد، بلکه نوبت ولایت در اقامه به عدول مؤمنین، و با عدم تمکن ایشان به عموم، بلکه به فشق مسلمین هم، به اتفاق کلّ فقهای امامیه، منتهی خواهد بود و چون وسیله اقامه وظائف لازمه و تحدید مذکور به همین مشروطیت رسمیّه بین الملل و انتخاب نوع ملت، نظر به اشتراک در آن جهات عمومیه، منحصر، و جز به همین عنوان و به غیر از این وسیله رسمیّه با این حالت حالیّه، نه اصل گماشتن نظاری برای فقهای عصر غیبت ممکن، و نه بر فرض گماشتن جز اهانت و تبعید، ترتّب نتیجه و اثر دیگری محتمل [است]، و نه آن اساس اطراد و رسمیتی که دانستی وسیله منحصره تحدید است، مرتّب تواند بود؛ لهذا با اغماض از آن جهات مشترکه عمومیه و خارجه از باب ولایات، از نفس همین جهت ولایتیه هم بر همین وجه متعین، و غایت آنچه مع التمکن، محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط تنبيه الأُمَّه و تنزيه المله، ص: ۱۱۴

لازم الرعايه تواند بود، وقوع اصل انتخاب و مداخله منتخبین است به اذن مجتهد نافذ الحکومه، و با اشتغال هیئت مبعوثان به طور اطراد و رسمیت بر عده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره، چنانچه فصل دوم دستور اساسی متضمّن است، تمام جهات و احتیاطات مرعی و مجال شبهه غیر مغرضانه نبودن حتی بر عوام شیعه هم، فضلا عن اهل العلم، بدیهی است.

[۳. عدم انطباق هیئت نظار با وکالت شرعیه]

سیم: مضحکاتی است که در اثبات عدم انطباق گماشتن هیئت نظار به باب وکالت شرعیّه تلفیق و بازهم- کناقل التمر الى الهجر-

کتابچه‌ها به نجف اشرف فرستاده شد! [پاسخ:] و لکن گذشته از آنکه از جهت مالیاتی که برای صرف در اقامه مصالح نوعیه داده می‌شود و هم از سایر جهات مشترکه عمومیه که جز ولّی منصوب من الله احدی در آنها ولایت ندارد، تطبیق به باب وکالت شرعیه ممکن است؛ علاوه بر همه آنها گویا ما معممین عوام نه معنی لغوی و عرفی وکالت را که «مطلق واگذار کردن زمام امر»، و اطلاقش به عقد وکالت هم به این مناسبت است، دانسته و نه به مفاد آیه مبارکه حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، «۱» و آیه مبارکه وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ*، «۲» و آیه مبارکه وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ «۳»، و نحوها که با وضوح عدم

(۱). آل عمران، آیه ۱۷۳.

(۲). انعام، آیه ۱۰۷.

(۳). هود، آیه ۱۲.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۱۵

انطباق بر وکالت شرعیه، مع هذا اطلاق وکالت فرموده‌اند، برخورد و نه لا اقل این مقدار را تصور کردیم که بعد از صحت اصل مطلب و لزوم گماشتن هیئت مذکوره، از انطباق و عدم انطباق آن به باب وکالت شرعیه جز مناقشه لفظیه و از باب حقیقت یا مجاز بودن اطلاق وکالت در این باب، چه اثر و محذور دیگری مترتب تواند بود؟ همانا اگر تحدید استیلای جوری شخصا با مقاصد و اغراضمان منافی نبود، محض مساعدت با ظالمین درجه ختم بر قلوب و بستگی چشم و گوش به اینجاها نمی‌رسید و در چنین ترهات بافی‌ها لا-اقل به همان تشویش اذهان عوام قناعت و ارسال خطّه قدسیه و دایره علمیه نجف اشرف- علی مشرفها السلام- نمی‌شد.

۴. بدعت بودن اعتبار رأی اکثریت]

اشاره

چهارم: مغالطه و خطایبانی است که برای عدم مشروعیت و تأویل به اکثریت آراء و بدعت بودن آن ارائه و اظهار شد! [پاسخ:] اما فساد دعوی بدعت بودن آن از آنچه سابقا در بیان حقیقت تشریع و بدعت گذشت، ظاهر و محتاج به اعاده نیست. و گذشته از آنکه لازمه اساس شورویتی که دانستی به نص کتاب ثابت است، اخذ به ترجیحات است عند التّعارض، و اکثریت عند الدّوران، اقوای مرجّحات نوعیه و اخذ طرف اکثر عقلا ارجح از اخذ به شاذّ و عموم تعلیل وارد در مقبوله عمر ابن حنظله [۱] هم مشعر به آن است؛ و با اختلاف آراء و

[۱] حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۶؛ این روایت را کلینی، صدوق و شیخ طوسی به اسناد

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۱۶

تساوی در جهات مشروعیت، حفظا للنظام متعین و ملزمش همان ادله داله بر لزوم حفظ نظام است.

علاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با آراء اکثر اصحاب در مواقع عدیده، به نقل روایت فریقین مأثور و فعل حضرتش در غزوه احد، که سابقا اشاره کردیم، و هم چنین در غزوه احزاب که در عدم مصالحه با قریش به مقداری از خرماي مدینه با اکثر اصحاب موافقت فرموده «۱».

[امام علی علیه السلام و عمل به رأی اکثریت]

و هم چنین موافقت حضرت سید اوصیاء- علیه و آله افضل الصلوة

خود از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که وقتی سؤال می‌کند: چنانکه راوی هر دو روایتی که از شما نقل شده، عادل و صادق و فقیه باشند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشند، چه باید کرد؟ حضرت می‌فرماید: «ینظر الی ما کان من روایتهم عَنّا فی ذلك الَّذی حکما به المجمع علیه بین أصحابک فیؤخذ به من حکمهما و یتروک الشاذ الَّذی لیس بمشهور عند أصحابک فَإِنَّ المجمع علیه لا ریب فیه» یعنی در چنین صورتی روایتی که مورد اجماع و اتفاق اصحاب است، اخذ کنند و حدیث نادری که غیر مشهور است، رها نمایند، چون روایتی که مورد اجماع باشد، بی شبهه و تردید است. مؤلف محترم به عموم تعلیل «فإن المجمع علیه لا ریب فیه» استناد کرده که دلالت ضعیفی بر اعتبار رأی اکثریت در امور عرفی و اجتماعی دارد.

(۱). واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از چهار روز محاصره مدینه و برای درهم شکستن اتحاد جبهه دشمن به دو تن از سران قبائل پیشنهاد کرد که ثلث محصول خرماي مدینه را به آنان دهد تا ایشان قریش را از ادامه محاصره مدینه منصرف سازند. ولی وقتی آمادگی سعد بن عباد و سعد بن معاذ دو تن از بزرگان شهر مدینه را برای صبر و استقامت مشاهده کرد، تصمیم‌گیری را به ایشان وانهاد و از عقد قرار داد با قبائل یاد شده صرفنظر فرمود.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۱۷

و السلام- در قضیه میثومه تحکیم با آراء سوء اکثر، که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده، بر آن متفق شدند، و فرمایش حضرتش که فرمود نصب حکمین ضلالت نبود بلکه سوء رأی بود، و چون اکثر بر آن متفق شدند موافقت کردم «۱»، الی غیر ذلك از آنچه استقصاء آن خارج از وضع رساله و مستغنی عنه است؛ برای ابطال دعوای مذکوره کافی و سنگ دندان‌شکن مغرضین است.

و چون عمده شبهات مغرضانه نسبت به اصول و ارکان این اساس سعادت، امور مذکوره بود، لهذا محض آنکه ابتناء آن بر غرضانیت بر احدی مستور نماند، تعرض و دفعش لازم بود. حال بقیه هفوات هم، از آنچه گذشت، ظاهر و هویدا و اوقات اشرف از تعرض و اعتناء به آنهاست.

[عاقبت اندیشی آخوند خراسانی]

و خوب است کلامی را که در همین اوقات بعض ایرانیان مقیمین اسلامبول در طی ابلاغات شفاهیه که از لسان حضرات مشیخه اسلامیّه، به نجف اشرف به حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی- دام ظلّه- نوشته بودند، به علاقه ضدّیت نامه «۲» با شنائع و هفوات صادره

(۱). چنین جمله‌ای در سخنان امام علی علیه السلام در ماجرای حکمیت یافت نشد، تنها جملاتی وجود دارد که شاید مراد مؤلف اشاره به آنها باشد. امام در دو خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه خطاب به خوارج می‌فرماید: من نمی‌خواستم به شما ضرری برسانم، بلکه شما را از حکمیت در این ماجرا نهی کردم ولی نپذیرفتید و مانند پیمان‌شکنان مخالفت کردید تا آنکه به میل و خواهش شما رفتار کردم. (ر. ک: نهج البلاغه، خ ۳۶ و خ ۱۲۷).

(۲) س: حذف شده است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۱۸

از ظالم‌پرستان ایران، در این مقام ذکر و این فصل را ختم دهیم.

در طی بیانات مفصّله‌ای که در لزوم اهتمام در تشیید این اساس سعادت از لسان آن خیر خواه بزرگ اسلام نوشته بود این عبارت بود:

«این سیل عظیم که به نام «۱» تمدن بشری از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامی سرازیر است، اگر ماها رؤسای اسلام جلوگیری نکنیم و تمدن اسلامی را کاملاً به موقع اجرا نگذاریم، اساس مسلمانی تدریجاً از آثار آن سیل عظیم محو و نابود خواهد بود انتهی!»
 بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا! این مرد بزرگ در مقام حفظ اسلام با اینکه - بحمد الله تعالی - استقلال دولت علیه عثمانی هنوز کاملاً محفوظ است، مع هذا عواقب را ملتفت و در حفظ اسلام چنین عاقبت‌اندیشی می‌فرماید و اقامه این اساس سعادت را از روی بداهت مأخوذ بودنش از کتاب و سنت، اجرای تمدن اسلامی می‌شمارد. و ما ظالم‌پرستان ایران که خود را متمسک به مذهب جعفری می‌شماریم، با اینکه هر قدر از مقتضیات دین و مدالیل کتاب و سنت و سیره پیغمبر و امام خود بی‌خبر باشیم، لا اقلّ قیام ضرورت مذهبمان را بر غاصب بودن این دسته متصدیان، و لزوم تحدید استیلا و قصر تصرفشان به قدر قوه و امکان، مجال انکار نداریم و هم عیاناً می‌بینم که یک روزگاری اولین ملل عالم بودیم و حالا به واسطه فعال ما یشاء بودن و مسئولیت از ارتکابات نداشتن هواپرستان دچار چه محنت و در چه ورطه و مهلکه قریبه التهلکه گرفتاریم!

(۱). س: سیل عظیم بناء تمدن.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۱۹

[بهبانه‌جوئی‌ها با هدف حمایت از استبداد]

مع هذا کله به خیال آنکه در چند صباح باقی مانده اعمارمان، تطاول و چپاولمان کما کان باقی و استبدادات و استیاراتمان محفوظ بماند، با فراعنه و طواغیت امت و بر یاددهندگان مملکت و هدر کنندگان دماء و اعراض و اموال ملت، موافقت کردیم، و بلکه با غنیمان خارجی هم - که استوار شدن این اساس سعادت در ایران موجب هدر شدن تمام زحمات آنان است - همدست شدیم و به برداشتن این لجام تحدید از دهان ظالمین، کمر همت بستیم و به اختلاف مقتضیات اوقات، هر روز نقشی تازه زدیم.

گاهی به غرض استحکام اساس استبداد خود و کاشتن «۱» تخم فتنه و فساد در فصل دائر به نظارت هیئت مجتهدین عظام، مسئله طراز اول را، که همیشه تعیین مصداقش محلّ تنازع و تشاجر و مایه مخاصمه و اختلاف است، عنوان کردیم؛ و به این هم قناعت نکرده، برای اخراج مجلس شورای ملی از تمامیت و ابطال رسمیتش داستان عدم عضویت، و خارج المجلس بودن هیئت نظر را به میان آوردیم، و با صراحت فصل دائر به نظارت در مطاعت و حاکمیت امضاء و ردّ هیئت مجتهدین نسبت به مخالفت و موافقت

مواد قانونیه معنونه در مجلس با شرعیات و بداهت اجنبی و متأخر بودن اکثریت آراء از این مطلب؛ مع هذا به طمع فریب دادن و همدست نمودن ساده لوحان با خود، شبهه واهی آنکه «با عضویت هیئت مجتهدین تصدیقشان در

(۱). أ: گماشتن.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲۰

مخالفت و عدم مخالفت با شرعیات، مغلوب اکثریت خواهد شد» را القاء و چون به خرج کسی نرفت و واهی و مغرضانه بودنش بر هر ذی شعوری مکشوف بود، حيله رفع مصحفیه دیگری به غرض ابطال مشروطیت رسمیه ابداء شد و با قیام ضرورت مذهب بر عدم مشروعیت و حرمت اصل تصدی غاصبین علی کل تقدیر، مع ذلک به امید همراهی ساده لوحان در این مقصد و هدم اساس مشروطیت رسمیه، به این وسیله پای نوشتن لفظ «مشروع» به میان آمد، و از برای نوشتن این کذب بین آن هنگامه‌ها برپا و به حسب صورت «اهتمام در مشروعیت» اظهار «۱» و واقع غرض، هدم اساس تحدیدی و الغاء لجام از دهان ظالمین بود. و بالجمله مادامی که خود آنان در الغای این لجام و ابقاء طاغوتیت خود به دسائس و حیل و تحریک مواد اغتشاشات داخلیه و سرحدیه و سایر موجبات انصراف قلوب توسل می نمودند، ما ظالم پرستان نیز از روی همان نقشه حرکت و در هدم این اساس سعادت فنون حیل و تزویراتی را- که الحق سزاوار و در خور است نه تنها دهات معروفین عرب، بلکه تمام حيله گران عالم به قصور باع خود از این درجه دهی و تزویر اعتراف کنند- بکار بردیم.

و بعد از یأس هر دو شعبه استبداد از وصول به مقصد به این گونه دسائس و حیل عمروعاصیه، آنان به هدر دماء و اعراض و اموال مسلمین و احیاء سیره ملعونه چنگیزی اقدام، و ما ظالم پرستان هم برای تصحیح این شنایع- به منافی اسلامیت، و بلکه موجب خروج از ربقة

(۱). س: حذف شده است.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲۱

مسلمانی شمردن سلب صفات خاصه احدیت- تعالی شأنه- از جابره و طاغیان و حکم دینی جلوه دادن بدعت استبدادیّه مأخوذه از معاویه بن ابی سفیان- قیام کردیم! ساحت مقدسه دین قویم اسلام را به این اتهام خلاف ضروری در نزد سائر ملل لگه دار و مذهب جعفری- علی مشیده افضل الصلاة و السلام- را هم به واسطه این افک و بهتان عظیم نزد سائر فرق اسلام سر به زیر و شرمسار نمودیم! آری آری دخول در وادی تحصیل علم به غرض دنیا طلبی و بذر مال مردم خوری کاشتن و چراغ سرقت مصحوب «۱» خود داشتن و علم چپاول و تناول افراشتن، چگونه جز این قبیل شنایع نتیجه دیگری تواند بخشید؟! و لنعم ما قیل: تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم نادان را بدست «۲»

(۱). همراه.

(۲). مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۷.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲۳

[فصل پنجم: [صحت و مشروعیت مداخله نمایندگان مجلس و شرائط و وظائف آنان]

فصل پنجم: ذکر شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در سیاسیات و بیان وظیفه عملیه ایشان.

[الف) صحت و مشروعیت مداخله]

امّا مقام اول: شرایط معتبره در صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این وظائف حسبیّه و عمومیه از آنچه سابقا گذشت، ظاهر و مبین شد که جز اذن مجتهد نافذ الحکومه و اشتغال مجلس ملی به عضویت عده‌ای از مجتهدین عدول عالم به سیاسیات برای تصحیح و تنفیذ آراء- چنانچه فصل دوم دستور اساسی کاملاً متضمن و- بحمد الله تعالی- در تمامیت هم فوق مأمول است- شرط دیگری معتبر نباشد.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲۴

[ب) شرائط نمایندگان مجلس]

اشاره

عمده و اصل مطلب اجتماع شرایط «۱» و اتّصاف به کمالات نفسانیّه معتبره در این باب است و اصول لازمه و امّهات آنها چند امر است:

[۱. اجتهاد در فن سیاست]

اول: علمیت کامله در باب سیاسیات و فی الحقیقه مجتهد بودن در فنّ سیاست، حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقائق و خفایای حیل معموله بین الدول، و خبرت کامله به خصوصیات وظائف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر، که- بعون الله تعالی و حسن تأییده- به انضمام این علمیت کامله سیاسیه به فقاها هیئت مجتهدین منتخبین برای تنقیض آراء و تطبیقش بر شرعیات، قوه علمیه لازمه در سیاست امور امت به قدر قوه بشریه کامل و نتیجه مقصوده مرتّب گردد ان شاء الله تعالی.

[۲. وارستگی از هوی و طمع]

دوم: بی غرضی و بی طمع، و الّا چنانچه پای ادنی شائبه غرضانیت یا اندک طمع چپاول و اذخار اموال و یا خیال نیل ریاست و نفوذی- خدای نخواسته- در کار باشد، موجب تبدل استبداد شخصی به استبداد جمعی و أسوأ از اوّل خواهد بود؛ و بلکه مهذب بودن از بخل و جبن و حرص را هم حضرت سرور اوصیاء- علیه افضل الصلاه و السلام- در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر- رضی الله عنه-

(۱). س: شرط.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۲۵

در اهل مشورت الزام فرموده و می فرماید: «و لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر و لا جباناً يضعفك عن الأمور و لا حريصاً يزین لك الشره بالجور» الى آخر ما كتبه- صلوات الله عليه- «۱».

[۳. خیرخواه دین و دولت و مملکت]

اشاره

سیم: غیرت کامله و خیر خواهی نسبت به دین و دولت و وطن اسلامی و نوع مسلمین بر وجهی که تمام اجزاء و حدود و ثغور مملکت را از خانه و ملک شخصی خود به هزار مرتبه عزیزتر، و دماء و اعراض و اموال آحاد ملت را مثل جان و عرض و ناموس شخصی خود گرامی بداند؛ ناموس اعظم کیش و آئین را اهمّ نوامیس و استقلال دولت اسلامیّه را، که رتبه حراست و نگهبانی همه را در عهده دارد، تالی آن شمارد، و حتی نسبت به فرق غیر اسلامیّه هم هرچند نظر به اشتراکشان در مالیه و غیرها و هم به واسطه توقف تمامیت و رسمیت شوریّت عمومیّه بر دخولشان در امر انتخاب لا محاله باید داخل شوند، و البته اگر از صنف خود کسی را انتخاب کنند حفظ ناموس دین از او مترقب نباشد، لکن خیر خواهی نسبت به وطن و نوع از آنان هم مترقب و اتّصافشان به اوصاف مذکوره در صلاحیت برای عضویت کافی است.

و بالجمله عقد مجلس شورای ملی برای نظارت متصدیان و اقامه وظائف راجعه به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت و احقاق

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳، «در مشورت خویش بخیل را وارد مکن که تو را از فضل و بخشش باز می‌دارد و از فقر و ناداری می‌ترساند، و با ترسو نیز مشورت نکن که تو را در انجام امور سست می‌گرداند، و با حریص نیز مشورت مکن که آزمندی را با ظلم به مردم در نظرت نیک جلوه می‌دهد.»

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۲۶

حقوق ملت است، نه از برای حکومت شرعیّه و فتوی و نماز جماعت، و شرایط معتبره در این باب اجنبی و غیر مرتبط به این امر است، چنانچه صفات لازمه در این باب هم که امّهات آنها ذکر شد، اجنبی و بی‌ربط به آن ابواب است، و از برای مراقبت در عدم صدور آراء مخالفه با احکام شریعت، همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه رسمیّه ایشان در همین شغل، اگر غرض و مرضی در کار نباشد، کفایت می‌کند.

[توصیه: دقت در انتخاب نمایندگان]

پس اولین وظیفه که بعد از استقرار این اساس سعادت- بعون الله تعالی و حسن تأییده- در عهده دین‌داری و وطن خواهی ایرانیان است، این است که در مسئله انتخاب، چشم و گوش خود را باز کنند، اغراض شخصیه و قرابت با زید و صداقت با عمرو و عداوت با بکر را در این مرحله کنار گذارند، مصداقیت: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ» (۱) را مانند جمله‌ای از ظالم‌پرستان عصر بر خود روا ندارند، این معنی را خوب نصب العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخبین را بر چه دسته مردم و از برای چه مقصد می‌گمارند؟ هر که را- بینهم و بین الله- دارای اوصاف مذکوره و وافی به مقصد یافته، در محکمه عدل الهی- عزّ اسمه- از عهده جواب آن توانند برآیند انتخاب کنند، و الا مسئولیت حقوق سی کرور خلق را علاوه بر مسئولیتهای از جهات

(۱). شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۴۳ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير الناس من انتفع به الناس و شرّ الناس من تأذى به الناس و شرّ من ذلک من اكرمه الناس اتقاء شرّه و شرّ من ذلک من باع دینه بدنیا غیره» یعنی .. بدترین مردم کسی است که دینش را به دنیای دیگران بفروشد.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۲۷

عديده ديگر كه اجمالاً مبيّن شد، به محض قرابت يا صداقت يا سائر اغراض نفسيه به عهده خود وارد نياورند. حفظ ناموس دين مبيّن و تحفظ بر استقلال دولت و قوميت خود و حراست حوزه و ممالك اسلاميه را بر هر غرضي، چنانچه از ساير ملل مشهود است، مقدم دارند. نسأله سبحانه تعالى أن يؤيدنا و يسدّدنا و ان يجمع على الهدى كلمتنا و على التّقى شملنا بمحمّد و آله الطّاهرين.

[ج) وظائف اصلی نمايندگان]

اشاره

مقام دوم: در بيان اصول وظائف عمليه مبعوثان ملت بر وجه اجمال.

و لازم است اصول وظائف سياسيّه عصر غيبت را با اغماض از مغصوبيت مقام، بيان نموده، وظيفه حاليّه را از آن اقتباس كنيم:

[۱. تطبيق دخل و خرج مملكت]

اول و اهمّ تمام وظائف اين باب ضبط و تعديل خراج و تطبيق دخل و خرج مملكت [می باشد] و از بديهيّات است كه حفظ نظام و تحفظ بر حوزه و بيضه اسلام جز به ترتيب قواي نظميّه و حفظيه و تهيه استعدادات داخليّه و سرحدّيه غير ممكن، و توقف تمام ترتيبات مذكوره به تصحيح و تعديل خراج و ضبط آن از حيف و ميل و صرف در مشتبهات شخصيه و ارادات طاغوتيه از واضحات است و حضرت سيد اوصياء- عليه أفضل الصلاه و السلام- در طی فرمان مبارك كه به مالك اشتر- رضوان الله عليه- هنگام تفويض ولايت مصر به او شرف اصدار فرموده اند و متضمن دستورات كليّه است، در خصوص خراج

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۲۸

چنين مقرر فرموده اند: «و تفقد امر الخراج بما يصلح أهله، فإنّ في صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم إلّا بهم، لأنّ النّاس كلّهم عيال على الخراج (۱) و أهله»- إلى ان قال صلّى الله عليه- «و من طلب الخراج بغير عماره أخرج البلاد، و أهلك العباد و لم يستقم أمره إلّا قليلاً»- (۲) الى آخر ما كتبه صلوات الله عليه.

و ظاهر است كه چنانچه در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلاميه و استيلاي مسلمين بر اراضي خراجيه مفتوحه العنوة، سيره مقدسه نبوت ختميه- صلوات الله عليها- بر بسط و توزيع مصارف لازمه نوعيه بر عموم مسلمين، و معاهددين من اليهود و غيرهم، به اندازه تمكّن و دارائي به نسبت متساويه مستقرّ و التزام به آن هم از شروط معاهده با معاهددين بود، و حتى تشریف فرمائي حضرتش به حصن يهودان بنی نضیر هم برای مطالبه حصّه‌ای از ديه وارده بر مسلمين بود كه به موجب عهدنامه، دادنی بودند و بالآخره به نقض عهد نمودن آنان و جلا دادنشان مؤدّي گردید (۳)، همين طور در اين عصر هم چون اراضي خراجيه مفتوحه العنوة علاوه بر آنكه عينا مجهول است، استقرار يد مالكانه متصرفين و احتمال استناد آن به نقل صحيح شرعي

(۱). أ، د، س: للخراج.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳ «در خصوص ماليات دقت كن به طوري كه وضع ماليات دهندگان اصلاح شود، زيرا در تنظيم و اصلاح وضع ماليات و ماليات دهندگان، صلاح و آسايش ديگران است و آسايش ديگران جز در پرتو پرداخت ماليات فراهم نمی شود، زيرا همه مردم از طريق ماليات و پرداخت آن تأمين می شوند .. و کسی كه ماليات را مطالبه كند بی آنكه به عمران و آبادانی بپردازد، به ويرانی شهرها و هلاكت مردم مبادرت ورزيده و كار او جز اندکی سامان نخواهد يافت.»

(۳). طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۴.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۲۹

بر فرض معلومیت عین هم، مانع از اجرای احکام مقررّه در باب اراضی خراجیه است، لهذا وظیفه حالیّه در تصحیح عمل مالیه، منحصر است که بر طبق همان سیره مقدّسه صدر اسلام، مصارف لازمه نظم و حفظ مملکت و اخراجش از حلق غنیمان خارجی که به وسیله خیانت‌های مملکت‌فروشان بلعیده‌اند، صحیحاً تعیین شود و به تعدیل صحیح و ممیزی علمی به نسبت متساویه و به اندازه انتفاع از تمکّن و دارایی، بر طبقات ارباب مستغلات و تجارات و مواشی و غیرهم توزیع و از برای طبقات کارگزاران و متصدیان امور هم به اندازه لیاقت خدمتشان به نوع، مقرر و ایصال گردد، و در جلوگیری از حیف و میل و صرف در انحاء «۱» فسوق و فجور و مشتهاتی که روزگار دین و دولت و مملکت و ملت را چنین تباه نموده، مراقبت و نظارت کامله به عمل آید.

و بعد از تصحیح امر خراج به این کیفیت و تطبیق آن بر سیره مقدّسه نبویه صلی الله علیه و آله به این ترتیب البته ادای آن بر هر مسلمان، نظر به توقّف حفظ و نظم بلاد اسلامیّه بر آن، واجب و گرفتن آن هم بر تمام طبقات متصدیان در صورت عدم تجاوز از اندازه لیاقت خدمت و عملشان حلال و بدون شبهه و اشکال خواهد بود.

و اگر چه بدیهی است قناعت این دسته چپاولچیان و غارتگران معّم و کلاهی به مقدار مذکور، بعد از اعتیاد به آن همه چپاولات و تطاولات مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت برانداز، عادتاً از محالات [است] و به واسطه اندک دخول مبعوثان ملت در این وادی و قطع تیول و تسعیر و کاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده، تمام این هنگامه‌ها برخاست!

(۱). س: انجام.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۰

و لکن مع هذا امید است که چنانچه- بعون الله تعالی و حسن تأییده- حکیمانه در این باب اقدام و شالوده و اساس مطلب صحیحاً تأسیس شود و به وسیله احداث مکاتب و مدارس کافیه به جهات تربیت «۱» و تهذیب اخلاق و تکمیل قوای علمیّه و عملیّه، عموم طبقات کارگزاران و نوع مسلمانان را در بطون و طبقات لاحقّه، به فطرت اصلیّه اسلامیّه توان ارجاع، و از رذایل موروثه از معاویه و سایر اغصان شجره ملعونه امویّه توان تهذیب نمود، و هم وجوب اداء خراج مضروب برای حفظ و نظم ممالک اسلامیّه و حلّیت، بلکه لزوم صرفش در مصارف مذکوره را بعد از تعدیل و توزیعش به نهج مذکور و تفریقش به اندازه خدمت به نوع و حفظش از حیف و میل به عموم مسلمین، توان فهمانید که- بعون الله تعالی و حسن تأییده- هم چنانکه در سائر حقوق واجبه الهیه- عز اسمه- به اقتضای دیانت اسلامیّه از اداء آن نوعاً تکاهل ندارند، همین طور نسبت به خراج هم بعد از تطبیق بر سنت مقدّسه نبویه صلی الله علیه و آله همین رفتار را وظیفه و تکلیف دینی خود دانسته، تهاون در اداء را روا ندارند و به حالت حالیه که اخذ و استیفاء و صرف آن چون همه بر طبق شهوات طاغوتیه و مظالم استبدادیّه است، لهذا حرام اندر حرام؛ بعد از این تصحیح و تسویه و تعدیل «۲» و ضبط و ترتیب، قیاسش نکنند و در اداء حقوق واجبه نوعیه که در شریعت مطهره حفظاً للنظام و صیانه لحوزه الاسلام تشریع فرموده‌اند- کما ینبغی-، اهتمام نموده، اهمیت آن را از سایر تکالیف محضه رعایت کنند.

و لازم است جمله [ای] از فرمایشات و دستور العمل‌های صادره از

(۱). أ، د: ترتیب.

(۲) س: تعدیه.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۱

حضرت سيد اوصياء- عليه افضل الصلوة و السّلام- را در اين باب برای فهمیدن آنکه ديگران هر چه دارند از اين سرچشمه فرا گرفته و ماها چه قدر به نفس خود ظالم و از تشيع به محض ادّعا قناعت داريم، ذکر شود.

در همان خطبه مبارکه صادره در بيان حقوق والی بر رعيت و رعيت بر والی می‌فرماید:

«اما بعد فقد جعل الله لي عليكم حقا بولاية أمركم، و لكم عليّ من الحقّ مثل الذي لي عليكم، فالحقّ أوسع الأشياء في التواصف و أضيّقها في التناصف، لا يجري لأحد إلّا جرى عليه، و لا يجري عليه إلّا جرى له، و لو كان لأحد ان يجري له و لا يجري عليه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقد رتّه على عباده؛ و لعدله في كلّ ما جرت عليه صروف قضائه، و لكنّه جعل حقّه على العباد أن يطيعوه، و جعل جزاءهم عليه مضاعفة الثواب تفضّلا منه و توسّعا بما هو من المزيد اهله.

ثمّ جعل سبحانه من حقوقه حقوقا افترضها لبعض النّاس على بعض، فجعلها تكافأ في وجوهها، و يوجب بعضها بعضا، و لا يستوجب بعضها إلّا ببعض، و اعظم ما افترض الله سبحانه من تلك الحقوق حقّ الوالى على الرّعيّة، و حقّ الرّعيّة على الوالى، فريضة فرضها الله سبحانه لكلّ على كلّ، فجعلها نظاما لألفتهم، و عزّا لدينهم، فليست تصلح الرّعيّة إلّا بصلاح الولاة، و لا تصلح الولاة، إلّا باستقامة الرّعيّة؛ فإذا أدّت الرّعيّة إلى الوالى حقّه و أدّى الوالى إليها حقّها عزّ الحقّ بينهم، و قامت مناهج الدّين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت على أذلالها السّنين، فصلح بذلك الزّمان، و طمع في بقاء الدّولة، و يئست مطامع الاعداء، و إذا غلبت الرّعيّة و اليها، و أجحف الوالى برعيّته اختلف هنالك الكلمة و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال في

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۲

الدّين، و تركت محاجّ السّنين، فعمل بالهواء، و عطّلت الأحكام، و كثرت علل النّفوس، فلا يستوحش لعظيم حقّ عطّل، و لا لعظيم باطل فعل، فهنالک تذلل الأبرار و تعزّ الاشرار، و تعظم تبعات الله عند العباد، فعليكم بالتّناصح في ذلك و حسن التّعاون عليه، فليس أحد- و ان اشتدّ على رضا الله حرصه، و طال في العمل اجتهاده- ببالغ حقيقة ما الله اهله من الطّاعة له، و لكن من واجب حقوق الله على العباد التّصيحة بمبلغ جهدهم، و التّعاون على إقامة الحقّ بينهم»، إلى أن قال- صلوات الله عليه- «و إنّ من أسخف حالات الولاة عند صالح النّاس أن يظنّ بهم حبّ الفخر و يوضع أمرهم على الكبر».

إلى أن قال- صلوات الله عليه- «فلا تكلموني بما تكلم به الجابرة»، إلى [۱]

[۱] نهج البلاغه، خ ۲۱۶ «اما بعد، بی گمان خدای سبحان مرا بر شما با ولایت امرتان و شما را بر من حقّی قرار داده و این حقوق متقابل میان من و شما برابر است، حق در مقام سخن فراخترین میدان، ولی در مقام عمل و انصاف میدانی بسیار تنگ است. حق چون به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز بکار خواهد رفت و به زیان هر کسی اجرا شود، به سود او نیز جریان می‌یابد. اگر حق در موردی تنها به سود کسی باشد و ضرری را متوجه او نکند، تنها خدای سبحان است نه آفریده‌های او، زیرا بر بندگانش قادر است و در قلمرو قضای او عدالت جریان دارد. در عین حال در این مورد نیز حق را متقابل قرار داده، حق خود بر بندگان را اطاعت خویش قرار داده، و در برابر پاداش آن را، از سر فضل و گشایشی که او را شایسته است، ثواب مضاعف مقرر فرموده است. خدای سبحان حقوق متقابل در روابط اجتماعی انسانها را بخشی از حقوق خود قرار داده که بزرگترین حقّی که واجب کرده، حقوق متقابل مردم و زمامداران است. و این فريضه‌ای الهی است که خداوند سبحان آن را برای هر یک بر دیگری واجب کرده است و آن را نظام همبستگی و وسیله شکوه دینشان قرار داده، چنان که مردم جز با اصلاح زمامداران و زمامداران نیز جز به پایمردی مردم صلاح و فلاح نمی‌یابند. پس هرگاه مردم حق زمامدار را بپردازند و زمامدار نیز حق مردم را ادا کند، حق در میانشان عزیز گردد و راههای دین استوار شود و نشانه‌های عدالت راست شود و سنتها در روندی صحیح جریان یابد بدین سان زمانه اصلاح گردد و به دوام دولت امید رود و طمعهای دشمنان به یأس مبدّل شود و هرگاه مردم بر

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۳

آخر ما تقدّم ..

قواعد و فوائد مستفاده از هر يك از فقرات اين خطبة مباركه و مأخوذ بودن اصل علم حقوقی كه حكماي اروپا تدوين نموده و بدان مباحثات دارند، از اشباه و نظاير اين خطبة مباركه، موكل به رساله علي حده است كه - بعون الله تعالى - بعد از اين خواهيم نوشت.

۲. تشخیص وضع قوانین و تمیز ثابت از متغیر [

اشاره

دوم: از اصول و مهمّ وظائف مذکوره تشخیص کیفیت قرار داد دستورات و وضع قوانین و ضابط تطبیق آنها بر شرعیات و تمیز مواد قابلۀ نسخ و تغییر از ماعدای آن است.

[احکام ثابت و متغیر]

بدان كه، مجموعه وظايف راجعه به نظم و حفظ مملكت و سياست

زامدار خویش چيره شوند يا زمامدار با مردم زورگویی كند، اختلاف كلمه رخ نمايد و نشانه‌های ستم آشكار شود و فريب و دغلبازی در دين فزونی گيرد و راههای اصلی سنت ترك شود. هوی و هوس مبنای عمل شود و احكام تعطيل گردد و بيماريهای نفوس افزايش يابد، به طوری كه از تعطيل حق هر چند بزرگ، و انجام باطل هر چند عظيم کسی دچار نگرانی و وحشت نشود، لذا نيكان ذليل شوند و اشرار عزت يابند و بندگان گرفتار عذاب خدا شوند.

پس بر شما باد پند دادن متقابل در اين زمينه و همكاری نيك بر آن، هيچ كس هر چند كه بر رضای الهی سخت حريص باشد و در كوشش و عمل سابقه‌ای طولانی داشته باشد، به حقيقت اطاعت الهی چنانكه شايسته اوست، نخواهد رسيد. اما بخشی از حقوق واجب خدا بر بندگان اين است كه به قدر توان خود از نصيحت و دلسوزی دريغ نورزند و بر اجرای حق در ميان خود همكاری كنند. (تا آنجا كه حضرت می‌فرمايد:) بی‌گمان از پست‌ترين حالات زمامداران در نگاه مردم شايسته آن است كه در حق آنان گمان رود كه دوستدار ستايش‌اند و امر خود را بر كبر و غرور بنا نهاده‌اند (تا آنجا كه حضرت می‌فرمايد:) با من آن گونه كه با ستمگران و جباران سخن می‌گوئيد، سخن مگوئيد ..

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۴

امور اّمت، خواه دستورات اولیۀ متکلفۀ اصل دستور العمل‌های راجعه به وظايف نوعیّه باشد، و يا ثانویۀ متضمّنۀ مجازات بر مخالفت دستورات اولیّه، علی کلّ تقدیر، خارج از دو قسم نخواهد بود؛ چه، بالضروره يا منصوباتی است كه وظیفۀ عملیۀ آن بالخصوص معین و حكمش در شریعت مطهره مضبوط است، و يا غير منصوبی است كه وظیفۀ عملیۀ آن به واسطۀ عدم اندراج در تحت ضابط خاصّ و میزان مخصوص غير معین و به نظر و ترجیح ولیّ نوعی موكل است. و واضح است كه هم چنانكه قسم اول نه به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف و نه جز تعبد به منصوص شرعی الی قیام الساعۀ وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند بود؛ همین طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است، و چنانچه با حضور و بسط

ید ولی منصوب الهی - عز اسمہ - حتی در سایر اقطار هم به نظر و ترجیحات منصوبین از جانب حضرتش - صلوات الله علیه - موکول است، در عصر غیبت هم به نظر و ترجیحات نواب عام یا کسی که در اقامه وظائف مذکوره عمن له ولایه الإذن مأذون باشد، موکول خواهد بود و بعد از کمال وضوح و بدهت این معنی فروع سیاسیّه مترتبّه بر این اصل بدین ترتیب است:

[چند فرع سیاسی:]

[۱. انطباق قوانین مجلس با احکام ثابت]

اول: آنکه قوانین و دستوراتی که در تطبیق آنها بر شرعیات - کما ینبغی - باید مراقبت و دقت شود، فقط به قسم اول مقصور و در قسم تنبیه الأُمّه و تنزیه المله، ص: ۱۳۵
دوم اصلاً این مطلب بدون موضوع و بلا محلّ است.

[۲. مشورت فقط در حوزه احکام متغیر]

دوم: آنکه اصل شورویّتی که دانستی اساس سلطنت اسلامیّه به نص کتاب و سنت و سیره مقدّسه نبویّه صلی الله علیه و آله مبتنی بر آن است، در قسم دوم است و قسم اول چنانچه سابقاً اشاره شد، رأساً از این عنوان خارج و اصلاً مشورت در آن محلّ ندارد.

[۳. الزام آور بودن قوانین حکومتی در احکام متغیر]

سیم: آنکه همچنانکه در عصر حضور و بسط ید حتی ترجیحات ولات و عمال منصوبین از جانب ولیّ کلّ - صلوات الله علیه - هم ملزم قسم دوم است و به همین جهت است که اطاعت ولی امر علیه السّلام را در آیه مبارکه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱» در عرض اطاعت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت - صلوات الله علیها - را باز هم در عرض اطاعت خلّاق عالم - عز اسمہ - تعداد فرموده اند، و بلکه از وجوه و معانی «اکمال دین» به نصب ولایت يوم غدیر هم همین امر است؛ «۲» همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لا محاله به مقتضای نیابت ثابتّه قطعیه علی کل تقدیر، ملزم این قسم است، و از این بیان به خوبی حال هفوات و اراجیف مغرضین که این الزام و التزامات قانونیه

(۱). سورة نساء، آیه ۵۹ «خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر را اطاعت کنید».

(۲). اشاره به آیه ۳ از سورة مائده است الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا که پس از ماجرای غدیر خم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد.

تنبیه الأُمّه و تنزیه المله، ص: ۱۳۶

را شرعاً بلا- ملزم پنداشته، منکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضائیت و یا عدم اطلاع به مقتضیات اصول مذهب، منشأ دیگری ندارد.

[۴. تدوین قوانین در حوزه احکام متغیر]

چهارم: آنکه چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم و در تحت عنوان ولایت ولی امر علیه السّلام و نواب خاصّ یا عام و

ترجیحاتشان مندرج، و اصل تشريع شورويت در شريعت مطهره «۱» به اين لحاظ است پس البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال مغتصبه متصدیان و منع از تهاون و تجاوزشان بر تدوين آنها به طور قانونيت بر همين وجه متعين [است]، و قيام به اين وظيفه لازمه حسيه با اين حالت حاليه و توقف رسميت و نفوذ آن به صدور از مجلس رسمي شورای ملی، سابقا مبين شد، که در عهده درایت کامله و کفایت کافیۀ مبعوثان ملت است، و با امضاء و اذن من له ولايه «۲» الامضاء و الإذن - چنانچه مشروحا گذشت - تمام جهات صحت و مشروعيت مجتمع، و شبهات و اشکالات مندفع، و مرجع مقننه و قوه علميه «۳» بودن هيئت منتخبين ملت هم به اين معنی [است]، و واهی بودن شبهات مغرضانۀ مفسدين «۴» که نفس «۵» تقنين قوانين را اقتراحانه و دلخواهانه، مقابلي با دستگاه نبوت شمرده بودند، از اين بيان مزيدا علی ما سبق ظاهر و هویدا و وجوب حسی این وظیفه، نظر به توقف حفظ نظام و ضبط

(۱). س: حذف شده است.

(۲). س: حذف شده است.

(۳). أ، د: قوه عملیه.

(۴). س: حذف شده است.

(۵). س: حذف شده است.

تنبيه الأمه و تنزيه المله، ص: ۱۳۷

تصرفات مغتصبه بر آن، آشکار گردید.

۵. احکام متغیر، تابع مصالح و مقتضیات زمان

پنجم: آنکه چون دانستی قسم دوم از سیاسات نوعیه در تحت ضابط و میزان معین غیر مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و به مشورت و ترجیح من له ولايه النظر موكول است، پس البته قوانین راجعه به این قسم، نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار، لا محاله مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول مبنی بر دوام و تأیید نتواند بود. و از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص، و چه قدر صحیح و لازم و بر طبق وظیفه حسیه [است] و الحقّ موجب کمال حیرت است که غیر مطلعین به دقایق اسلامیه چگونه اینچنین وظائف دقیقه را استفاده و صحیحاً ترتیب نمودند! و از این عجب تر آنکه منتحلین اسلام چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب غفلت و یا تغافل و تجاهل نموده، مغالطه تردیدیه خیلی بی ربط، که «آیا این نسخ و تغییر، عدول از واجب به حرام و یا از حرام به واجب و یا از مباح به مباح دیگر است؟» برای تشویش اذهان عوام القاء، و بر هر تقدیر نغمه مضحکه سرودند! چه، دانستی که این نسخ و تغییر از تمام شقوق تردید مغرضانۀ مذکوره خارج و از باب عدول از فرد واجب است به فرد دیگر، و قدر مشترک آنها که حفظ نظام و سیاست امور امت است واجب حسی، و اختیار افراد تابع خصوصیات

تنبيه الأمه و تنزيه المله، ص: ۱۳۸

مصالح و مقتضیات اعصار و به ترجیح من له ولايه النظر موكول و با اصلحيت و ارجحيت فرد دیگر، البته عدول لازم خواهد بود. و خوب است هم در آن اصابه محیره العقول و هم در این مغالطه ضدّ مأمول به مثال مبارک «لقد حنّ قدح لیس منها» [۱] تمثل شود و لنعم ما قیل:

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است به دست راهزن [۲]

[۳. تفکیک قوای مملکت]

سیم: از وظایف لازمهٔ سیاسیه تجزیهٔ قوای مملکت است که هر یک از شعب، وظائف نوعیه را در تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامهٔ آن را با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفهٔ مقرر به عهدهٔ کفایت و درایت مجرین در آن شعبه سپارند و اصل این تجزیه را مورّخین فرس از جمشید [۳] دانسته‌اند، حضرت سید اوصیاء

[۱] ضرب المثلّی است در لغت عربی و دربارهٔ کسی به کار برده می‌شود که به قومی افتخار کند که از آن قوم و قبیله نباشد یا به صفتی فخر بفروشد که فاقد آن باشد. (میدانی، مجمع الامثال، ج ۱ / ۱۹۱).

امام علی علیه السلام در پاسخ نامهٔ معاویه از این مثل استفاده کردند و فرمودند: کسی که در زمرهٔ طلقاء (آزادشدگان پیامبر در روز فتح مکه) است، چگونه می‌تواند دربارهٔ مهاجرین و درجات و مراتب آنان اظهار نظر کند؟! (ر. ک: نهج البلاغه، نامهٔ ۲۸) عمر بن خطاب نیز در پاسخ ولید بن عقبه که خود را مفتخر به قریش شمرده بود، از این ضرب المثل استفاده کرد. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۳ / ۳۶۸) این مثل و شعر فارسی در عبارت نائینی، در چاپ سوم کتاب حذف شده است.

[۲] مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۶.

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغی است به دست راهزن

[۳] جمشید بن ذاد بعد از برادرش طهمورث بر تخت سلطنت نشست. بیش از ششصد سال سلطنت کرد، ابتدا اهل عدالت‌ورزی بود، ولی بعداً به استبداد گرایید. مردم را به چهار طبقه

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۳۹

- علیه افضل الصلاة والسلام - هم در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر - رضوان الله علیه - امضاء فرموده، می‌فرماید: «و اعلم أنّ الرّعيّة طبقات لا يصلح بعضها إلّا ببعض ولا غنى ببعضها عن بعض، فمنها جنود الله، و منها كتاب العايمّة و الخاصّة، و منها قضاء العدل و عمال الإنصاف و الرّفق، و منها اهل الجزية و الخراج من اهل الدّمة و مسلمة النّاس، و منها التّجار، و اهل الصّيناعات»، الى أن قال - صلوات الله عليه - «فالجند يأذن الله حصون الرّعيّة، و زين الولاة، و عزّ الدّين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرّعيّة إلّا بهم، ثمّ لا قوام للجند إلّا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به في جهاد عدوّهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم، و يكون من وراء حاجتهم، ثمّ لا - قوام لهذين الصّنفين إلّا بالصّنف الثّالث من القضاء و العمّال و الكتاب لما يحكمون من المعاهد، و يجمعون من المنافع، و يؤتمنون عليه من خواصّ الأمور و عوامّها، و لا قوام لهم جميعاً إلّا بالتّجار، و ذوى الصّيناعات»، - إلى آخر ما كتبه صلوات الله عليه - [۱].

کتاب، صنّاع، فقها، حراثین تقسیم کرد و برای هر کدام مهری ساخت گفته‌اند در عصر او خداوند هود و صالح را برانگیخت. او در اواخر عمرش ادعای ربوبیت کرد و خداوند بوسیلهٔ ضحاک او را هلاک کرد. (ر. ک: شیخ محمد حسین سلیمان اعلمی، دائرة المعارف).

[۱] نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳ «بدان که تودهٔ مردم طبقاتی هستند که اصلاح بعضی از آنها به اصلاح بعضی دیگر بستگی دارد و بعضی از آنها از بعضی دیگر بی‌نیاز نیستند، یک طبقه لشکرهای خدایند، و دستهٔ دیگر نویسندگان و کاتبان امور عمومی و خصوصی‌اند، و دسته‌ای دیگر قاضیان عادل و کارگزاران انصاف و مدارایند و دسته‌ای دیگر اهل جزیه و مالیاتند از اهل ذمه و مسلمانان و گروهی تجار و صنعتگراند (تا آنجا که فرمود): سپاهیان به اذن پروردگار دژهای مردم و زینت حکمرانان و عزت دین و راههای امن و

آسایش‌اند و مردم جز به وجود آنها برپا نمی‌مانند. و آسایش و نظامی هم برای سپاهیان نیست مگر با خراجی که خداوند برای آنان مقرر فرموده که به وسیله آن به جنگ با دشمنانشان توانا می‌گردند و به اصلاح کارشان اعتماد می‌کنند و نیازشان تنبیه الأُمّة و تنزیه المله، ص: ۱۴۰

اندراج تمام شعب وزارتخانه‌های حائیه دول متمدنه در اصناف مذکوره ظاهر است، چه بالضروره شغل وزارت داخله و مالیه و دفتر در تحت عنوان «کتاب» مندرج، و جمیع محاکم در تحت عنوان «قضاوت» داخل، و وزارت خارجه در آن عصر بی‌محل بوده. و بعد از این فرمایشات برای منتخبین، به جهت ریاست هر یک از اصناف مذکوره اوصافی اعتبار فرموده که در این جزء زمان از کبریت احمر نایاب‌تر [است] و چقدر سزاوار است چنانچه مرحوم حضرت آیه الله العظمی سیدنا الاستاد العلامة آقای میرزای شیرازی قدس سرّه غالباً به مطالعه این فرمان مبارک و سرمشق گرفتن از آن مواظبت می‌فرمود، همین طور تمام مراجع امور شرعیه و سیاسیه هر کس به اندازه مرجعیتش این سیره حسنه را از دست نداده، این فرمان مبارک را که به نقل موثقین، اروپائیان ترجمه‌ها نموده و در استنباط قوانین سرمشق خود ساخته‌اند، کان لم یکن نشمارند. و خوب است در استقصاء اصول وظایف سیاسیه عصر غیبت به آنچه ذکر شد قناعت و بقیه را به عهده درایت مبعوثان ملت و هیئت مجتهدین نظر- بعد تحدیده و تشیده- بعون الله تعالی و حسن تأییده- موقوف داریم.

به وسیله آن بر طرف می‌شود. این دو گروه (سپاهیان و مالیات‌دهندگان) نظام و آسایش ندارند جز با حضور دسته سوم که عبارت از قضات و کارگزاران و کاتبان‌اند. زیرا اینان در قراردادهای حکم می‌کنند و منافع را جمع‌آوری می‌نمایند و در جریانات و امور خصوصی و عمومی مورد اعتمادند و همه این گروه‌ها جز با حضور تجار و صاحبان صنایع قوام پیدا نمی‌کنند. تنبیه الأُمّة و تنزیه المله، ص: ۱۴۱

[خاتمه]

[مقصد اول: قوای حافظ استبداد]

اشاره

و اما خاتمه مشتمل بر دو مقصد است: اول در استقصاء قوای ملعونه استبداد است.

[۱. جهل مردم]

اول: از آن قوی که اصل و منشأ و روح تمام آنها است، جهالت و بی‌علمی ملت به وظائف سلطنت و حقوق خود [می‌باشد]. و بدیهی است چنانچه علم سرچشمه تمام فیوضات و سعادات است، جهل هم منشأ و منبع تمام شرور و موصل به اسفل درکات است. جهل است که انسان را به بت‌پرستی و تشریک فراعنه و طواغیت با ذات احدیت- تعالی شأنه- در اسماء و صفات خاصه الهیه- عز اسم- وامی‌دارد، به واسطه جهل است که انسان بیچاره، آزادی خدادادی و مساواتش در جمیع امور با جابره و غاصبین حریت و حقوق ملیه را، رأساً فراموش و به دست خود طوق رفیتشان را به گردن می‌گذارد و بلکه این اعظم مواهب و نعم الهیه- عز اسم- و اهم مقاصد انبیا و اولیا علیهم السلام را موهوم می‌شمارد،

تنبیه الأُمّة و تنزیه المله، ص: ۱۴۲

نادانی و جهالت است که این بهیمة صفت و دیو سیرت انسان صورت را به بذل تمام قوی و دارائیش در استحکام اساس اسارت و

رَقِیت خودش وادار و به جای آنکه با برادران دینی و وطنیش در استنقاذ حَرِیت و تَخْلِیص خود از این اسارت و رَقِیت و حفظ دین و وطنش همدرد و همدست باشد، به ریختن خون و نهب اموال و هتک اعراضشان همت می‌گمارد.

و چنین بی‌دینی و بی‌ناموسی و ظالم‌پرستی و اشنع انحاء راهزنی را شجاعت و شهامت، بلکه خدمت به وطن و دولت و موجب سربلندی و شرافت هم می‌پندارد، مانند اراذل کوفه و اوباش شام به قتل و اسر علما و سادات و اخیار و احرار و هتک اعراض و نهب اموالشان افتخار و از اندراج در عداد یزیدیان هیچ پروا ندارد. بی‌ادراکی و غباوت است که این صنف حیوان دو پا و اضلّ از انعام به جای جانفشانی در حفظ دین و حراست وطن اسلامی با دشمنان روسی، که جز اعدام دین و دولت و استیصال ملّت و بلعیدن مملکت همی ندارند، همدست و به اسم دین‌داری و یا دولتخواهی چنین شنایع را برپا می‌دارد! مسجودیت فراعنه و طاغیان، و معبودیت گاو در هندوستان، و مالک رقاب شدن امویه و عباسیه و اخلافشان، و اتباع کلّ ناعق بودن ایرانیان، و بلکه نوع اسلامیان، و گناه بخشی پایان و پادریان در فرنگستان، و به انتظار نبی موعود نشستن یهودیان، و مفعول من اراد را خالق عالم و فاعل ما یرید دانستن ازلیان و بهائیان، و پیروی و تبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان و بقایای خوارج نهروان، الی غیر ذلک من الشنایع، همه از این امّ الشّرور و الامراض ناشی، و از ابتدا تا انقراض عالم

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۳

هر بلائی که بر سر امت آمده و بیاید از این مادر متولّد و از این منشأ برپا [می‌شود] و احصاء شمه [ای] از آنها خارج از وضع رساله و محتاج به دفاتر و طومارها است.

[۲. استبداد دینی]

اشاره

دوم: از آن قوای ملعونه- که بعد از جهالت ملّت از همه اعظم و علا-جش هم به واسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن، از همه اصعب و در حدود امتناع است، همان شعبه استبداد دینی است که اجمالا در مقدمه مبین و حقیقتش را هم دانستی که عبارت از ارادات خود سرانه است که منسلکین در زیّ ریاست «۱» روحانیه به عنوان دیانت اظهار و ملّت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خبرت به مقتضیات کیش و آئین خود به اطاعتش وامی‌دارند، و هم دانستی که این اطاعت و پیروی چون غیر مستند به حکم الهی- عزّ اسمه- است، لهذا از مراتب شرک به ذات احدیت و به نصّ آیه مبارکه، که اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُءُوبًا لَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ «۲» و اخبار وارده در تفسیرش، «۳» عبودیت ایشان و در عنوان روایت شریفه مرویه در احتجاج هم مندرج است.

(۱). س: سیاست.

(۲). سورة توبه، آیه ۳۱، (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و نیز مسیح فرزند مریم را.

(۳). طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳ روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام أنّهما قالَا:

«أما و الله ما صاموا و لا صلّوا و لكنّهم أحلّوا لهم حراما و حرّموا علیهم حلالا فاتّبعوهم و عبدوهم من حیث لا یشعرون».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۴

اصل ابتداع و اختراع این قوه می‌شوم و اعمالش در اسلام از بدع معاویه است که از برای مقابله با سرور اوصیاء- علیه افضل الصلاة والسلام- عده‌ای از دنیاپرستان از قبیل عمرو عاص و محمد بن مسلمة «۱» و مسلمة بن مخلد «۲» و مغیره بن شعبه «۳» و اشباههم را که در انظار عوام امت در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری به اسم دین‌داری به واسطه اتّصاف به صحابیت، نفوذ و مطاعیتی داشتند، در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت- سلام الله علیها- با خود همدست نمود؛ و هم از دسته دیگر [ی] امثال «۴» ابو موسی اشعری که از معیت علیّه ایشان مأیوس بود، به همان اعتزال و تقاعدشان از نصرت حق و خذلان شاه ولایت علیه السلام و تزهید صوری به ترک نصرت و خذلان حضرتش به خرج بی‌خردان امیت دادن قناعت [نمودند]، و به وسیله معیت آن دسته دنیاپرست با او و

- (۱). محمد بن مسلمة بن سلمة انصاری با علی علیه السلام بیعت نکرد و در جنگ جمل و صفین از جنگ کناره گرفت و در سال ۴۶ ه. ق در مدینه به قتل رسید (ر. ک: ابن حجر عسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۳۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۳) در چاپ سوم و ترجمه‌های عربی کتاب محمد بن مسلم آمده است.
- (۲). مسلمة بن مخلد بن صامت انصاری خزرچی والی مصر و مغرب از سوی معاویه و یزید بود که در سال ۶۲ درگذشت. (همان، ص ۱۱۷) در چاپ سوم و ترجمه‌های عربی کتاب مسلم بن مخلد آمده است.
- (۳). از هوشیاران و حیل‌گران عرب شمرده شده که در زمان عمر و عثمان والی کوفه بود، در جمل و صفین امام علی علیه السلام را همراهی نکرد و در ماجرای حکمیت به معاویه پیوست. (شیخ مفید، امالی، ص ۲۴۰، مجلس ۲۵).
- (۴). س: حذف شده است.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۴۵

سکوت و اعتزال این دسته دیگر، رفته رفته اساس استبداد و استعباد «۱» و تحکّمات خود سرانه را در اسلام استحکام و حتی سب آن حضرت علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد، همه شنودند و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله بر این کفر بین، اعانت یا سکوت اختیار نمودند! شدت حاجت فراغه و طواغیت اخلافش من الامویة و العباسیة و اخلافهم المغتصبين الظالمين، در تملک رقاب امت و محو احکام شریعت به آن مساعدت و این سکوت هر دو رشته «۲» را تکمیل و به مرور دهور و اعصار و توارد حیل و افکار، اتحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمرو عاص و ابو موسی با استبداد سیاسی موروث از معاویه و به هم آمیختگی و متقوم به هم بودن این دو شعبه استبداد و استعباد به درجه مشهوده و حالت حالیه که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ کلمه و مطاعیت، و مساعدتشان به سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهدهفروشی و گرویدن عوام اضلّ از انعام است، منتهی گردید و لا بیان بعد العیان و لا أثر بعد عین، و لنعم ما قیل:

رگ رگ است این آب شیرین آب شور در خلایق می‌رود تا نفخ صور «۳»

و مضمون این بیت از اخبار طینت «۴» مأخوذ است.

- (۱). س: حذف شده است.
- (۲). س: دسته.
- (۳). مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۷۴۶.
- (۴). مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۷ به بعد «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خلق الله تبارك و تعالی شیعتنا من طینه مخزونه لا یشدّ منها شاذّ و لا یدخل فیها داخل أبداً إلى يوم القيامة».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۶

[۳. شاهپرستی]

سیم: از آن قوای ملعونه نفوذ دادن به شاهپرستی است در مملکت، و به جای مراتب و درجات قوه علمیه و عملیه و سایر موجبات تفوق و امتیازات نوعیه‌اش مقرر داشتن، و مرجعیت امور لشکری و کشوری و سایر نوعیات مملکت را تابع این رذیله خبیثه قرار دادن و به اندازه مراتب و درجاتش منصب دادن و زمام امور را مفوض داشتن است. به درجه رسوخش اعمال این قوه ملعونه اهمّ مقدمات استبعاد رقاب ملت و درجاتش هم به اختلاف درجات استبعاد و تملک رقاب مختلف است. نفوذ شاهپرستی در مملکت است که نادانی و جهالت عمومیه را بی‌علاج و ریشه علم و دانش و سایر موجبات سعادت و حیات ملی را به واسطه عدم فائده و بلکه مضرّ به ترقی بودن، به کلی از مملکت بر می‌اندازد، تمام قوای ملّیه را مضمحلّ و نابود و همه را در قبال غنیمان خارجی به منزله صعوه «۱» در چنگال شاهین و در تمام حوائج شبانه روزی محتاجشان می‌سازد.

رسوخ شاهپرستی «۲» در رگ و ریشه ملت است که حتی منسلکین در زیّ اهل علم هم، فضلا عن العوام، با علم به قیام ضرورت دین اسلام بر غاصبیت و حرمت اعانت بر فعال ما یشاء و حاکم ما یرید بودن طواغیت امت، مع هذا به اقتضای جبلت ثانیه در این اعانت و ظلم که

(۱). مرغی کوچک است که در فارسی سنگانه گویند و برخی آن را مرغی مانند گنجشک دانسته‌اند که سینه‌ای سرخ دارد. (لغت نامه دهخدا).

(۲). س: این رذیله.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۷

دانستی از اعظم کبائر و شرک به ذات احدیت - عزّ اسمہ - است، بی‌اختیار و به ترهات بافی و حفظ دینش نامیدن، ساحت مقدّسه دین مبین را لکه دار و حتی به بذل هستی در استحکام این بت پرستی من حیث لا- یشعر وادارشان می‌نماید، مرجعیت «۱» نوعیات مملکت را تابع درجات این رذیله خبیثه قرار دادن است که هر رذل پست فطرت و دزد غارتگر و بی‌دانش و لیاقتی، به وسیله اظهارش زمام مهمّ مملکت و رقاب ملت را مالک و بدون تعب و مشقّت راهزنی، با کمال قوت و شوکت و از باب استحقاق و مالکیت، دارائی آن اذلاء و ارقاء را انتزاع [می‌نماید]، و به واسطه کمال بی‌علمی و جهالت و پست فطرتی و رذالت و از غیرت دینی و وطنی بهره و نصیب نداشتن، و شرف استقلال و قومیت نشناختن، به طمع جزئی انتفاع شخصی و یا اندک چاپلوسی حریف طرّار «۲» تمام مدخل و مخرج و شعب ثروت و مکنت و آبادانی مملکت و جمیع جهات حفظ استقلال قومیت مسلمین بی‌صاحب را به رهانت «۳» و امتیاز و معاهدات منحوسه به غنیم خارجی واگذار، و ملت و دولت و مملکت را به حال تباه و روزگار سیاه ما ایرانیان اذلّ از قوم سبأ می‌نشانند.

تفرّق کلمه هر دولت و ملت و توحش و تنفر هر سلطان و رعیت از همدیگر و به باد فنا رفتن هر سلطنت قدیمه قومیه، به خیانت این دسته مردم و اعمال این قوه خبیثه و اتکال به آن مستند است. عدم وقوفشان

(۱). س: حذف شده است.

(۲). س: حذف شده است.

(۳). س: به وسیله.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۸

در اغتصاب هستی و دارائی اُمّت بر هیچ حدّ، موجب تنفّر قلوب رعیت از سلطان، و اهتمامشان در اظهار شاه‌پرستی و دولت خواهی و خود را حافظ و حارس سلطنت به خرج دادن و دفع هجوم و اغتیالات اُمّت را وانمود نمودن، موجب توخّش سلطان است از رعیت، و به ضرورت و تکرّر «۱» تجربت و تصفّح تواریخ اعصار سابقه، مآل این توخّش و تنفّر و نتیجه نفوذ دادن به شاه‌پرستی در مملکت، جز زوال و انقراض نباشد.

و حضرت سید اوصیاء- علیه أفضل الصلاة والسلام- در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر- رضوان الله علیه- در وصف این دست مردم چپاولگر و تحذیر از مساعدتشان می‌فرماید: «و ليس أحد من الرعية أثقل على الوالي مئونة في الرخاء، و أقلّ معونة له في البلاء، و أكره للانصاف، و أسأل بالإلحاف، و أقلّ شكراً عند الإعطاء، و أبطأ عذراً عند المنع و أضعف صبراً عند ملّات الدّهر من أهل الخاصّة، و إنّما عماد الدّين و جماع المسلمين و العدة للأعداء، العامّة من الأُمّة فليكن صغوك لهم و ميلك معهم» «۲».

مراد از اهل خاصّه، همین دسته مفتخواران است که به عنوان دولت خواهی و شاه‌پرستی خود را به ولایت و مراجع حکومت می‌چسبانند.

و هم در لزوم حسم مادّه ایشان در همان فرمان مبارک می‌فرماید:

(۱). س: حذف شده است.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳، و هیچ‌یک از مردم از جهت مخارج سنگین‌تر و از جهت یاری رساندن در سختیها بی‌ارزشر و به انصاف بی‌رغبت‌تر و در مقام درخواست مصرّتر و هنگام عطا و بخشش ناسپاستر و وقت عدم بخشش عذرناپذیرتر و هنگام پیشامدهای زمانه بی‌طاقت‌تر از خواص نیستند و تنها استوانه‌های دین و جمعیت مسلمین و نیروهای آماده در مصاف با دشمن عامّه مردم‌اند پس باید با آنان همراه بوده و قلب تو به آنان متمایل باشد.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۴۹

«ثم إنّ للوالي خاصيّة و بطانة فيهم استيثار و تطاول، و قلبه إنصاف في معاملته، فاحسم مادّة أولئك بقطع أسباب تلك الأحوال و لا تقطعن لأحد من حاشيتك و حامتك قطيعه، و لا يطمعن منك في اعتقاد عقده تضرّ بمن يليها من الناس في شرب أو عمل مشترك يحملون مئوته على غيرهم فيكون مهناً ذلك لهم دونك و عيبه عليك في الدّنيا و الآخرة و ألزم الحقّ من لزمه من القريب و البعيد، إلى آخر ما كتبه صلوات الله عليه و آله الطّاهرين «۱»».

[۴. اختلاف کلمه بین مردم]

چهارم: از آن قوای ملعونه القاء خلاف فیما بین اُمّت و تفریق کلمه ملت است. و هر چند اصل این قوّه خبیثه و اساسش همان جهالت «۲» و فعلیت خارجیه‌اش غالباً به شعبه استبداد دینی و مقداری هم به شاه‌پرستی مستند، و مستقلاً در عرض آنها نباشد، لکن چون تمام استعبادات واقعه در امم سابقه و این اُمّت، به همین تفرّق کلمه ملّیه منتهی و قوای ثلاثه سابقه به منزله مقدمات آن، و نتیجه مطلوبه از آنها، همین تفرّق و اختلاف و فی الحقیقه جزء اخیر علّت، و اصول سابقه

(۱). همان «سپس حکمرانان را نزدیکان و درباریانی است که به خودسری و گردنکشی و دست درازی و کمی انصاف خو گرفته‌اند، ریشه و اساس شرّ آنان را با جدا کردن موجبات آن صفات از بین ببر و به کسی از آنان که در اطراف هستند و خویشاوندان زمینی و اگذار مکن و نباید کسی در تو طمع کند به گرفتن مزرعه و کشتزاری که به همسایه آن در آب یا کاری که

مشترکاً باید انجام شود، ضرر برساند و سختی کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، چنین رفتاری موجب خوشی آنان بوده و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت نصیب تو است، و حق را برای آنکه شایسته است اجرا کن چه از نزدیکان تو باشد یا از افراد دور و غریبه ..».

(۲). س: جهات.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۵۰

معدّات آن است؛ از این جهت در لسان آیات و اخبار، تمام استعبادات را به همین تفرّق کلمه ملّیه و تشّت اهواء و اختلاف آراء مستند فرموده‌اند، قال عزّ من قائل:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ «۱».

کلمه مبارکه «شیعا» را، به معنی متفرّقین تفسیر فرموده‌اند، دلالت آیه مبارکه بر ترتّب فرعونیت و استعبادیه بودن سلطنت فرعون بر همین تفریق کلمه، بسی ظاهر و هویدا است.

و حضرت سید اوصیاء- علیه و آله افضل الصلاه و السلام- در همان خطبه مبارکه قاصعه،- سابق و لا حق آنچه «۲» در تحقیق سلطنت استعبادیه، سابقاً در طی مقدمه نقل کردیم- فرمایشاتی فرموده‌اند که از برای معرفت داء و پی بردن به دواء لازم است همه را نقل کنیم، و صادقین در دعوی تشیع و خالصین از اغراض استبدادیّه و استعبادیّه را به دستور العمل امامشان آگاه و به شناعة ظالم پرستی و عدم موافقت در استنقاذ «۳» حرّیت مغصوبه خود متنبّه سازیم، قال- صلوات الله علیه و آله:-

«و احذروا ما نزل بالأمم من قبلکم، من المثالات بسوء الأفعال، و ذمیم الأعمال، فتذكروا فی الخیر و الشّر أحوالهم، و احذروا أن تكونوا أمثالهم، فإذا

(۱). قصص، آیه ۴ «فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران را می‌کشت و سر می‌برید و...».

(۲). س: حذف شده است.

(۳). س: استفاده.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۵۱

تفکّرتم فی تفاوت حالیه، فالزموا کلّ أمر لزمّت العزّة به شأنهم «۱»، و زاحت الأعداء له عنهم، و مدّت العافیة فیہ علیهم، و انقادت النّعمه له معهم، و وصلت الکرامه علیہ حبلمهم من الاجتناب للفرقه، و اللّزوم للألفه، و التّحاض علیها، و التّواصی بها، و اجتنبوا کلّ أمر کسر فقرتهم، و أوهم منّتهم، من تضاعن القلوب و تشاحن الصّیدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الأیدی، و تدبّروا أحوال الماضین من المؤمنین قبلکم، کیف کانوا فی حال التّمحیص و البلاء؟ ألم یكونوا أثقل الخلاق أعباء، و أجهد العباد بلاء، و أضیق أهل الدنیا حالاً؟ اتّخذتهم الفراعنه عبیداً فساموهم سوء العذاب، و جرّعوهم المرار، فلم تبرح الحال بهم فی ذلّ الهلکة و قهر الغلبه لا یجدون حیلۀ فی امتناع و لا سیلاً إلی دفاع حتی إذا رأى الله جدّ الصّبر منهم علی الأذى فی محبّته و الاحتمال للمکروه من خوفه، جعل لهم من مضایق البلاء فرجاً فأبدلهم العزّ مکان الذّل، و الأمن مکان الخوف، فصاروا ملوکاً حکّاماً و أئمّیه أعلاماً و [قد] بلغت الکرامه من الله لهم ما لم تذهب الآمال إلیه بهم.

فانظروا کیف کانوا حیث كانت الإملاء مجتمعه و الأهواء متّفقه، و القلوب معتدلۀ، و الأیدی مترادفه و السّیوف متناصره و البصائر نافذه، و العزائم واحده، ألم لم یكونوا أرباباً فی أقطار الأرضین، و ملوکاً علی رقاب العالمین! فانظروا إلی ما صاروا إلیه فی آخر أمورهم، حین وقعت الفرقة، و تشّت الألفه، و اختلفت الکلمه و الأفتده، و تشعّبوا «۲» مختلفین، و تفرّقوا متحاربین، قد خلع الله عنهم

لباس کرامته، و سلبهم غصارة نعمته، و بقى قصص أخبارهم فيكم عبرة للمعتبرين.

(۱). س: العبرة بشأنهم.

(۲). آ، د، س: تشيعوا.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۵۲

فاعتبروا بحال ولد إسماعيل و بنى إسحاق و بنى إسرائيل عليهم السلام فما أشد اعتدال الأحوال و أقرب اشتباه الأمثال! تأملوا أمرهم فى حال تشبّتهم و تفرّقهم، لىالى كانت الأكاسرة و القياصرة أربابا لهم، يحتازونهم عن ريف الآفاق و بحر العراق، و خضرة الدنيا إلى منابت الشّيح، و مها فى الرّيح و نكد المعاش فتركوهم عالة مساكين إخوان دبر و وبر، أذلّ الأمم دارا و أجذبهم قرارا، لا يأوون إلى جناح دعوة يعتصمون بها، و لا إلى ظلّ ألفة يعتمدون على عزّها فالأحوال مضطربة و الأيدى مختلفة و الكثرة متفرّقة، فى بلاء ازل، و إطباق جهل من بنات موءودة، و أصنام معبودة، و أرحام مقطوعة، و غارات مشنونة، فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا فعقد [بملته] «۱» طاعتهم و جمع على دعوته ألفتهم كيف نشرت النّعمة عليهم جناح كرامتها، و أسالت لهم جداول نعيمها، و التّفّت الملهّ بهم فى عوائد بركاتها [فأصبحوا فى نعمتها «۲»] غرقين، و عن خضرة عيشها فكهين، قد تربّعت الأمور بهم فى ظلّ سلطان قاهر، و آوتهم الحال إلى كنف عزّ غالب، و تعطّفت الأمور عليهم فى ذرى ملك ثابت، فهم حكام على العالمين، و ملوك فى أطراف الأرضين» [۱] إلى آخر ما أفاض - صلوات الله عليه - على الأمة من

[۱] نهج البلاغه، خ ۱۹۲ «از عذابهایی که بر اثر زشتیها بر امتهای گذشته وارد شد، بترسید پس خیر و شر احوال آنان را به یاد آورید و از اینکه شما هم مانند آنان شوید، بپرهیزید و هرگاه در تفاوت حالات آنان اندیشه کردید، پس کاری را که به خاطر آن عزت یافتند و شر دشمنان بواسطه آن برطرف شد و عافیتشان تداوم یافت و نعمت را به سوى ایشان کشانید و رشته کرامت را بین آنان وصل نمود تا از تفرقه بپرهیزند و مهربان بوده و یکدیگر را بدان سفارش کنند، انتخاب کنید؛ و متقابلا از انجام هر عملی که پشت آنان را شکست و قدرتشان را سست کرد به خاطر کینه‌ورزی

(۱). آ، د، س: حذف شده است.

(۲). آ، د، س: حذف شده است.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۵۳

در دلها و دشمنی در سینه‌ها و پشت کردن اشخاص به هم و یاری نکردن دستها یکدیگر را بپرهیزید. و در احوال مؤمنان گذشته بیندیشید که چگونه در حال امتحان و آزمایش بودند؟ آیا از مردم دیگر گران‌بارتر و از سایرین رنجبرتر و از اهل دنیا زندگی‌شان سخت‌تر نبود؟! که فرعونها آنان را به بندگی و بردگی گرفتند.

پس سخت‌ترین شکنجه‌ها را به آنان چشانده و تلخی را جرعه جرعه به کامشان ریختند.

پیوسته حالشان بدین منوال بود، در ذلت رگبار و تحت سلطه جبار بسر می‌بردند، نه چاره‌ای برای سرپیچی داشتند و نه راهی برای دفاع؛ و چون خداوند صبر و استقامت آنان را در برابر سختیها به خاطر محبت خویش و تحمل آنان را در برابر ناملایمات به خاطر ترس از پروردگار مشاهده کرد، آنان را در گرفتاری‌ها فرج و گشایشی عطا کرد، عزت را جایگزین ذلت و امنیت را جانشین هراس ساخت، در نتیجه پادشاهان فرمانروا و پیشوایان راهنما شدند، چنان کرامتی از جانب خدا نصیبشان شد که تصور نمی‌کردند.

بنگرید که سران آنها چگونه جمع شدند و اندیشه‌ها متفق و قلب‌ها رام و دست‌ها در یک جهت و شمشیرها کمک یکدیگر و بصیرت‌ها نافذ و عزم‌ها واحد و جزم گردید، آیا در اطراف زمین ارباب و بر جهانیان پادشاهانی نبودند؟! پس بنگرید به آنچه که در پایان امرشان بدان گرفتار آمدند، آنگاه که بینشان جدایی افتاد و مهربانی و الفت از بین رفت و سخنان و قلبهایشان متفرق شد و حزبه‌ها و شعبه‌های مختلفی شدند و دسته دسته به جان هم افتادند، از این رو خداوند لباس کرامت و بزرگواری را از تنشان بیرون کرد و فراوانی نعمتش را برگرفت و تنها داستان‌های آنان در صفحات تاریخ باقی ماند تا عبرت گیرندگان شما پند گیرند.

عبرت بگیرد از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل علیهم السلام که چقدر احوال ملتها یکسان و به یکدیگر شبیه است! در وضع آنان در حال پراکندگی بیندیشید، شبهایی که کسری‌ها و قیصرها ارباب آنها بودند، آنان را از سرزمین‌های آباد و کشتزارها و دریای عراق به بیابان‌های خشک و با بادهای تند و زندگی ناگوار راندند و مستمند و عائله‌مند و پریشان روزگار و همدم احشام و پشم حیوان رها ساختند، از نظر محل زندگی خوارترین و از جهت آسایش بدبخت‌ترین اقوام بودند.

به زیر بار کسی نمی‌رفتند که بدان پناه یابند و زیر سایه محبت و الفتی که به عزت آن تکیه کنند، قرار نمی‌گرفتند.

پس احوالشان پریشان و دست‌ها پراکنده و جمعیت متفرق، در رنج و مشقت فراوان و جهل و

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۴

العلم و الحکمة.

و در مواقع عدیده دیگر از خطب مبارکه و سایر اخبار وارده هم استناد ذلت و اسارت و اضمحلال قومیت هر قومی را به تفرق کلمه خودشان تصریح فرموده‌اند، و برهانا هم از بدیهیات اولیه است، چه، بالضروره حافظ حقوق نوعیه هر قومی که اعظم همه، حرّیت رقاب و ناموس اکبر کیش و آئین و استقلال وطن و قومیتشان است، به همان جامعه نوعیه منحصر، و متوقف بر استحکام آن است، و اول آفت مترتبه بر فتور و اختلال این حصن حصین، ذهاب حرّیت و ابتلای به اسارت و رقیّت طواغیت امت و اقویای داخلیه است که به قوت قاهره بر سائر طبقات، و انتفاء قوه دافعه ملّیه، که فقط عبارت از اتحاد است، همه را به زیر بار رقیّت خود می‌کشاند و تدریجا به غرض استیصال قوای دفع و تخلص از اسارت و رقیّت خود تمام قوای ملّیه و جامعه نوعیه و موجبات حفظ از صولت و شوکت غنیمان خارجی را هم بالتبع، مضمحلّ و نابود و همه را می‌میراند و به وسیله اعمال قوای

نادانی بسر می‌بردند، دختران زنده به گور و بتها معبود و ارتباط با خویشان قطع و غارتگری دسته جمعی رواج داشت.

پس بنگرید به نعمتهای الهی که به ایشان عطا فرمود هنگامی که پیامبری را به سوی ایشان برانگیخت و آنان را مطیع شریعت او ساخت و بوسیله دعوت او آنان را با یکدیگر مهربان نمود، چگونه نعمت بال‌های کرامتش را بر ایشان گشود و نهرهای نعمت خیز را بر آنان جاری ساخت و شریعت آنها را در سودهای پربرکت خود گرد آورد تا در نعمت آن غرق شدند و در خرمی زندگی آن خشنود گشتند. زندگی‌شان در پرتو سلطان قدرتمندی سامان یافت و نیکویی حالشان با عزت و بزرگواری توأم شد و کارها در پناه حکومتی استوار آسان شد، پس بر جهانیان فرمانروا و در اطراف زمینها و ممالک مختلف پادشاهند. (تا پایان خطبه که آن حضرت از علم و حکمت بر امت افاضه فرمود).

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۵

استعبادیه و برانداختن ریشه علم و دانش از مملکت و نفوذ دادن به شاه‌پرستی و غیرها از قوای ملعونه و شدّت و مواظبت بر منع از اجتماعات و سایر موجبات حیات و یقظت ملت قهرا همه را به چنگال آنان گرفتار و به حالت $\text{تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ الدَّاسُ}$ «۱» می‌رساند، حالت حالیه فلک‌زدگان ایران و مرز و بوم ویرانش عیان این بیان و وجدان این برهان است.

پنجم: از آن قوای ملعونه، قوه ارباب و تخويف و تعذيب است که به سیرت مأخوذه فراعنه و طواغیت سلف، دعائ حریت موهوبه الهیه- عز اسمہ- و برپا دارندگان سیره مقدسه انبیاء و اولیاء علیهم السلام را، به انواع عذابهای وارده بر آن انوار طیبه من الاسر و القتل و التَّنکیل و التَّمثیل و الحبس فی المضائق و دس السموم و هتک الاعراض و نهب الأموال و غیرها «۲» معذب و بر احدی ابقاء و هیچ فروگذاری نشود.

اعمال این بی‌رحمی‌ها خلفا عن سلف هم تشفع قلبی است از آن شرفا و امجاد و هم به طمع قلع و قمع شجره طیبه اباء و حریت و منع از سرایتش به عموم [مردم]، و هم به غرض تخويف و تمکین ملت است به اسارت و ذل رقیّت و اغماض از شرافت و مجد حریت، و درجات اعمالش به اختلاف مراتب بی‌رحمی و قساوت و انسلاخ از فطرت

(۱). انفال، آیه ۲۶ «.. می‌ترسید که مردم شما را بربایند..».

(۲). از اسارت و کشتن و آزار و اذیت و مثله کردن و زندانی کردن در زندانها و مسموم کردن و هتک آبرو و غارت اموال و امثال آن.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۶

انسانیت و بی‌اعتقادی به مبدأ و معاد و عذاب آخرت و قیامت مختلف، و در این روزگار همچنانکه بعون الله- سبحانه و تعالی- دوره طاغوتیت طواغیت و گرفتاری امت به اسارت و ذل رقیّتشان به نقطه آخر رسیده، همین طور شقاوت و قساوت و انسلاخ از فطرت و بی‌رحمی و بی‌دینی فراعنه و طبقات اعوانشان هم به اعلی درجه منتهی و حتی اموری که هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد، هم مشهود و صحت و صدق مقاله معروفه در السنه و افواه را که «همیشه یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و سنان بسیار و فقط سرور مظلومان و احرار- صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه- در مقابل نیست»، بر عالمیان آشکار ساخت؛ و در اخبار وارده در ابواب طینت هم روایات دالّه بر همین تشابه مکمونات و مکنونات نفوس مأثور و سابقا به مأخوذ بودن شعر معروف- «رگ رگ است این آب شیرین آب شور»- الخ از آنها اشاره شد.

[۶. عادی و طبیعی بودن زورگویی اقویا]

ششم: از آن قوای ملعونه، ارتکاز رذیله استبداد و استبعاد رقاب ضعفاء و زیردستان است در جبلّت و فطرت نوع بزرگان و اقویای مملکت بطبقاتهم، و طبیعی شدن زورگوئی و معامله استبدادیه و تحمیلات دل دل‌خواهانه و تحکّمات خودسرانه فیما بین تمام طبقات، و از این جهت است که نوع اقویای مملکت و خاصّه ملاکین ایشان به واسطه منافات تسویه و عدالت از جهات عدیده با مقاصد و اغراضشان، و بی‌خبری و غفلت از توقّف حفظ دین و شرف و

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۷

استقلالشان به اغماض از آنها، و غلبه حبّ عاجله و اهواء زائله بر عاقبت‌اندیشی و ادراکات عقلانیه، با منشأ و اصل استبداد همدرد و همدست و نسبت به این شجره خبیثه به منزله فروع و اغصانند.

در ابتدای قدم نهادن مشروطیت به ایران و وزیدن نسیم عدالت به مرز و بوم ویرانش تا مطلب در پرده و چنین گمان می‌شد که سلب استبداد مخصوص دولتیان، و مرگ فقط برای همسایه است، از تمام طبقات من المعمّین الغاصبین لزی العلماء و الملائکین و غیرهم، به چه درجه بذل مجهود و در اقامه اساسش به چه اندازه مساعدت مشهود بود؟ و به محض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن آنکه روزگار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است؟ چگونه ورق را برگردانیده، شعبه استبداد دینی به اسم حفظ دین، و

شاه‌پرستان به دست آویز دولخواهی، و سائر چپاولچیان و مفت‌خوران، هر کس با هر سلاحی که داشت حمله‌ور گردید؛ مخالفت و ردّ احکام حفاظ دین و پیشوایان مذهب و اندراج در عنوان: «فإنّما بحکم الله استخفّ، و علینا ردّ، و الرّادّ علینا کالرّادّ علی الله و هو فی حدّ الشّرك بالله» «۱»، کالعدم و داستان

(۱). کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۳ در بخشی از روایت عمر بن حنظله امام صادق علیه السّلام در پاسخ سؤال او می‌فرماید: «ینظران من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فأنّی قد جعلته علیکم حاکما؛ فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنّما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ و کالرّادّ علینا الرّادّ علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله» باید نگاه کنند، ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. باید او را به عنوان قاضی بپذیرند، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم، اگر او بر اساس حکم ما حکمی صادر کرد و از او پذیرفته نشد، حکم خدا مورد استخفاف قرار گرفته و ما را ردّ کرده است و کسی که ما را ردّ کند، در حقیقت خداوند را ردّ کرده و این عمل در حدّ شرک به خدا است.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۸

«نکشت طائفه و فسقت أخرى و مرق آخرون» «۱»، تجدید شد و سزاوار است بازهم به شعر سابق «رگ رگ است این آب شیرین آب شور» إلخ که مأخوذ از اخبار است، تمثّل کنیم.

[۷. استفاده از امکانات مملکت برای سرکوبی ملت]

هفتم: از آن قوای ملعونه، اغتصاب قوای حافظه ملّیه من المالیّه و العسکریّه و غیرهما، و صرف آنها در سرکوبی خودشان است، انتخاب سرداران عسکریه از اجانب و معاندین دین مبین، و زمام عساکر اسلامیّه را به آنان وا گذاشتن، و تربیت جند را به ایشان مفوّض داشتن، همه برای تکمیل این قوّه و به غرض عدم مبالایت و استنکاف نداشتن آن بی‌خردان از همه چیز بی‌خبر و وظیفه مقامیه ناشناس است، از مخالفت احکام شریعت و جسارت به قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال ملّت، تهریش عشایر و ایلات وحشیّه هم، مکملّ این قوّه و سرآمد علّت و علّله العلل همه، همان نادانی و جهالت است، چنانچه سایر خرابی‌ها هم همه، مترتب بر آن و از فروع آن است.

[مقصد دوم: راههای علاج قوای استبداد]

اشاره

مقصد دوم: در اشاره اجمالی به علاج قوای ملعونه:

(۱). نهج البلاغه، خ ۳ «فلَمّا نهضت بالامر نکشت طائفه و مرقت أخرى و قسط آخرون ..» اشاره به سه گروه ناکشین و مارقین و قاسطین است یعنی وقتی من بر ولایت امر مردم برخاستم و حکومت را بدست گرفتم، عده‌ای پیمان شکستند و عده دیگری فاسق شدند و بقیه نیز ظلم و ستم روا نمودند.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۵۹

[۱. آگاهی دادن به ملت]

اول و اهم همه، علاج جهالت و نادانی طبقات ملت است و این مطلب نسبت به جهل بسیط، با دخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت و تفهیم آن چه در مقدمه و فصول خمسه بیان نمودیم، در کمال سهولت است، لکن به شرط ملایمت و عدم خشونت در بیان و حفظ اذهان از شوائب غرضانیت، و تحرّز از موجبات تنفّر و انزجار قلوب و تحفّظ از رمیدن و مشوب شدن اذهان.

قال عزّ من قائل ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «۱». حقیقت دعوت به حرّیت و خلع طوق رقیت ظالمین به نصّ آیات و اخبار سابقه، دعوت به توحید و از وظائف و شئون انبیا و اولیا علیهم السّلام است، پس هر کس در این وادی قدم نهد و در این صدد بر آید خواه صاحب جریده باشد یا اهل منبر یا غیر ایشان، هر که باشد، باید بر طبق همان سیره مقدّسه رفتار، دستور العمل آیه مبارکه را سرمشق خود نموده، به رفع جهالت و تکمیل علمیات «۲» و تهذیب اخلاق ملت همّت گمارد و لسان بدگوئی را چون محمول بر غرضانیت است، مطلقاً کنار گذارد.

تا خود کاملاً عالم نباشد به غرض خود نمایی و عوام ربایی و هنگامه‌جویی و امثال ذلک در این وادی داخل نشود، مانند جمله‌ای از

(۱). نحل، آیه ۱۲۵ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره نما...».

(۲). س: عملیات.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۰

جرائد سابقه و بعض اهل منبر و ناطقین سابق که یا دوستان نادان، و یا دشمنانی بودند دانا، و معظم صدمات و لطمات وارده بر این اساس سعادت به هفوات آنان مستند است، بهانه و دست آویز تشویش اذهان، به دست اصول و ارکان استبداد ندهد، ملت فلک زده را به جای دلالت و آگاهی به حرّیت و حقوق خود منزجر و از مقصد اصلی به کلی تبعید نکند، شرف ارباب شرف را حفظ و دستی برای استبداد و فعال ما یشاء بودن ظالمین معین و یاور نتراشد، آزادی قلم و بیان و نحوه‌ها را که از مراتب آزادی خدادادی و حقیقتش هم عبارت از رها بودن از قید تحکّمات طواغیت و نتیجه مقصوده از آن بی‌مانعی در موجبات تنبیه «۱» ملت و بازشدن چشم و گوش امت، و پی بردنشان به مبادی ترقی و شرف استقلال وطن و قومیت‌شناسی، و اهتمامشان در حفظ دین و تحفّظ بر ناموس اکبر کیش و آئین، و اتحادشان در انتزاع حرّیت موهوبه الهیه و استنقاذ حقوق مغصوبه ملّیه، و برخوردنشان به تحصیل معارف و تهذیب اخلاق و استکمالات نوعیه و وطنیه «۲»، و امثال ذلک است، وسیله هتک اعراض محترمین و گرفتن حق السکوت از زید یا اجرت تعرّض به عمرو و یا کینه خواهی از بکر و نحو ذلک ننماید؛ در دفع اقاویل و باطیل اعوان ظالمین با اجتماع جهات علمیت و اهلیت به همان کلیات گوئی اکتفاء و تعرّض به اشخاص خاصّه را حتّی به کنایه و اشاره و تلویحات هم موقوف و وظیفه خود را وصل کردن داند، نه فصل نمودن.

(۱). س: تنبیه.

(۲). س: وظیفه.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۱

و اما نسبت به جهل مرگب و خاصّه آنکه داستان لجاج و عناد و دودستگی و هم چشمی و طرفیت و بر سر حرف خود ایستادن و به لسان حال، «النّار ولا العار» گفتن، هم به میان آمده باشد، در کمال صعوبت و شاید به مسالکت «۱» و مدارات و طرفیت نداشتن و موادّ لجاج و عناد و دوئیّت را از میانه برداشتن تدریجاً مبادی آن رفع، و ممکن العلاج شود ان شاء الله تعالی. فقط خصوص

اشخاصی که نه از روی اشتباه و جهالت، بلکه به واسطه غلبه هوی و غرضانیت با سایر ظالم پرستان همدست و در ابقای شجره خبیثه استبداد و استعباد رقاب ملت به هر بی دینی و شقاوت و بی رحمی و قساوت مقدم و مانند سائر فراعنه و طواغیت تا همه جا حاضرند، جز یأس کلی و انقطاع آمال ملعونه، علاج دیگری برای امراض نفسانیه و اغراض شهوانیه متصور نباشد و مع هذا مقابله و تعرض شخصی به آنان هم هر چند موجب تنبه «۲» ملت و تحذّر از مکائدشان است، باز هم ترک آن و اکتفا به همان کلیات گوئی از جهات عدیده دیگر شاید اولی باشد، و هو المسدّد للصواب.

۲. علاج استبداد دینی با تهذیب نفس

دوم: که اصعب و اشکل همه و در حدود امتناع است، علاج شعبه استبداد دینی است، چه، بالضروره رادع و مانع از استبدادات و اظهار مرادات شهوانیه به عنوان دیانت به همان ملکه تقوی و عدالت منحصر، و جز اجتماع اوصافی که در روایت «احتجاج» تعداد [نموده] و «صائنا

(۱). س: ملایمت.

(۲). س: تنبیه.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۲

لدینه، حافظا لنفسه، مطیعا لأمر مولاه، مخالفا لهواه» (۱) بودن را در مرجعیت شرعیّه اعتبار فرموده‌اند، عاصم دیگری متصور نباشد و با اتّصاف به اضداد مذکورات و اجتماع اوصافی که در همان روایت شریفه «احتجاج» برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعیفای مسلمین تعداد و در آخر همه: «أولئك أضرب على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد (لعنه الله) على الحسين عليه السلام» (۲) فرموده‌اند.

نه از اعمال استبداد و استعباد رقاب و اظهار تحکّمات خود سرانه بعنوان دیانت، مانعی متصور و نه ضعفا و عوام امت بر تمیّز فیما بین اصناف و اوصاف متضاده مذکوره در روایت شریفه، و تحذّر از وقوع در شبکه و دام صیّادان راهزن مقتدر و نه بعد از افتادن در این دام از روی تقصیر یا قصور و لازمه دیانت پنداشتن این پیروی و تمکین [را از] استحکام مبانی دین، و جهل مرگب و شرک به ذات احدیت - عزّ اسمہ - مفرّی از آن دارند، و از این جهت طریق علاج مسدود و تخلیص از این ورطه متعذّر به نظر می‌آید، و لکن مع هذا چون فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و قاهریت بر رقاب و لا یسأل عما یفعل و شریک الباری بودن جابره و طواغیت، نه مطلبی است که در هیچ شریعت و دین و مذهب و کتابی، فضلا از دین قویم اسلام و خاصه بر مذهب امامیه، لباس مشروعیتش توان پوشانید، و اعانت بر این بت پرستی - به

(۱) طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۱ امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه مخالفا علی هواه، مطیعا لأمر مولاه، فللعوام أن یقلّدوه» یعنی آن گروه از فقهاء که نگهدار نفس خویش، حافظ دین خود و مخالف با هوای نفس خود، مطیع امر مولای خویش‌اند، بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.

(۲) همان، ص ۵۱۲.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۳

نصّ آیات و اخبار سابقه - را، چه به مساعدت و همدستی با فراعنه و ظالمین باشد، و یا به سکوت و ترک نصرت و خذلان حق به صورت اعانت بر حفظ دین و به حساب توزّع و احتیاط از شبهات، به خرج توان داد؛ لهذا در این جزء زمان که بحمد الله چشم و

گوش ملت باز و به این امراض مزمنه مهلکه نوع پی برده، آزادی از این استعبادات را اندکی بر خورده‌اند، ان شاء الله هر دو رشته استبداد دینی بی اثر خواهد بود، بلکه به مقتضای حدیث مأثور: «يعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال» (۱)، که مفادش از مستقلات عقلیه و موجب تمامیت حجت و عدم معذوریت است. این ظالم پرستی چه به همدستی باشد یا به عدم موافقت در سلب صفات خاصیه الهیه - عز اسمہ - از ظالمین، علی کل تقدیر کاشف از مکنونات سرائر و این تقابل حق و باطل فی الحقیقه محک امتحان است، قال عز من قائل أَسْبَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكَوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۲).

(۱). مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۷۹؛ امام علی علیه السلام خطاب به حارث همدانی فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» یعنی دین خدا با مردان شناخته نمی‌شود، بلکه با نشانه حق شناخته می‌شود، پس حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی. شبیه این مطلب را در پاسخ به حارث بن حوط از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که وقتی در جنگ جمل با تعجب از حضرت پرسید که آیا می‌توان اصحاب جمل را گمراه دانست؟ حضرت فرمود: تو حق را شناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را شناختی تا اهلش را تشخیص دهی.

(ر. ک: نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲).

(۲). عنکبوت، آیات ۲ و ۳ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم، باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند، تحقق یابد».

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۶۴

۳. علاج شاهپرستی با تکیه بر شایسته‌سالاری

اشاره

سیم؛ قلع شجره خبیثه شاهپرستی و ترویج علم و دانش و مرجعیت امور نوعیه را تابع لیاقت و درایت قرار دادن و ریشه چپاول و مملکت‌فروشی شاهپرستان را بر انداختن است، و بالضروره تا شجره ملعونه استبداد بر قرار و بنیان استبداد در مملکت استوار است، سلب این قوه و تبدیلیش به علم و دانش از محالات، و مادامی که حقیقت سلطنت و ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله بودن آن به واسطه شدت انهماک در هواپرستی بر شخص سلطان مجهول و سلطنتش را عبارت از مشارکت با ذات احدیت - عزت کبریاءه - در مالکیت و قاهریت و فاعلیت ما یشاء و عدم مسئولیت عما یفعل پندارد، و عدم تمکین امت را از این مقهوریت و جد در تخلیص رقابشان از این عبودیت را یاغی‌گری، و مساعدت بر این فرعونیت را دولت خواهی شمارد، لا محاله بر استیصال دسته اولی که به گمانش یاغی دولتمند و نفوذ دادن به فرقه ثانیه که دولتخواهشان پنداشته، همت گمارد، موجبات ترقی و نفوذ و مرجعیت نوعیات مملکت فقط به اظهار شاهپرستی منحصر و سلطان و رعیت به واسطه افساد و چپاول شاهپرستان از همدیگر مستوحش (۱) و متفتر، و مهره سلطنت بازیچه این چپاولچیان غارت گر خواهد بود.

شخص سلطان در زاویه اختفاء و خوف منزوی و همش به اعدام ملت و تخریب مملکت مصروف و از لذت سلطنت و بسط عدل و

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۵

آباد کردن مملکت و محبوبیت در قلوب ملت محروم و از ذکر خیر و همسری با سلاطین جهان بی بهره و آلت چپاول غارتگران و بدنام عالمیان است، و بلکه به نصّ مجزّب «الملک یبقی مع الکفر و لا- یبقی مع الظلم»، که برهانش ظاهر و عیاناً هم مشاهد و محسوس است و صریح فرمایشات حضرت سید اوصیا- علیه و آله أفضل الصلاة و السلام- در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر و خطبه مبارکه صادره در بیان حقوق والی و رعیت بر همدیگر که سابقاً نقل شد، بقاء و دوام ملک و دولت به اتحاد والی با رعیت منوط و اجحافات و استیثارات و ظلم ولات به انقراض عاجل مؤدّی [است] «۱» و حتی برپا بودن سماوات را هم در طی اخبار مأثوره دیگر به عدل الهی- جلّت عظمت- اسناد فرموده اند «۲» الی غیر ذلک و به مقتضای این اخبار و به حکم ضرورت و تجربه و برهان و اعتبار، اسباب زوال نعمت و انقراض سلطنتش را هم به این ارتکابات ظالمانه و مساعدت به اغراض و حشیانه شاه پرستان به دست خود فراهم و جز چند صباحی با چنین حال پلید اشدّ از شب اول قبر یزید، تمتّعی نخواهد یافت سُبْحَةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا «۳»، الی آخر الابد مانند بخت النصر و ضحاک و چنگیز و تیمور و یزید مشهور و به بدنامی و لعنت مذکور و از اظهار

(۱) نهج البلاغه، خ ۲۱۶ «إِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا .. فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمانُ وَ طَمَعُ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَ يُسْتَمَطَّاعُ الْأَعْدَاءُ، وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَ إِلَيْهَا أَوْ أَحْجَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَاكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجورِ ..».

(۲). فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.

(۳) احزاب، آیه ۶۲؛ «این سنت خداوند در اقوام گذشته است و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۶

مصادیق آیه مبارکه خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ «۱» خواهد بود.

[رواج امر به معروف و نهی از منکر]

و بالجمله علاج این قوه خبیثه مملکت ویرانه ساز قبل از قلع اصل شجره ملعونه استبداد ممتنع و چون مسلمانان به [حسب] اخبار غیبی پیغمبر و امامشان که فرمودند: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلَطَنَّ عَلَيْكُمْ شَرَارُكُمْ فَيَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» «۲» به واسطه اهمال این دو وظیفه مهمه شرعی که به نصّ اخبار از دعائم و مبانی اسلام اند، از چنان سعادت و حظّی که سلطان نشان به صرافت طبع خود و به اقتضای مسلمانی و یا فطرت انسانی از مقام أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «۳» تنزل و به همان اغتصاب مقام ولایت قناعت و از اغتصاب رداء کبریائی اغماض و آزادی خدادادی ایشان را واگذارد و از تحکّمات خودسرانه رفع ید کند، محرومند، و استنقاذ حرّیت و حقوق مغضوبه و جلوگیری از

(۱). حج، آیه ۱۱، «.. هم دنیا را از دست داده و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است».

(۲). به این مضمون روایات متعددی نقل شده، امام علی علیه السلام در وصایای خود به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرماید: «لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولّی علیکم شرارکم، ثم تدعون فلا یتستجاب لکم» یعنی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در نتیجه بدان شما بر شما تسلط یابند، سپس هر چه بخواهید (یا دعا کنید)، به شما پاسخ ندهند (یا دعایتان مستجاب نشود). (ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۴۷) نظیر همین روایت با جمله «فلیسومکم سوء العذاب» در انتها در منابع اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. (ر. ک: هندی، کنز العمال، ۳/ ۶۸۷).

(۳) نازعات، آیه ۲۴؛ فرعون به ساحران و مردم گفت: من پروردگار برتر شما هستم.

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۷

تحکّمات و ترتیب موجبات حفظ استقلالشان به غیرت دینی و اتّفاق ملّی و ترکّ تهاون خودشان در امر به خود همین معروف و نهی از همین اعظم منکرات منوط و با اندک توانی از رقیّت فجره هم ترقّی و به عبودیت کفره- العیاذ باللّٰه تعالی- منتقل خواهند بود؛ لهذا امید است که این آخرین نفس را- بعون اللّٰه تعالی و حسن تأییده- از دست ندهند، تهاون این امر به معروف و نهی از منکر را بیش از این روا ندارند. اساس عدل را که موجب بقاء ملک است. اقامه و بنیان ظلم را که مایه انقراض است، منهدم سازند. رقاب و حقوق مغصوبه ملّیه را استنقاذ و ریشه شاهپرستی که سلسله جنبان تمام خرابی‌ها است از مملکت براندازند، لذّت عدل و احسان را به کام سلطان بچشانند و از مقام راهزنی و چپاول‌گری و قصاب بشر بودن ترقّیش داده، به تخت سلطنتش بنشانند، همین که چند صباحی حقیقت سلطنت و حلاوت معدلت و محبوبیت قلوب ملّت را ادراک و از عالم سبعیت و راهزنی به وادی انسانیت و مملکت‌داری و نوع‌پروری قهرا قدم نهاد، اگر از فطرت منسلخ نشده باشد البته در رفع موجبات توخّش و تنفّر و قلع موادّ تفرّق از بذل مجهود بی‌دریغ و دسته شاهپرستان و غارت گران مفسد را بالطبع به خود راه نخواهد داد؛ إنّ شاء اللّٰه تعالی و لا حول و لا قوّه إلّا باللّٰه العلیّ العظیم.

[۴. وحدت کلمه]

اشاره

چهارم: علاج تفریق کلمه و ترتیب موجبات اتّحاد است.

و این مطلب چنانچه از فرمایشات برهانیّه حضرت سید اوصیا-

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۶۸

علیه و آله افضل الصلاّه و السلام- که سابقا نقل شد مستفاد و برهانا هم از بدیهیات است، نه تنها حفظ حرّیت رقابت و صیانت حقوق ملّیه از اغتصاب و منع تعدّیات اشرار و دفع تجاوزات گرگان آدمی خوار بر آن متوقّف و فائده‌اش فقط منحصر در این امور است، بلکه حفظ تمام موجبات شرف و نوامیس دینیّه و وطنیه و استقلال قومیت و عدم وقوع در اشدّ از محنت بنی اسرائیل الی غیر ذلک همه بر این اتّحاد کلمه و عدم تشّت آراء و مختلف نشدن اهواء مترتب و از این جهت است که در شریعت مطّهّره در حفظ آن و رفع موجبات اختلاف و تفرّق این همه اهتمام فرموده‌اند و حتی از حکمت‌های منصوصه برای تشریع جمعه و جماعت که هر شبانه روزی پنج مرتبه مسلمانان در عبادات با هم مجتمع و از حال یکدیگر با خبر شوند، همین حفظ اتّحاد در اخبار وارده منصوص است «۱»، و همچنین تحریص بر سائر اجتماعات موجب الفتن و تجبّب «۲» و ترغیب به ضیافت‌های بی‌تکلف و احسان‌های بی‌منت و عیادت مرضی و تشیّع جنایز و تعزیت مصاب و معاونت بر قضاء حوائج و اجابت خواهش و عفو و صفح از زلّات و نسخ انزوا و رهبانیت و تحریم نیمه و ایذاء و تفتین و افساد الی غیر ذلک از تشریعات راجعه به استحکام اتّحاد و الفت و دفع و رفع منافرت، تماما برای حفظ این حصن حصین امت است، بلکه شدّت اهتمام شارع

(۱). در روایات با صراحت چنین حکمتی برای تشریع جمعه و جماعت به چشم نمی‌خورد، جز اینکه اجتماع کردن نیکو شمرده شده و صفوف نمازگزاران به صفوف فرشتگان الهی تشبیه شده و حضور در نماز جماعت سبب شناسایی مؤمنان از منافقان بشمار آمده است.

(ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۵، باب فضل الجماعة و عللها و ج ۸۶، باب وجوب صلاة الجمعة و فضلها).
(۲) س: محبت.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۶۹

مقدس در تهذيب از اخلاق رذيله خودخواهی و نفس پرستی - به مراتب و درجاتش - و تخلّق به مواسات و ايثار و نحو ذلك همه برای استحکام مبانی اتحاد و قلع مواد تفرّق است، چه، بالضروره مبدأ تفرّق کلمه و تشّت اهواء و اختلاف آراء به همان رذيله خودخواهی و نفس پرستی و حرکت بر طبق اغراض شخصیه و تقدیم و تحکیم آنها بر مصالح و اغراض نوعیه منتهی است، و مادامی که این رذائل و ملکات بهیمیّه مالک اختیار، و خودپسندی و نفس پرستی در کار، و مبادی مواسات و ايثار و لا اقلّ گذشت از اغراض شخصیه و تقدیم نوعیات بر آنها عند الدوران در نفوس متمکن نباشد، حفظ این حصن حصين «۱» از محالات و هر دم رخنه جدید متّسعی پدیدار گردد، سلب صفات خاصّه الهیه - عزّ اسمه - از طواغیت، منافی اسلامیت و قرآن بشمار آید.

ظالم پرستی، حمایت و حفظ دین خوانده شود، حرّیت موهوبه الهیه - عزّ اسمه - علاوه بر مظلومیت و اغتصاب، لباس اباحه مذهبی پوشد، و موهومه موسوم گردد؛ مساوات آحاد امت با غاصبین حرّیت و حقوقشان، به صورت رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام جلوه کند؛ مغالطه و تمویهات معاویه و عمر و عاص در نسبت قتل عمار به سید اوصیاء - علیه و آله افضل الصلاه و السلام - به واسطه شهادت در رکاب مبارکش «۲» تجدید و خونریزیهای چنگیزی و سایر

(۱). س: حذف شده است.

(۲). طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹ در جنگ صفین وقتی عمار یاسر به شهادت رسید، عده‌ای در سپاه شام که از پیامبر شنیده بودند «عمار را گروه طغیانگری خواهند کشت» لب به اعتراض گشودند که پس آن سپاه طاغی مائیم، عمرو عاص با همفکری معاویه دست به خدعه زدند و گفتند: قاتل عمار کسی است که او را به میدان جنگ آورده است. مردم نادان نیز فریب خورده و این سخن را پذیرفتند.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۷۰

شنايع ظالمانه ناشیه از همدستی در استعباد رقاب امت، به عدالت و حقوق شرعيه طلبی «۱» و حرّیت و رفع ظلم خواهی [از] ملت مظلومه منتسب گردد، الی غیر ذلك.

پس اولین وظیفه [ای] که بعد از رفع جهالت امت و تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت و مساوات و حرّیت، فريضه ذمت دعوات حرّیت و توحید و حمات دین و وطن و ترقی خواهان نوع است، بذل جهد و صرف مهجه در تهذيب اخلاق امت است از این رذائل ملکات و قلع مواد خبیثه «۲» خودپسندی و نفس پرستی و غیر ذلك از مبادی و تفرّق کلمه و اختلاف آراء و تقدیم اغراض شخصیه بر نوعیات و اهمّ مقاصد این باب. «۳»

[رسیدن به وحدت با تشکیل انجمنهای صحیح]

و مقدّمه مهمّه در تحصیل حقیقت اتحاد، تشکیل انجمنهای صحیحّه علمیّه و مرتب نمودن آنها است از اعضای مهذب و کامل در علم و عمل و اخلاق و نوع خواه ترقی طلب، و با درایت و کفایت در حفظ جامعه اسلامیّه و احیای رابطه نوعیه؛ نه مثل بعضی انجمن‌های مبتیه در اجتماع در خود عرضی «۴» و زورگوئی و هنگامه جوئی و مال مردم خوری و رفعت طلبی و اعمال هر نوع غرض و مرض شخصی که منتج عکس مقصود و موجب رمیدن و انصراف قلوب از اصل دخول

(۱). س: حذف شده است.

(۲). س: حذف شده است.

(۳). س: حذف شده است.

(۴). س: انجمنهای تأسیس شده بر غرض ورزی.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۷۱

در وادی اتحاد و استبداداتی است به مراتب اضّر و امر «۱» از استبداد اصلی و موجب توّسل و التجای ملّت به آن استبداد ملعون است در تخلّص از آنها، و با کمال شوق و طیب نفس بدان اسارت ملعونه رضا دادن و به آن رقیّت بهیمیّه از لاعلاجی تن در دادن. و بالجمله غرض از تشکیل انجمنها، و قرآن مجید و سایر معظّمات دینیّه را به مبادی «۲» نهادن و قسم یاد کردن، رفع ید از اغراض شخصیّه و همدستی بر اعلاّی کلمه اسلامیّه و حفظ جامعۀ نوعیّه و ترقّی دادن نوع است به عمل، نه همدستی و مساعدت بر اغراض همدیگر و صرف قلوب نوع عقلا و بی‌غرضان از این داستان.

و از آفات عظیمه و دردهای بی‌درمان این باب، همین دخول مغرضین و چپاولچیان و کلاهبرداران است در این وادی و این فرصت را غنیمت شمردن و مهره کار را بدست خود گرفتن و به اسم ملّت خواهی، ملّت فلک‌زده را به خاک سیاه نشانیدن است. هم چنانکه عنوان شاه‌پرستی وسیله چپاول شاه‌پرستان، و اسم حفظ دین شبکه و دام آن دسته صیادان است؛ ملّت خواهی هم بهانه و دست آویز این دسته مردم، و اغلب انزجارات، مستند به شناع اعمال آنان است، قولاً- مشروطه خواه و عملاً در استحکام مبانی استبداد از اغلب قوای ملعونه اقوی، و از اعظم موجبات تفرّق کلمه و انزجار قلوب، و بلکه ضررش بر این اساس سعادت از همه بیشتر و سزاوار است در عداد همان قوای ملعونه معدود و عقلای ملّت بر علاجش مقدّم بر همه آنها همّت گماشته، به حکمتهای عملیّه، این باب از فساد

(۱). زیانبارتر و پایدارتر.

(۲). س: به میان.

تنبيه الأمة و تنزيه المله، ص: ۱۷۲

عظیم را- بعونه تعالی- مسدود سازند.

و بالجمله مبنا و اساس تفرّق در اقامۀ وظایف نوعیّه راجعه به هیئت جمعیّه، از صدر اول تا به حال و الی آخر الابد، به همین ارائه و اظهار غرض شخصی است به صورت غرض نوعی و ابواب آن از حدّ احصاء خارج، و به مقتضای اخبار وارده در تفسیر آیۀ مبارکۀ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَ كُفْرَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ «۱». که به دعای نبی رحمت صلی الله علیه و آله عذاب‌های آسمانی و زمینی نازلۀ بر امم سابقه از این امت مرفوع، و به همین تفرّق و به هم افتادن و بآس و شدّت و قتل و نهب و هتک نوامیس و سایر عذاب دنیوی به همدیگر چشانیدن تبدیل شده است، «۲» مبادی این اختلاف و افسادها- چه مرکز استبداد باشد، یا شعبۀ استبداد دینی و یا شاه‌پرستان و یا سائر قوای ملعونه و یا عنوان ملّت خواهی را بهانه و دست آویز نمودن، الی غیر ذلک از آنچه منشأ تفرّق و اختلاف و بهم افتادن است- تماماً مبادی عذاب الهی- عزّ اسمہ- اند بر این امت، و

(۱) سوره انعام، آیۀ ۶۵؛ «بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما عذابی بر شما نازل کند یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را به هم بیامیزد و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشانند.»

(۲). طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۵؛ «پس از نزول این آیه پیامبر وضو ساخت و به نماز ایستاد، سپس از خدای سبحان خواست که بر امت او عذاب نازل نکند؛ آنان را از یکدیگر پراکنده نسازد و جنگ و اختلاف را از میان آنها برچیند. جبرئیل فرود آمد و خبر آورد که خداوند خواسته اول تو را بر آورده ساخت، اما بقیه را نه؛ پیامبر از بروز جنگ در میان امتش اظهار نگرانی کرده و بار دیگر دست به دعا برداشت، آیه شریفه **أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** نازل شد که حکایت از آزمون الهی دارد که راستگويان از امت پیغمبر از دروغگويان باز شناخته شوند».

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۷۳

علاج آن از دست علمای امت و عقلا و دانایان ملت هم خارج و جز به توبه و انابه و تضرع و ابتهال و الحاح و توسل و استشفاع از مظاهر رحمت - صلوات الله عليهم - علاج ناپذیر است.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱) و اجمع على التقي كلمتنا، و على الهدى شملنا بمحمد و آله الطاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين.

[قلع شجرة استبداد، علاج بقیه قوای آن]

و اما علاج بقیه قوای ملعونه جز به قلع شجره خبیثه استبداد و سلب فعالیت ما یشاء و انتزاع قوای فعّاله مغصوبه ممکن نگردد. تا این شجره ملعونه بر قرار و اساس دل دل‌بخواهانه حکمرانی استوار، و قوای فعّالیه ملّیه مغصوب است، نه تعذیب و قتل و اسر و حبس و استیصال نفوس ابّیه و احرار و امجاد امت به حدی واقف، و نه اغتصاب هستی و دارائی ملت و صرف در سرکوبی خودشان به جائی منتهی، و حالت مملکت چنان است که شاعر از لسان جغد ساکن خرابه به جغد دیگر گفته:

گر ملک این است و همین روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار (۲)

تا قانون جامع وظایف تمام طبقات در مملکت مجری و عدم تفرقه بین قوی و ضعیف در احکام قانونیه به حدی که لا یطمع القوی فی باطله و لا ییأس الضعیف من حقّه مستحکم نباشد، زورگوئی اقویای

(۱) سورة دخان، آیه ۱۲ «پروردگارا! عذاب را از ما بر طرف کن که ایمان می آوریم».

(۲) نظامی گنجوی، کلیات خمس (معزن الاسرار)، ص ۵۶، حکایت انوشیروان با وزیر خود.

گر ملک این است، نه بس روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار

تنبيه الأُمّة و تنزيه المله، ص: ۱۷۴

مملکت بطبقاتهم بر ضعفاء بلا-علاج باشد، تا قوای فعّاله ملّیه من المالیّیه و العسکریّیه و غیرهما مغصوب و مالّیه در تحت نظارت و کلای ملت از حیف و میل و صرف در مشتبهات شخصیه و چپاول شاه پرستان مصون نباشد، و عسکریه هم به واسطه کمال جهالت و فرط غباوت، به ولی نعمت خود- که قاطبه ملتند نه غاصبین رقابشان- ناشناس و از وظیفه مقامیه خود هم، که به نصّ مبارک سرور اوصیاء- علیه و آله افضل الصلاه و السلام- حصون حافظه رعیت بودن است نه آلیت اعدامشان (۱)، بی خبر و در تحت ارادات طاغوتیه مسخر باشند، البته جز صرف قوای فعّاله ملّیه در شهوت و غضب رانی و سرکوبی و استیصال خود ملت مترقب نباشد، صدور حکم به تحریم دادن مالیات به این ملاحظه (۲) [است]، و همانا نوع عساکر و اغلب عشایر وحشی ایران حتی از شامیان اتباع معاویه و یزید هم در بی ادراکی و غباوت، گوی سبقت ربوده اند، نه از دیانت و مسلمانی بهره و نه از فطرت انسانی نصیب و نه از وطن و نوع خواهی عرقی دارند و جز انتزاع قوی و سلب فعالیت بالکلیه- بعونه تعالی و حسن تأییده- علاج دیگری متصور نباشد. و خوب است بقیه همان رؤیای سابقه مرحوم آیت الله آقای حاجی میرزا حسین طهرانی- قدس سره- را که متعلق به همین رساله

است، ذکر و رساله [را] بدان ختم کنیم.

(۱). س: اعدائشان.

(۲). اشاره به حکم تحریم پرداختن مالیات بعد از تعطیلی مجلس توسط محمد علی شاه قاجار است که از سوی علمای نجف صادر شد. (ر. ک: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۲۹۳، ۳۵۳ و ۳۵۸).

تنبيه الأُمّة و تنزيه الملة، ص: ۱۷۵

اول شروع در نوشتن این رساله، علاوه بر همین فصول خمس، دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت در اقامه وظائف راجعه به سیاست امور امت و فروع مرتبه بر وجوه و کیفیات آن مرتب، و مجموع فصول رساله، هفت فصل بود، در همان رؤیای سابقه بعد از آنچه سابقا نقل شد از تشبیه مشروطیت به شستن دست کنیز سیاه از لسان مبارک حضرت ولی عصر- ارواحنا فدا- حقیر سؤال کردم که رساله [ای] که مشغولش هستم حضور حضرت مطبوع است یا نه؟ فرمودند: «بلی مطبوع است مگر دو موضع» و به قرائن معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند، بی مناسبت بود، لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمس اقتصار کردیم. و قد ختم بید مصنفه الفقیر الجانی محمد حسین الغروی النائینی من الواد المقدّس الغری علی مشرفها أفضل الصّلاه و السلام فی شهر ربیع الأوّل سنه ألف و ثلاثمائه و سبع و عشرين - ۱۳۲۷- من الهجرة المقدّسه علی هاجرها و آله أفضل الصّلاه و السلام.

نائینی، میرزا محمد حسین غروی، تنبيه الأُمّة و تنزيه الملة، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۴ ه ق

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲-۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳۰۶۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹